بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا این بیاض دل آرا که تذرو رنگین پر دو بالی است از جلد نگارین شهپر پر نقش و نگار گشوده و طاوس پر خط و
خالیست که در وقت گشودن اوراق از صفحات رنگین چتر پر تلون نموده و مجموعهٔ الفت پروریست که شیرازه بند
اوراق دلهای پریشان گردیده و مخطط دلبری که بر بیاض گردن خوبان جوراوشان بقلم خط بطلان کشیده
هر صفحه‌اش از مد بسمله دلبر باچه چینی که ابرو وسمه ساکرده بسر لوح پرکارش پیشانی شوخ یوسف جمالی که زلیخا
نژادان مصر دلبری را از شش جهت باعتراف ان هذا الا ملک کریم آورده اگر از صفحهٔ هیبت اوراقش
نگارند ورق طلای آفتاب از خجالت آب شده و اگر از جوی و جوی جداولش قطره‌ای چشمهٔ حیوان غرق عرق
شده از عرق خجلت تیره بر آید بیاض گردن خوبان صاف سرشت در پیش صفای صفحاتش گردن نتواند افراخت
و سینهٔ لطیف حوران بهشت بصدارت اوراق لطافت سرشتش نتواند پرداخت سفیدی عنوانش با سفیدی
صبح بهار از یک پستان شیر خورده و از غیرت الفاظ رنگینش خون در عروق لعل بدخشان افسرده و
مدادش از سرمهٔ دیدهٔ حور العین مرکب و نقاطش چون نقطهٔ موهوم دهان خوبان از صفا لب لبا هر الفش
سرو نازیست که در آغوش جان دراز کشیده یا محبوب رعنائی که از روی تبسم از بر سر آفتاب جا گزیده
و هر حرف بائش پریروئی که در حجلهٔ ناز بر بالش تکیه نموده و تایش دلربائی که تای خود را در صفحه

عالم ندیده شکل یائش مثلثی است که کلک سحر طراز برام کردن پریرویان طناز بر ساخته و نقش بر جیمش طلسمی
که خامهٔ معجز نگار برای تسخیر قلوب جادو نگاهان پرداخته حرف حائش سرمایهٔ حبائل قبیلهٔ حی را لیلی پرور
حرکات از چاشنی خائش طوطیان شکرخای شیرین کام و بی توسط از خوبی سخن و سخن خوبی نام و اگر از
حسرت دال و ذالش نشیند دلبران ابدال وار داغ از الف بر دل کشند رواست و اگر از هوای ذال مهربانش
ذرات کائنات آذر پرست گردند سزاست رای دل آرایش روح و روان ارباب آئین را رونما و زای
غمزه‌ایش چون زلف زیبای نازنینان مسرت فزا و دندانهٔ سینش گره در رشتهٔ سخن زن کلید دار شین
شیرین شمائلش شور و شین در دل شکر لبان پدید از رشک صفای صادش حسرت چشم غزالان
ختن یکی در صد و از ضیاء لفظ ضادش بیاض ضیاء مهیا طاء سطورش طاوس مستی که بطی کردن با
چمن از روی طرب بال طیران گشوده و ظاء فرخنده ظهورش محبوبی که بحجن ظاهر خلوت نظر را منظر اقامت
نموده با دیدهٔ سر عینش بای اگر چشم آهوان ختن همچشمی نماید عین خطاست و چون از ظلمات سیاهی
بجوی سطور روان گشته اگر عین آبحیاتش خوانند رواست و غین غالیه فامش شوخ غنچه دهانی
که خال پشت چشم را از غمزه بغمزه زدگان نموده یا شاهد هرجائی است که از روی غلکاری در دامن
باغ با غیر هم آغوش گشته از غیرت فاء با صفایش نافهٔ آهوی ختن بر خویش پیچیده و از فیض همنامی
قافش کوه قاف مشهور آفاق گردیده در وصف کافش همین کافی که دلبر سرکشی است خنجر بکف کاکل
مشکین بدوش انداخته در تعریف لامش همین وافی که باگلبن گاف پیوند یافته و ساحت صفحه را چون
دامن گلچین پر گل کرده میمش از روی مهربانی با دهان تنگ ماهان عقد همزبانی بسته و از رشک
دایرهٔ نونش هاله از ماه نو ناخن حسرت بدل شکسته واو دلکشش در اوراق صفحه ژاله ایست بر ورق

لالا شسته و یا مخمور مستی است که در گلشن نازار بیخودی در پای سرو افتاده فی غلط لغتم و امید
که سر بگریبان کشیده یا شوخ خوشادای که در دل حورها نند روح آرمیده بر صفحه اش از ماه دو دم
عاشق نظر بازیست که از غم معشوق بهانای گریه بده یا دلبر مقلس رادی که شوخ چشمی تاج از سر بدر
سلیمانی ربوده لام اتش اصداف صفحه را لؤلؤ لالا بست یا خلوتسرای خوبرا عروس بلند بالای
یای عنبر بایش زاده یم است که در بحر نظم و نثر بالالی توام بر نیش چون دل ارباب وفا از معنی حقیقیت
مالامال هر غزلش در دشت بیاض صفحه خیل غزالی پرخط و خال پیش مطالع دلفروزش طلیعه مهر نو
بیفروغ و با وصف صفای حسن مطلعش صباحت صبح صادق دروغ هر مصرع برجسته اش از اشارات لطیفه
نظر بازیست که گوشه ابروی ناز بعاشقان بیدل نموده و هر شعر نازکش از حسن ادا دلبر موی میانی که
بدقت دا فرموده در وصفش همین بس که حضرت والامنزلت شاهد بیت سفینه آفرینش و منتخب مجموعه دانش و
بینش شیرازه بند اوراق اهلیت و قدردانی و دیباچه ارای کتاب دولت و جهانبانی شاهزاده آزاده دل
و بنده پرور نواب امامقلی میرزا که بسر پنجه طبع بدیع نگار تزئین آن پرداخته و در مدحش همین کافی که انجناب
نظر التفات بتمامش انداخته امید که چند انچه قصاید دهور و غزلیات شهور و مثنوی لیل و نهار و گردش
طویل زمان و رباعیات فصول اربعه ثبت سفینه وجود و بقا باشد ذات کامل الصفات این شاهد بیت
دیوان ایجاد نقش مجموعه خلود و دوام باد بر لعبتان صورت عروس نامه رضا قلی میرزا
گلگونه چهری کبر غلام عذرای رقسا بر زیباترین وجهی گلگون نیما و غازه شکری که رخسار عروس دلارای
صفحه را به نیکوترین صورتی را یدبیرا دار جمال جمیل حضرت ذو الجلالی است که هفت آسمان در حریم حرم صنعش
شاهدیست بر هفت کرده از ماه و مهرش تتیبه طلا در پیشانی و شرف قبایش در بر و بدر تابان در خلوتسرای

قدرتش دلبر قمر طلعتی است در پرده از شب اختر نما و چرخ کوکب گنجینه نقده با قس و رود طلس کله و زر زنار
در بر مشک بیزی لیلای آتیل زعنبر افشانی شاکیش صنع تمثال و دست بر جا شفق و سفیدآب صبح
چهره نگار صبیح الوجه بهار از غالیه سای بار ماشطه لطف لایزال و حلیه گر عنایتش نو عروس مهر را در
منظر عالی رواق سپهر هر صبح برای آرایش بر سر طشت سیمین افق می نشاند و هنگامه ساز مرحمتش هر شام از
انجم و اختر طبق طبق در و گوهر بر رسم شاباش بر فرق کوعب اترابش اسباب قنا بر سر معمر سپهر و گنجر از
تار شعاع خورشید گله ریز است و بر طرف خد و دحور ادون فلک از سلک ثریا عقد آویز صورت ارای
اندامش زرگ زرین از نور و عنبر مشکین از شب دیجور بر جبهه و گیسوی لیبر فشه جوی جهان پاشیده و ساقی
اختر عش از پیاله طلای بیضا بر ابروی سلمای هلال و بسمه نور و از مینای شب محلی سرمه بچشم شواهد سنین
و شهور کشیده مهر انور در محفل قدرتش کرده بالشتی است و بیا و ماهروی زهره جبین ها در انجمن شهود
جلالش شاهدیست پا بکف الخضیب از رنگ بخشی حنای عاطفتش همیشه در خضاب و از اسکر بکرمتش در
طارم چرخ چارم نگار بند پنجه قباب از ازدواج آباء علوی با امهات سفلی از نتایج حکمت بالغه او ست اطفال
موالید ثلثه از مشیمه عدم زاده صنعت کامله او و صورتگر صنع بدیعش مصداق و صورکم فاحسن صورکم
نقشبند هیولای ذکور و اناث و جهره پرداز فیض منیعش برقع گشای نهفته رویان حجله عدم الذی خلقکم
فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلث در قصور بقصور هستی هیلاج و کدخدای جسم
و روح را عقد ارتباط از او ست و در غرفات مناظر وجود اخلاط اربعه را حسن اختلاط از او و از لطف جسمش
دو شیزه بنات هر گیاهی نامزد گل زمین است و از فضل عمیمش دختر هر درخت بار و ر حمل میوه شیرین شمشاد قدان
اشجار را پیرایه رعونت خضرائی از او و در برات دهان غنچه شکوفه و از ازهار را چادر سفید عصمت از او در

زابر فکند قطره‌ای سوی یم ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم از آن قطره لؤلؤی لالا کند وزین قامت سرو بالا کند
دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است در آب صورتگری سبحان الذی خلق الازواج کلها مما
تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون آرایش بر و دوش دوشیزگان فکر و زیور گردن و گوش عروس
معانی بکر حلیه جلیه ولاء و گوهر گران بهای نعت و منقبت جناب عالی نسب والی لقبت که سرفرودی کونین بفاره
نشاط عشرت سقاء اوست و تکوین عالم و تولد بنی آدم از بطن عدم بطفیلی حضرتش مفترض الطاعه اوست
گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد خواستی بودی وجود [illegible] اعنی نور پاک و دختر تابان
بهین فرزند مادر خاک و مهین سلاله دودمان افلاک سیدة [illegible] آدم و نخست نوبت بر اختر [illegible] خاتم خاتم
الانبیاء و سید الاصفیا علیه من الصلوات ازکاها و من التحیات انماها مادام الاثنان زوجان و النیران مدوران
حضیضا و اوجا و تحف تحیات صدق انتما و درر درود و دری بنا نثار در بار در بار دراری ازمنه فلک
جلالت و ذراری طیبه اصلاب [illegible] باد که عروسان عز و شان ذات مقدسشان را در عقد [illegible]
شوخ گیتی فروز ماه و در حرم ستری جلال آن کمینه کنیز [illegible] قمر سیما نام پرده کیان قصور ملکوت از قصور اداء
خدمتشان در حجاب حجله حجبه نشینند و آزاده مردان طریق گیتی بدین متوجب تزویج حور العین و زلال
[illegible] اهل دنیت فتنه زاد و شوهر امیت خانه برانداز هستی شوهر را با نفوس قدسیه ایشان رابطه است
به طلاق و همین یاد وجود جواد عنبرچه گوهر نگار شب و دستینه سیمین ماه و آئینه بلور صبح و مهر
طلای شمسه حقه زرین مشتری و کل مکلل اکلیل و برج و باره افلاک و غلام و کنیز زهره و بهرام
و امهات عنصری شان از آن حق اتصدق اما بعد غرض از صورت نگاری این لوحه دلگشا و چهره آرایی
این صفحه فرح بخش که از حسن معنی طعنه زن لوح جبین خوبان با دلکش و [illegible] از حروف نقطه و رنگ فرمای خط و

نهان سخار خوبان پرویش است آنست که چون وحدانیت مختص ذات پاک خداوند صمد است و فردانیت
شایسته یگانه بی زوج و ولد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و قوام سلسله هستی
بنا بحکمت منوط است و بقاء وابسته رشته سلک بقا بزاوجت مربوط است چنانکه آباء و امهات افراد و ازواج [illegible]
ایجاب و قبول علت و معلول موجب حصول عقد و ازدواج است و نتایج صور موالید ثلثه در تولد از
بقابله ماده و ماده قابله محتاج اگر قوه باصره در آئینه خانه چشم در پس پرده زجاجی هم آغوش مردمک
نشیند دیده بدیدار قرة العین خویش روشن نگردد و تا پرند مشکین نقاب شب در این کهن [illegible]
آئین همخوابگی ماه قرین نگشت خلعت تصدیق صبح صادق را در کنار نمیگرفت مادام که قطره آب نیسانی در
رحم صدف [illegible] نگیرد مریم را در شاهوار تولید نیابد و تا خورشید جهان آرا از اوج سما بصخره صما نتابد
از صلب کان گوهر شاهوار و از بدخشان لعل درخشان نزاید نهال نوخیز را بدون پیوند در بر گرفتن
ثمرة الفواد فواکه لطیفه مقدور نیست و بی فعل قوه مولده نوباوگان حبوب از بطون جلوه گر عرصه
نمو و ظهور نه بنا علی هذا دانی که شاهد سراپای نهار زلف مشکی از زلف الیل الیل [illegible]
بنان نوش لب بر پس پشت انداخته و ناهید صبیح الوجه صبح شکر خنده تنگ شکر [illegible] تبسم تا سیر
آمیخته شب دلفروز [illegible] چون روز جوانی نشاط خیز و روز بهجت افزایش مانند شب وصل عوانی سر
انگیز قبه خضرا در آراستگی تیره بخش چتر طاوس بوده و بسیط غبرا در فرح بخشی غیرت افزای حجله
عروس آفتاب خداوند بیت بود و قمر کدخدای خانه و زهره زهره [illegible] مشغول چنگ و چغانه مطالع
از مناحس و مناقص دور بود و اوتاد اربعه و تار چار تار نشاط و در ماه از هاله دایره میزد و عطارد
قلم بدست گرفته خطبه میشنود و انشاد ناهید چنگ مینواخت و خورشید هنگامه طرب گرم میکرد و بهرام

برسم غلامان خدمت بجا میاورد و مشتری بجامهٔ زرین علاقه و دراعهٔ انور سرو براه مصدر در صدر
انجمن گشته زحل برای نظاره در گوشهٔ بام فلک مسل اقامت افکنده مریخ از منطقهٔ تهیهٔ اسباب جنگ بر کمر بسته نگاه و پس
زینت افزائی بزم تاج مکلل بر سر نهاده و خیار و گنگ بدست گرفته محفل آرائی ایستاده و دو لعین
خنیک دوش گرفته زرد ذیل فلک آب میکشید و کواکب سحابی لنگ بر کمر بسته با سبوی شفق
از خم حبابی سپهر لب تشنگان محفلبر آب می بخشید و عوا صلای سرود بر کنار عرش میداد و زبانا ترکان سرا
میگشود و پس سر بر آسمان میسود و ذنب عقده از دل میگشود و قلب بال از دست داده موخر و مقدم از هجوم تماشایان
بقدم دم خوا ایستاده بهر رود و سبزه و مجمره عود میسوخت و جنگ و می و دف مینواخت و کف الخضیب الف میزد طایر
پیش و پس گشته در موقع فارغبالی واقع سفینه باد بان نشاط افراخته غراب بر روی خفقان حاج بطیار خدمت پرداخته رقص
وجاثی بای میکوفت بنات النعش تماشا میمود و قصعة المساکین نان نعمت زرین کلاهان چرخ می پیمود و باطیه
شربت مینا و پروین عقد می بست و شاة المذبوح خودکشی میکرد و بند از جبهه چهار چشم نگاه بود و سهم با ابتنگ
تیر روی ترکش فلک بود و از حسرت تماشا بهم آه حامل راس الغول با سر خدمت مینمود و ذات الکرسی مربع گزند
عین الکمال آیة الکرسی میخواند مرات المسلسله سلسله انداخته و صلیب از زنار زرین حمایل کرده و ممسک الاعنه
عنان صبر و توان از دست فرستاده و سهیل اهل بزم را اهلا و سهلا میگفت آمیزش ضدین شوع یا ماه حیط الکار را
درش مهتابی فلک ساخته از بسکه نزهت سرای تماشا سپهر تماشا تشتین را از میل روپوشی شد قلب
العقرب برقع انداخته ثوابت بام سپر میکردند و سیارات را محو نگاه گشته در مقام حیرت تا بودند سپهر از کواکب
با هزاران چشم برای تماشا میگشت و خورشید اشرفی شاه جهان نثار میغز مود و قمر از اقبال نجوی زهره انگشت در
بغل گرفته بود که اگر ماه نو میدید آغوش خالی میکرد و سعد انجدی با مشتری گرم نظر بازی بود که اگر سالی

میگذشت نظری از آن بر میگرفت آسمان بجه تپش آفتاب را گرما گرم از تنور افق بر آورده برای نهاد آماده ساخت و
و فلک از دانه های کواکب نقلات زر افشان بر ریخت و تشبا از گردون هو سنگ شهاب میانداخت و مهتابی
میوخت و بزم آرای دوران ابر طاق نمای ابلق سموات از کهکشان چوب بندی کرده و لقد زینا السماء الدنیا
مصابیح از ثوابت و سیاره چراغان مینمود لعبت گر جهان در پس پرده شب بازی اهل از صورت ماه و
بازی میکرد و هندوی ملاعب شب از بیضهٔ صبح مرغ آتشخوار خورشید بر میآورد و لولی مهر چون ریسمان بازان
خطوط مدارات بهیات میرسانید و از چرخ بدر میرفت و شعبده رنگ ساز فجر چون از زبان حقه بازی سپهر مهره‌ها
سیمین نجوم را گم میکرد و از تف مهر آتش سوزان و مجمر فروزان را از زیر خرقهٔ غبار بر مینمود کار زر خورشید را
شامی مغرب سپرده از جیب مصری افق بیرون میاورد و گاهی در سیم خ فلک سپهر گردان اطفال شوخ چشم
اختران را بهم چرخ میانداخت و در عشرتکدهٔ خاک باد و زان آب آتش لهار یخته و نسیم سحرگاهی ریاح روح
و ریحان از اشام اهل جهان آمیخته گل از انبساط در پیراهن میگنجید و دهان غنچه از خنده بهم میامد و چشم
نرگس از نشئه دیدن خواب نمیرفت غنچه در کمال مستوری رو پوش میآید و شکوفه از فرط شگفتگی از خود میرفت
گل مخمل در هر گل رعنی فرش گشته و زنبق تر دماغ نشستهٔ بنفشه از ناز نباعد تکیه کرده و یاسمین پای از دل
بدر کرده گل از ناز بر سر نهالی خفته و سوسن بصد زبان افسانه گفته غنچه گل گل میشکفت و شبنم برای لاله
تقصد روی گل دو میفت حسن تو چون حسن یوسف عزیز و زلف عروسان زلف عرعر دل اویز
صنوبر دل از دست داده و درخت آزاد به بندگی ایستاده عرعر و شمشاد و لهو از بزم خاص بوده و سرو
باصول فاخته ضرب زن و قاصد خار بدست افشانی برخاسته و بید مجنون بلیلی آسا خود را بطرزهای تطرز
آراسته گل آتشین تشش میافروخت و لاله از سیاه داغ دل زغال سرخ میکرد و صبا باد میزد و نسیم

از برگهای شکوفه نقل بیرتحیت نامیه ز شاخچه گل شاخ نبات در انجمن چمن میچید گلبن از اوراق لطیفت
برگ غنچه آتش مهیا میساخت عبهر نرگسی می تحیت قمری کوکو ترتیب میداد و مرغ شباهنگ سالی
میساخت فاخته زبال خود فاخری مهیا میساخت طاوس از شهپر ملمع سایبان تلون میافراخت
طوطک میز و بلبل بلبان بلبان میتحیت نواها ادای هر بطی بربط خوشنوائی بود و لحن هر مرغی بانگ
عنقای سار سرور بود و حباری نای مجبور و خروس در خروش و ترنگ ترانه و ترنگ در جوش نغمه غرابان
همه قول زاغ بوده و تتره بنوای چکاوک شور افکن عرصه باغ تسجاع بلابل رفع بلابل میکرد و عندلیب
عنادل عنا از دل میبرد و شعله آواز عود نوازان قمبار آتش بجان عود قمباری میانداخت اندر
از صفیر نغیر و منقار نقاره میزد و لحن مینا بچرخ مینو میرسید زفط میمنت خنده بلباس نو رسفید جلوه گر
همای در پیراهن سفید سعادت همیون فر عروسک باغ عروسان تتاری بر بالش پرتکیه نموده و کلک
بانگ کلک سرور لک هم گویان با پا سراختت دراز کرده کبک دری بزبان دری بر فلک نواخوانی میکرد
وهدهد کلاه نشاط بر هوا میپرانید کوه قبای سنگین خارا در بر کرده با کمال عظمت و شکوه دامن بر
کمر زده تیغ باز میکرد و چشمه سار لباس موج آبی پوشیده از آبشار رود میزد و تا وراء النهر میخواند و در
چهار رکن جهان قانون خرمی ساز بود و در پنجگاه جهات سته هفت اقلیم ارغنون سرور بلند آوازه از فرط
غناهر فقیری در حصار دوران شاه و روان مروارید افراخته وازواج نواهر بینوا در تخت طاقدیس جهان
با مین جمشیدی و سرود خسروانی ساز داده نغمه رهاوی زنده دلها از نقارات تنعم وا رشد
گلبانگ شادی شام حجاز و عراق نوروز عرب و عجم مخالف با موافق در آشکار و نهفت مغنوب
ناله شب و آه سحرگاهی و خارج آهنگان مقام راستی مویه کنان در دایره حیرت تحیر و کونیک و بر زن

صفاهان تا حجاز و ترک میبا بورر ابیات و راز فراغروز برشهناز و تهی نغمه گاه که خنک ابطح بورر آبنا حسن
حسرت چنگ زن سینه محنت طرح از اوج و حضیض نغمات زیر و بم بود و چنگ نشاط برده در غم دلکوشه نشینان
فیلی و نهاوند بباغ عشاق وصال دیده ترانه پرداز سرور و زنگوله بند آرابل و نیریز از دولت شاه
خسروانی مقام در هر مقام در نشاط و حبور از شور سماع سامعه در حصار صبا سرگرم سماع و حدو صد
خوانان سرود سرایان دلکش رقص افکن دلهای لیلاوندن بسته نگار وادی حجاز زوکخد نغمه سلک ساباک
و سمک و نوای ماهور و کردونیه بهور و کردون مسیر و عشر عشیران هنگامه در مقام عشیران هنگامه را
بنجوی گرم کرده بود که در دوگاه ازل و ابد گوش زمانه نشنیده و نخواهد شنید خون در رگ تاک در
جوش بود و پیاله با دختر رز هم آغوش ایاغ از دست رفته و سبو بسر غلطیده باده در خم فلاطونی خم
نشین بود و پیاله صافی ضمیر و صراحی در کشف ساق بلقیس ساقی شرابانه صرح ممرد من قواریر
ز جوش خم می کاندر جهان بود زمین را نازها بر آسمان بود در سلک نکاح مرتبط و در سمط عقد دوام منخرط
ساخت فلان القابه فلانه بالقابها را **صورت وقف نامه که راقم الحروف در خصوص**
وقف کردن کتابهای خود نوشته فرا نظر لطف حجة با سپاس از ظرایف فرید شکر بیعاین
که نتیجة الافهام اعز و بها و تحفة الاشراف ملاء اعلی تواند بود نثار محافل قدسیه و اوقف السرائر یست که شمه
آفتاب و قباب جهانتاب و جذوات سیارات و مواقف ثابتات و مطالع افق و طوالع صبح و اشراقات
ضیاء و انوار ملکوت بیضاء و اثنی عشریه بروج و هیاکل الانوار نجوم و کشف غطاء فجر و درر غرر هلال و بدر الاسرار
خفیه شب و تلویحات رموز و تجریدات مجردات عقول و درمکنون مفردات نفوس ملخص از حکمت لایزال
او ست و سبحه ثریا و سلسلة الذهب کهکشان و حیرت الابرار خرقه مشرقه و هفت اورنگ سبعه سیاره و منطق

نظیر قسم الله جاجه و جام جم خورشید و مطلع السعدین هر سنره و مشتری و کشکول قصة المساکین و انوار سهیلی شعرای
وهمای همیون نسرین و عنقای مغرب غراب و نگارستان کف الخضیب و تاج المآثر اکلیل و قسطاس میزان و
ممالک و مسالک ربع مسکون و خط مصری مصباح آثار و آثار البلاد هفت اقلیم و طبقات سموات شرح دستان
جلال او و قرآباد بین لیل و شرح قرآنی نهار و منهاج مجره و حاوی جامع بحرین و بحر الجواهر سپهر و غنا و منای
ماه و مهر و اقطاب قطبین شمالی و جنوبی و شرح نفیس نفوس عقول و ذخیره جواهر و اعراض و اسباب و علامات علل
اسباب از قانون حکمت کامل الصناعه اش تذکره ایست مغنی و شافی و کلیات قرون و دهور و تصریف سنین و
شهور و موجز دقایق ساعات و تشریح ثوانی و آنات شروح فصول از دمقالات سنه جهات و ستهٔ معادن
و دواعی اللذات نفس نباتی و حیوة حیوان و روح حیوانی و هیکل وجود انسانی از فواید فضلیه قدرت شامله اش
تحفه ایست جامع و کافی و مفتاح ماه نو و لوامع اهلهٔ قمر از فن بدیع ابداع او نکته ایست و سطح مستدیر ارض
از خطوط تذکره جبالش نقطه ز رشحات سحاب و نفحات صبا از گلشن گلزار صنعش رقعاتست و محاسن برق
و صواعق محرقه برق و صوارم مهرقه نیازک از شهاب الاخبار قدرتش قبسی از حکمت العین قدر کامله
در تسهیل بر ماه بر حاشیه قدیم کهن با بشارات ابروی هلال حاشیه جدید بر دم فقط و آثار زینا السماء الدنیا
مصابیح سراچه سپهر را السراج المنیر ماه و نبراس ایضا مهر مشکوة فیها مصباح منور ساز و
لوامع الاشراق خورشید ز انوار جلالیه کتوتش پرتویست عالم امکان تا ولوایح بسط غبرا بر کتاب
سر مکتوم قدرتش شرح حلیتی مبسوط که بخط غبار تحریر یافته صبح انور در کتابخانه آثارش تفسیر بیضاویست
که بآب طلای آفتاب و سرخی شفق رقم گشته و مکاتبت لیالی و ایام در نظر قدرت عالم آرایش نظام
التواریخی که کاتب قدرت بسیاهی ظلمت و سفیدی ضیا فهرست نوشته کی تعالی العالم سپهر از نجار قدرتش

نجاریست بر جاآمده و جسم هیولائی بر جمال جلالش شاهدیست که با در و مرجان و جواهر فریده صورت آیت
و اوراق بسایط در دبستان ایجاد کاغذ مشقی دیوان ابداع اوست و مداد مرکبات در مکتب تکوین دودهٔ مشعل
دودمان اختراع او و هر صدف از خوض بحر الحقایق حکمتش دیده نظاره ایست که آب وارید ورده و هر حجر در
حجرهٔ کان کتاب یاقوتی که در وصف جوهر یکتای گوهر دانش عبارات رنگین تالیف گشته خاک تیره را
بمواهب علیه در چله خانه و خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً مجمع غرایب و مظهر بدایع صنایع
ساخته بمفاتیح عنایت ابواب خزانت هدایت و تکریم ولقد کرمنا بنی آدم بر چهره گشاده و غبار فرسوده را
از عواطف جلیه در کارخانه کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف مخزن اسرار و کاشف
استار کرده در مدرس تعلیم و علم آدم الاسماء کلها کتاب علم الیقین شناسائی حقایق اسیار بر دامن
نهاده بصیقل ارشاد و تحلیه مرآت جان و تصفیه سجنجل دل کرده مدارک حواس و مسالک خیال و
مرآت العقول قوهٔ عاقله و نهج الحق خرد و نهایة الادراک مدرکه و نهج البلاغه نطق و افصاح فصاحت
و لآلی التقریر و خصایص انسانیت کرامت فرموده و بلطف کامل کنز الدقایق دانش و حقایق منش و عوارف
معارف و معارف عوارف و مهذب خصایل و تهذیب مکارم الاخلاق بدست قبول داده و استبصار بصیرت
کافی و عیون مینای شافی و محجة البیضا عقل وافی و صفای ذهن صافی از مسند فیض افاضه نموده از
قاموس قدرت کامله و مجمع البحرین حکمت بالغه و صنعت شامله را به لغات لطیفه بحل ظهور آورده
زبان گویای نفس ناطقه را مفتح مفتاح ارباب فرهنگ و هوش گردانیده بدستور مهذب و رسم معرب
اصلاح منطق انسانی نموده مفاد و هدیناه النجدین صحاح از اسقام و صراح از ابهام بازشناسانیده
تا بیا مردی این اسباب تسلیک نفس الی حضرت قدس نموده در معارج حق الیقین و مدارج معرفت

رب العالمین مقام واصلین و مقامات عارفین است و بتوسط این استعداد و تحصیل حق شناسائی و تمهید قواعد
بندگی کرده فواید جلیله از عمر ابدی و عیش سرمدی ما لا عین رأت و لا اذن سمعت در یابند
و در رغبت و بنازش و جواهر مدح و ستایش که در بیضای گوش ولدان مخلدون و نثر لآلی خدود
حور العین کامثال اللؤلؤ المکنون تواند بود شایان روضهٔ بهیهٔ جناب صاحب کتابیست که جواهر
عقل اول فص خاتم رسالت او ست و در نظم نفس کل آویزهٔ گوش نبوت او ست و اسرار آیات
کتاب عزیزش ان هذا الشیء عجیب لاهل عجائب قرآن مجیدش تبصرة و ذکری لکل عبد
منیب با آنکه قلم محرف قلم نسخ بر صحف ابراهیم و زبور داود و توریة موسی و انجیل عیسی کشید
با آنکه ورق ننوشت لوح محفوظ تختهٔ مشق ابجد خوانان مکتب تعلیم او گردید اگر ثبت بیت انتخاب وجود
مسعودش سبب گذشتی صحاف قدر اجزاء زمان را بدین سیر و روز و شب بهم پیوستی و اگر بیان معانی ذات بی بدل
عرض نبودی دست قضا سطور سنین و نقش شهور و مجمل ساعات را بر رشتهٔ طول زمان شیرازه نبستی اگر نور سرّ
باعث کشف اسرار نشدی نکته رخ نجستی اسرار کتاب لیس و عدم نقل دفتر عین وجود نگشتی و اگر ذات مقدس
موجب حل مضمرات نمی آمد مضامین پیچیده گردون و معانی سربستهٔ افلاک از صحیفه هستی عیان نمیگردید
یوم تبلی السرائر که دبیر شفاعتش رقم بخشش بر صحایف اعمال مذنبین امت مجری و معتبر ندانند
یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب که سرپنجهٔ عنایتش قلم از سر نسخهٔ عملها بر گیرد حاشیهٔ خطای
گناهان صادره و کتاب سیئات هفوات بادره را کسی نخواند و عنوان تعلیقهٔ الکبری نعتش آیهٔ آتیناه
الحکمة و فصل الخطاب دیباچه رسالتش الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب نهال شرع
شریفش ینابیع اصول و فروع و شمس الآفاق نور کراماتش پیش از انفجار فجر تکوین طلوع ضمیر منیرش

شکافته

جامع حقایق جدید و قدیم و وجود مسعودش علت غائی تالیف کتاب خلق الآن و حدوث عالم یعنی دره
یتیمه دریای ایجاد و نتیجهٔ صغری و کبری مبدء و معاد محبوب حضرت رب العالمین ثمرهٔ پیش رس حدیقهٔ کنت
نبیا و آدم بین الماء و الطین زبده و خلاصهٔ عالم عمده و برگزیدهٔ بنی آدم مغیث الخلق و غیاث الامم
بیان الانسان و کتاب الکرام کشف الغمه و هدایة الامة سید الرسل و مصباح السبل علیه من الصلوات ازکاها
و من التحیات انماها ما دام البحر محیطا و الارض بسیطا و الدهر مطولا و الشهر مفصلا و نفایس فنون تسلیمات
و تحیات بر والی ولایت من کنت مولاه فهذا علی مولاه و سابقه لا رجال لا تلهیهم
تجارة و لا بیع عن ذکر الله که حدیث سایل و خاتم از جوامع الاخبار خلافتش روایت و کریمهٔ
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی از اکمال الدین امامتش آیتی و کندن در خیبر
از جملهٔ حیدری غزواتش بابی است و معجزات انبیا و اولیا از مناقب مرتضوی و فضایل فتوحاتش کتابی
سیف مسلولش در حقایق حق ملت بهنگام احتجاج برهانی است قاطع و نکات بدیعه کلامش در تنقیح احکام
شرایع الاسلام نوری ساطع کتاب موالاتش نامهٔ بیزاری از نار جحیم است و منکر خلافتش مستوجب حرمان
از روح و ریحان جنة النعیم اعنی باب مدینهٔ علم و کامل نصاب مدارج علم بلد الامین ایمان را رکن
رکین و شهرستان ولایت را حصن حصین منبع انوار طیبین و طاهرین و جامع علوم الاولین و الآخرین صحیفهٔ کاملهٔ
قدرت لم یزل عارف رموز نهایت ابد و بدایت ازل مروج مذهب المذهب بالرب العلی ذو الوحی الباب
البهی مشرق الشمسین و مطلع السعدین معلم عروض الایجاد کتاب امین مولی الثقلین ابا الحسنین علیه السلام
و اولاد امجاد آنحضرت که شموع خاندان حضرت خیر البشر و کتابخانهٔ ایجاد را نسخهٔ اثنا عشر جوامع آثار رحمت
ذو الجلال اند و مکتب رسالت را کتاب آمال و مستغرقان بحر گناه را سفینة النجاة اند و گمگشتگان ظلمات ضلالت را

عین الحیوٰة جواهر تفسیرن بوقت بیان جوامع جامع الانوار تنزیلست قول وخبر شان در تجمع بیان کشاف
معالم تنزیل وتاویلست خاتم نبوت خاتم النبیین را فصوص اند ودلایل رسالت اعجوبه رگان دینا مر سنند
ونخبه خاندان ابداع وتکوین اعلام الهدی ومصابیح الدجی وعروة الوثقی وکتاب حجة علی اهل الدنیا علیهم من
لطایف وظرایف التحیات اشرفها ومن الصلوات احسنها مادامت یواقیت انجم متلالیة وعقود الشهور متوالیة
وشوارق البدر طالعة ولمعات الشمس لامعة **وبعد** غرض از تحریر این ورقه وتهمید این مقدمه آنست
که چون امری کثیر الفواید بوسیله آن ذخیره عقبی وسرمایه آن توان اندوخت واز انوار بیضا اش چراغ
خلاصی در راه عقاب اعمال توان افروخت ونامه کان سوءِ صحیفه اعمال را باعث رستگاری ودرماندگان کتاب
مرقوم گناهکاری را سبب رفع شرمساری وسیاحان طریق نجات را زاد المعاد وسباحان بحر اتباع حق
طلبی را ذریعه ادراک گوهر مراد عالمان معالم اصول بکجی را منتهی المطلوب ومقصد الاقصی وطالبان
صراط المستقیم سد در منتهی المرام وغایة القصوی در مواقف وقفوهم انهم مسئولون گرفتاران
علل عصیان را باعث شفا ودر محاکمات روز جزا درماندگان تبصیره حیر را النجات نجات ودر نشاه اولی موجب
حصول مقاصد وافیه وسبب وصول مطالب عالیه ومآرب کافیه بوجوه تنیا باشد ودر عقبات عقبی انیس الصالحین
وحلیه المتقین وامان الاخطار وربیع الابرار ومفتاح الفلاح ومصباح النجاح وحرز الامان ومسکن التهاب
نیران الاحزان کرده بحر حسنات اعمال نتواند بود لهذا این بنده حقیر ومحتاج الطاف رب قدیر محمد مهدی بن محمد
نصیر وقف صحیح شرعی نمود تمامی قران مجید وفرقان حمید وجمیع کتب فقه وتفسیر وحدیث وکلام وغیره
من الفارسیه والعربیه واللغویه والادبیه متملکات خود را که نقد محصل وذخیره ایام عمل صرف جمع وتحصیل
آنها گشته فی الحقیقه هر یک تحفه عراقین ومایه سعادت دارین میتواند بود بموجب تفصیل علاحده

استرابادی

وتفصیل الکتاب لا ریب فیه خالصا لمرضات الله بر اولاد ذکور واولاد اناث ان نسلا بعد نسل وبعد از انقراض
ایشان بر اقربای ذوی الارحام وبعد ایشان بعلمای بلد مفوض نمود تولیت آنرا مادام الحیوٰة بنفس خود
وبعد از آن باکبر وارشد ولد وبعد ایشان باعلم وافقه بلد بحیثیت لا یباع ولا یوهب ولا یرهن ولا ینقل
عن البلد فان نقل فتولیته الی عالم البلد وعمدهٔ شرایط اینکه هر نسخه را زیاده بر شش ماه نزد احدی
نگذارند وبدون قبض کسی ندهند وقلم نسخ بر قواعد وقفیت نکشند الحمد لله الذی انزل علی عبده
الکتاب وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا والصلوة علی من اوتی الکتاب والنبی الامی الذی
خلق نوره حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا وکتب عنه علی الامم وکان فی ذلک فی الکتاب
مسطورا افاض الله علیه وآله سحائب السلام ما انزل من السماء ماء طهورا واعلم ایها الواقف علی
شرایط هذا الوقف انی قد اجتهدت حتی حصلت من الکتب طرفا فاذا رایتها حسبتها لؤلؤا
منثورا ومن الصحف طرفا فاذا نظرت الیها لاقیت نضرة وسرورا ولقد اتانی الله هذا وسلیمان
ملکا وداود زبورا وان هذا من فضل ربی وعطائه وما کان عطائه محظورا فاذا کان طالبوها
غیر اهلها فاعتد بعضهم وقل لهم قولا میسورا واجعل بینها وبینهم حجابا مستورا ولا نطع منهم اثما
او کفورا ولا تفهم علی غیر ما شرط علیه فتقعد ملوما محسورا واحذر عن التبدیل والتغییر فان عذاب
ربک کان محذورا ومن خرج عن نقض الشروط فی حفظ الکتب والخطوط ولا تملکها ظلما وزورا فانک
لا تملک موتا ولا حیوة ولا نشورا وانما الحرث فیها من خیانتک ولا تجعل لها فضولا تبارک
الذی لو شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار ویجعل لک قصورا ولا تغفل
فی حفظها حتی تکون من الذین کانوا قوما بورا ونحرم من الرضوان والحور وتعاد حورا او تکون

بالقسم الهلاک والنقصان

والخطوط

مکاتیب محبت آمیز و صحائف شوق انگیز ایشان که بوضع و شریف نوالایت سیر سینه فقیر نیز در زمرهٔ یکی ازین دو طبقه
محسوب و نام این گمنام زبانزد خامهٔ التفات اسلوب مشتمل بر دو مدعا از آنچه که نوشته گرامی رسید هر چند از چین جبین
کلمات و نزاکت نبض و چشم عبارتش که آراسته کلک خجسته تقریر و دبیر خجسته تحریر بود استنباط رافت نمیشد همینقدر معلوم
میشد که این یادآوری هم به برکت تمیزی فلانی بوده و اما چون از جانب ملازمان سامی بمدعای اینکه دشنام هر چه هست
عرض یادگار تست در مشام محبت اثر اتی لاجد ریح یوسف بخشیده و باغ جان و جیب و گریبان جان را
معطر گردانیده من بعد شیوهٔ نیاز را که یوسف اعرض عن هذا در بارهٔ آن وارد است متروک و همیشه رسم محبت را
مسلوک خواهد داشت **مکتوبیست که در جواب مکتوب ثانی میرزا یوسف بطریق استهزا**
نوشته شده اقبال پناها زبدة الوزراء العظاما مخدوما مکرما امید که بعد کاری کاری تمکین عالم بالا خطاب
اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم عنقریب در بارهٔ آن گرفتار غیابت الجب جا به صورت
وقوع و حصول پذیرد و مکتوب شریف آن یار فروش متاع آشنائی در اشرف اوقات که شوق فراوان به دل
امل و ساری بود در دشت سرد باغ را فرح آباد و شهد سر دیده را شهر نوساخت و آنچه در باب آزار خود نگاشته
لوح اعتذار ساخته بودند اگرچه در حین وصول کتابت کنایه امیز سابق از حرارت نبض قلم و شهوق کلک بیان
رقم تغیر حالت ملازمان عالی مفهوم میشد اما اینکه از تیغ کشیدن باغ خا و نشستن عرق سرد حرفهای خنک
بر چهرهٔ جبین نامه محقق گردید که مادهٔ خود بینی و باغی و احوال ملازمان سامی دگرگون شده زبان درازی ایشان
در پرده بیان شمع در فانوس دل خانه روشن کرده دانسته شده که دماغ ایشان بلا تشبیه دود کردن چراغ سحرگاهی
دم مردن است از آنجه بسیار تکدر شده از روی حسرت و تاسف با آصفی علی یوسف خواند انشاء الله تعالی
خداوند عالم سلطان عاجل و صحت کامل کرامت فرماید از آنجا که باعتقاد خود جلال و وزارت مخلصان تنخواه

و پشت پلوی نامه بکلوخ اندازی سخنان درشت سیاه کرده بودند فقیر نیز میخواست بمفاد آنکه کلوخ انداز را پاداش
سنگ است با و کلاه و سایه تلافی و تشیاف خامه راست عمل فولون بطون کار رفتار با فعائل استده تکافی کند اما چون بهذیان
طرازی و یاوه پرداز ایشان علتی بحران اشتداد مرض نخوت نجست مضمون و لا علی المریض حرج جواب سخنان
بدایع نگار را موقوف داشت که اگر آب و هوای دیار فرمانده هیجا ماده را افزون کرده مزاج بسر حد اعتدال
آید بخدمت سامی عرض شود مجملا آنکه اولا لفظ مراعات چندین ساله که در قیمت درج کرده اند اخی نقد روکش
بزرگیرا خانه خرج کرده اند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا کان کرم بودن ایشان
معلومست اما مفهوم نشد که این مراعات در چه وقت و زمان بوده اگر در هنگام تربیت فضلیت دامادی
نهادیشان بوده در آن وقت روزگار آنقدر فرصت نداد که دست بی ظرف زمان بظاهر سرکار شاهی
بر سر و بروت خود بمالند تا بمثال ما فقیران چه رسد و اگر در ایام وزارت مازندران شده آنهم معلوم که بعد
از عمر یکه بدولت رفته اند بایستی که بمکتوب خشک آبی بروی کار محبت آورند با بلاغ اینگونه نوشته
که هر حرفش ریشه محبت مشتی و هر لفظش بدیده دود انگشتی است ما را بر دل چشیده اند سخنان لجی آشنای
مخلص را بیگانه حریم حرم احترام خویش دیده خواسته اند که با نیوتستم ظریفی و حریف آزاری دو
بدرنگ قلم چوبکاری نمایند و اینکه در باب آمیزی که هر دفعه بوجه صحیح بنیاد و سر بخیه قلم گیس و ناب
خشت مدعا را کنده بر باد میدهند لم تحاجون ما لیس لکم به علم بر همه کس ظاهر است که مبادا اگر که بنده در نکر
دهن آلوده و یوسف نیز بدیده ام و اینکه از طبع بارد حرارت انگیخته نوشته اند که ظاهر شرع و اسلام منظور نباشد
بدهیست که شعرا با امور دیوانی رجوع نیست شاید در وزارت مازندران شرع و سیر بکار آید از برون
طعنه زنی بر بایزید از درون ننگ میدارد و یزید لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و

انا بریئ مما تعملون الحاصل بجولان دادن اسب چوبین خامه در عرصهٔ نامه اینهمه گرد انگیزی کردن
و مانند دشنه خود از غلاف بر آمده تندی و تیزی فرمودن معلومست که ایشان را در پیش دم مازندران
اظهار تشخص منظور است در این تصور مصداق اکرمناه اهانک آنچه بزبان قلم مدح سرا رفته نسبت معذرت در اثنای
که مکتوب گرامی رسید اگر چه سخنان سنگش بر طبع اذهان دانشمند گران آمده بخواست بنابر مثل مشهور جواب
آنرا انشا مواد اکند و اگر اتفاق ملاقات افتد بسر گوشی طی نماید لکن طرز تحریر آنرا ابر بی تکلفهای خانه
دوستی طرح از تحول ساده بجواب سیر پرداخت اگر میدانست که آب و هوای ما زندران در مزاج گرامی چنین
اثرها بخشیده است و قلب هیولای انسانیت ایشان گشته ملا محمد عفیف شده اند درهمان دفعه اول بجوابهای
زنگ از دل زدا تا شهسوار برادر میدان بیان بار خصب جولان میداد چون قدری غفلت شده بود حال
به نیت قضا ادا گردید اندکی پیش گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست
خامهٔ بهانه جوی در باب منقبت از مکارم اخلاق انجاب مستدعی جوابست که بآن تقریب نا تمامیهای سخن را
تمام و از چهرهٔ شاهد بعضی از مقدمات رفع حجاب ابهام نماید باقی تقصیرات را امید عفواست شخصی

از اهل استراباد اسبی گم کرده بود استشهاد برای او نوشته است پیاده رو

طریق نیازمندی و آبله پای وادی محنت مستمندی محمد مهدی بر لوح استشهاد مینگارد که در روزی از روزها که
کمیت سبکخیز گفتگو از هر طرف در جولان و سمند تیز تک سخن جلوه گر میدان بیان بود عبور شتر گفتار بسر منزل
اینده استان اتفاق افتاد که ما دیانت ندرو و تیز دو حضرت مستشهد که در میدان اگر دی برق سم و نجوم نعمان
مندر بجرد دست سیر و مهتر نسیم صبا در بهار چمن چهره نیلیه بنفشه و بهمند سمن و ابلق گل رعنا و سیر
گل سوری و شب گل عنبر بو نظیر جلوهٔ رعنائی ندیده در آنوقت از طویله ما بیند لیلی از قبیله مفقود گردید و معدوم

الا انهم هی در عهد معدلت گستریکه از عدل شاملش مصداق اذا اراد الله بخیر اجعل لهم سلطانا کریما
بسمت ظهور رسیده واز فرط طلعت مهر گستر و طالع ذره پرورش پرتو مهر و نور بر ساحت احوال عموم خراسانیان تخصیص
اهل استراباد تافته شحنهٔ سیاستش چون مژگان بدور چشم طرفة العینی از نگهبانی خانهٔ مردم غافل نمیشود و سر
دل بیدارش مدار پاسبانی بخت خفتهٔ ضعیفان بنا یافته پهلوان سیاه پوش ماه که شبگرد محلات و بروج است
از بیم سیر شب بازخواستش در راسته بازار فلک بغیر سرانجام آفتاب نتواند گردید و بابا صادق صبح انور که هر روز
با تیغ و سپر از محلهٔ میدان افق بر طلوع عید از خوف عسس احتسابش نفس نتواند کشید طبل عدالتش چنو بلند
آوازه گشته که استرار نقاره چیان حرّ بقر خیرت کنند کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و رایض شرش
بحدی دم توسن فتنه را گره کرده که پامال سندان نعلبندان در احداث فتنه و نعل شان در آتش بوده جرد را
نعل بر سینه نهند فلکوی جنبانها هم بیهم و جنو شاخ و دوخالی آن جانان نشکسته که قدرت تواند کرد و ان
فی ذلک لآیات لاولی النهی اگر از اهل سر چشمه فتنه جو دیده بنیاد آن آیات بسایه و ذلک الیوم الذی
کانوا یوعدون اگر از سنگ پل پیر آشفته پوست شان را بدباغان فرستاده الا ان حزب
الشیطان هم الخاسرون در ظرف زمان عدلش کاسه گران فلک را خون در کاسه کرده نوی اعینهم تفیض من
الدمع جوانان پای سرد و ترک شرارت شد تها قسمها خورده ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
سر مشهدی نجوی پامال گشته که در گل زمین سبز تواند شد لیکتمون الحق وهم یعلمون کله برانی راحیات
هوای خیالات خام از کله بدر نرفته که دیگر ماده فتنه تواند بحنت فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون بازانکه
ابلق پهلوانی بر گوشه کلاه طراری بند میکردند امیرزمانست بر سر منبر میزند الا انهم هم السفهاء ولکن لایعلمون
و نوحه هائیکه بحضرت آدم لاف بابائی میزدند این هنگام در پس پردهٔ مستوری نشسته اند و یفسدون فی الارض

اضطراب بشمار آوردن و مزد خواستن الخ

اولئک هم الخاسرون و بر زند با آشفتگی گوی سبقت و هر لوای تفکی بچشم و باش سیل اشمنی
اجامرو چون سینه سر بگریبان کشیده‌اند و ابلهان فتیله وقتی پا از بن جیب اگر از تفنگ صدا بر خیزد سر
در حلقه میریزند اگر از شاخ تیز دار تیر مغزی سر زند از گلوله‌اش آن و بر زند گلوله قابت هم کرده و باد و طار جدا
افتاده چماق را چنان بر سر سنگ بنا یدمه که دیگر هوس و بر تیزی نواند کرد و بوده بخود خشک مغزی انس
بدر نکرده که من بعد شرر شرارت بجهیزند و تا پهلوانان تفنگ را دور انداخته‌اند که دو ده دار آنها را بانسیمی باز
و تا حریفان نامه طپانچه بر دم رخ از طپانچه بپای نشسته‌اند و در عهدش اهل کمرا با توان گفت و در ره
هر حرف خنده از سر و بیهی توان شنفت وقوع این امر که پهلو بر خاک رها داده بر مدخر این و بخواهد داد اگر چه از
برق تنافر را در بند و یخ غاصر دو کمند سم جهنده را در خانه و مرغ پرنده را در آشیانه نگاه داشتن او سست
ممتنع و ن با دیا پی جمر رنگ با قتضای طبیعت سیر بی دست و پا و اول کرده با جنبا مستشهد راه بتوانا جو
والهند دس فرس قرار اوج کچو زمعر اگه کیا را عقل المراتب فرموده اند که در هر اسعهده اش ایها دیا ان
مزبور را بیدوصل یا از دادن عوض بر آن ذمه حال کنیم و معهد اغانی عهد ولایت آنم بادیه
مقصود و ن بکران موعود از ابل اطعام عام ان کا ن نعیم آلود بجنگ تمنای شاخ ابد رسید بابل برد
روانه مرحله پیما وادی مرام خواهند گردید رقعه الیست که بجهه تحصیل خواجه سرا نوشته
امیدکه بپوسته بیامن الطاف محرم حرم کبریا آغا خواجه سرای دولت و اقبال قرین طالع سعود و فیروز بخت
بنصرت ملازم زمام محمود سعادت نمود بوده قلب سلیم طبع مدرک و فهم بهره یا ادراک توفیق و عنایت ایزد کریم
باد بعد از رفع حجب دعایی که مقبول پرده دار الملاء اعلی و باریافتگان سرادقات عالم بالا باشد مشهود رای فیض آیات
پیرای فرحت امید دارد که مکتوب نظم نغب مبارک قدم و رقعه شریف سراسر التفات و الطاف بتوام در ساعت

عدد و صیقل و مصدق فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا دیده را از صعود آن ضلع
گردیده و ارواح ریحان غبارش که هر گوشه کان مرآتها کافور آغا خاطر فاتر را آمست باده نشاط و سرور
فی الواقع رضوان اگر چه اگر فردوس صفحه اش گردد رود او یا قوت اگر در پیش حسن خطش عبده بودند سزاوار
مرجان از حسرت لآلی سطورش الماس سنگ بر دل شکسته و یوسف ثانی از غیرت حسن عبارتش در زندان غم
بشارتیکه در باب تحصیل خواجه سرا داده بودند هر چند که باعث تصدیع آن دوست شفیق وامین موافق است لیکن
از آنجاکه سرگرم باده محبت و الفت و سر جار و ئی دوستان جانی را از ضد انبساط پیشانی دانسته اند معلوم
که در حصول این مقصود دل التفات منظور و مسطور مخلص صادق البال را بارسال مکتوب لطف عنبر فام خوشحال
و مسرور خواهند داشت رقعه که بدوست عزیز نوشته است در نا امیدی تسلی میداده است
پایان شب سیه سفید است سیجعل الله بعد عسر یسرا ان مع العسر یسرا الحمد لله که جذبه محبت نادو
بسر پنجه مهربانی نواب مستطاب عالی دامن دل و گریبان خاطر را خواهی نخواهی بصوب کشید فی و برکت
حرات قیمه دری که در اینولا واقع گشته به فیض مبدء شریف رسید شد هر چند که فرستادن این ضعیف متاع
فرستادن زیره بکرمان لیکن مصلحت متضمنه و خیریت مدعه در مضمین همان بود که کام مرام این مهجور و مستهام
که مدتها تلخکام شرنگ حرمان و آلوده زهر ناکامیها هجران بود چاپات شهد صحبت و آمیخت
شیفته خط کامل از ادراک معرفت نماید هر گاه ملازمان سرکار ستارا تعیین بکار دین که قریب بمقر
اجلال نواب علیا بوده باشد با مور و باین تقریب سراچه راسخ الارکان دو و دولار امعمور و در خصوص رسم
التفات مرعی و مبذول دارند که از مکارم اخلاق کسیانه دور نخواهد بود رقعه که در جواب شخص
خوشنویسی که قطعات فرستاده بود نوشته است واضح خط بدیکه معروض میدارد

که چهار سطر آن قا اهراسیم که رشک چهارخیابان گلزار ابراهیم و غیرت بخش روح و ریحان و جنة النعیم بود با قطعهٔ
ثلث خط شریف و پنج قطعهٔ دیگر رسید اگر قطعات سبعه در معنی صورت شاهد مشاهده نبود زیبا سرشت
و هر یک نمونه از قطعات بهشت بهشت لیکن از وصف قطعات خط ملازمان سامی چه نویسد که یاقوت در پیش آن
عبده بود و علاء بیک در السنه و افواه علاء آشفته خط طباخ در برد نخجگی خطش خامه و سفاد علیکم تحسین الخط
درباره آن تمام صیرفی اگر بصر احواهر خطش بساط کمال را ید روا داین مقله اگر سواد آنرا با خانه مردمکان
بر بیاض دیده نگارد سزاوار بی تکلف منحرف نشینان کرسی خط را بسم جزم بر خاک خجلت نشانده و غبار
گشادی بر نجاح خط خوبان و تعلیق زلف معلق مویان افشانده و درستی خطش دلهای شکسته را تاثیر مومیائی
بخشیده و ثلث صفای صفحه شش قلم نسخ ترسل کاکل و رقاع جمال جمیل نوخطان کشیده محقق ایکه
در عوض یک قطعه خط مخلص هفت قطعه فرستاده‌اند چون مفاد من جاء بالحسنة فله عشر امثالها درباره
آن ناتمام سه قطعه دیگر تکمیل منیبات شامله و عندلیب زبان بر انغمه طراز نوای فلک عشره
کامله خواهند ساخت باقی ایام جلال و اقبال مستدام باد بعزیزی که از او کیف طلبیده بود و او
اکم فرستاده بود نوشته آ پیوسته باغ شریف شاه یاب کیفیت فیوضات شأتین یا کیف و
کم من حیث الکیفیة مقتضی لا قسمت بود دنبال شاه رسید فی غلط کفتم بیک تصور شاه بخاطر رسید مگر
آن کم عرضی اخذ شود تا مقتضای قسمت نماید و یا کم خبری شمرده شود تا دلالت بسیاری کند و الا آنچه بر مجرد
ازماده که ایشان فرستاده‌اند اگر با معنی مستند شده‌اند که کیفیت و هر کیف بد با قتضای قسمت نکند و کم نقر ستند
و کم را بمعنی خبری حمل کنند که مقتضی قسمت و انتیجه بنقیضه حیات خود در راه او فنی و برای شاه بخشی دماغ
محبان جانی کافی دهند نزد ارباب عقول مقبول نیست زیرا که معتاد شدن آستانه عرش نمای عنایت

خدام کرام که بسائط و مرکبات عالم سفلی را بدماغ و رنبار ند لا انکم که از این تقسیم ترکیبها نشاه یابند و کیف که از
آن هم باد ادلایل حکیمانه اکتفا شود ندانم که از کمال لطافت جسم انظر در نیاید و یا از قلت آب مستحیل بهوا
شده بود که حب از آن وصل نگشت بر حکیم عالی همت بدایع فن که در ضمن ارسال محو اثبات جزء لا یتجزی
مینمایند و هیچ جز را نیز از جمله مرکبات دانسته بعوض ترکیب عنبر ذات الخرج دهند بهر حال چنانکه این بکر مترا منفصا
و نشاه محبان را دوباره زنند مضمون فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره از اجر آن بی بهره نخواهند بود
در ماده هلاک جماعتی از روس نوشته شده چون در عهد دولت روز افزون و ابد مقرون
اعلیحضرت پادشاه دریا دل و خسرو باذل و عادل لنگر سفینه تمکین و وقار و سفینه قلزم جهانداری و اقتدار
صدف گوهر عز و علا و گوهر صدف مجد و علا ناخدای کشتی جلالت و اقبال و نهنگ بحر جلادت و جلال گیتی
که موج بحر سطوتش بنیاد گروه عاد را بآب رسانیده و حبب صولتش تلاطم دریای قهرش زورق وجود بد
خواهان را غریق غرقاب عدم گردانیده از غیرت دریا دلی پادشاه بحر ژرف دیوانه آسا دشت نشین از آن سلسله
موجش در پا و از هیبت سیاستش زهره در سینه دریا آب گردیده جنبش موجی نبضش آن علاها هویدا است
از شرم دُر فشانی بنیان آمیزش لؤلؤ لا لا غرق عرق جبین عمان باشد و از خجلت نوال سحاب پرورش
بحار سبعه خوی پیشانی غواصان جهان بحر آرزو را گشتی لالی شاهوار از بحرین جود سخایش در ساحل
مراد مسیر و تنک مایگان بندر را دریا دریا در و گوهر از بحر محیط احسانش در بساط حصول جلوه گر
سپهر قدر خدیو که گشته در آفاق ببذل و جود شهیر و عدل و داد سمیر ندیده است نظیر چنین جو این بحر
سعنیک همه و جو بر شد خشم عالم سر موج جنبش دریا اگر اشاره کند بپای بحر شود سلک موج بهار بحر
الذی تروی عن تعفر سلسلة السنة جباه الامم و مفاد الفرق وصل فی شأن مثل اهل

لمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق اعنی سلالهٔ حضرت خیر البشر یعنی ثالث ائمه اثنی عشر

خلد الله ملکه جمعی کثیر از طایفهٔ روس را که واقعه بود باراده فاسده دستبرد قصبهٔ استرآباد از روی بحر با این

بحید و حصر نزدیک بساحل لنگر توقف انداخته در خلال آنحال بمجوای وامطرنا علیهم مطرا فساء

مطر المنذرین باران شدید بر آن گروه پلید که تیر باران غضب الهی و برابل ابید بارنازل منزل رحمت

نامتناهی بود واقع گشته بمدلول آیهٔ فغشیهم من الیم ما غشیهم فاغرقناهم اجمعین زورق حیات همگی

آنجماعت را حباب آسا در گرداب فنا سرنگون کرد و بمضمون فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم کذبوا

بایاتنا و کانوا عنها غافلین کشتی وجود آن طایفهٔ فرعون نهاد که غرقاب طوفان غضب رب العباد گشته

احدی زانطایفه رخت حیات بساحل نجات نکشید زهی بخت فیروز که اعادی خاکسار را که تیر از باد

و آب نشر آتش وانه سازد و چه قوت طالع که تیر دستی اقبال نقش آیات فتح که هر روز از صفحهٔ

انشاء الله تعالی چندانکه سفاین زرین نجم و اختر در فلک مشحون خورشید نور از بحر دخار سپهر جاری باشد

کشتی عمر دولتخواهان این دولت ابد مدت از لطمات موجهٔ بحر نوایب در حفظ حضرت باری باد در جواب

عریضه که انار و لیمو فرستاده بود نوشته شد چنانکه یاقوت ما در کان از فیض صبغة الله

و من احسن من الله صبغة قرین شادابی بوده ونهال لیموی نخیم در حدیقهٔ خضرا رنگ پذیر صفراء فاقع

لونها تسر الناظرین باشد دل بدخواهان از رنجهٔ غم چون دانهٔ انار قطره قطره خون و چهرهٔ حیات در بستان ارنج

نارنج و بنگ رنگ زرد مقرون باد و بهمین میوهٔ بوستان سرای خلیت و ائتلاف اعنی صفا و شریفه بدستیار مددکاری

خامه از ریاض مودت اقتطاف نمایاد و بود انار و لیموی از روی عطاف اتحاف شده بود عز ورود بخشیده

طبع شوق سرشت را مانند انار خندان ساخت و برنگ لیموی صفراشکن تلخکامیهای ایام هجران را گردیده

که پیوسته وفق مرام مخلصان بر یا از اثمار لمصول مرادات و میوه های نیل سعادات برخوردار و کامروا باشند

در جواب مکتوب احمد پاشا والی بغداد نوشته شد پیوسته مقالید دار السلام وزارت و دولت

و اقبال و مفاتیح شهرستان سعادت و عزت و مناعت و اجلال در ید اقتدار بندگان ذیشان بوده کشور ابهت و کامکاری

از تطرق جنود حوادث مصون و ملک عزت و مجدت بیاری از تطاول لشکر فتن محروس و مامون باد بعد از تقدیم

مراسم اعزاز و تکریم و ادای لوازم تبجیل و تفخیم مشهود رای املاطفت آسای عالی میدارد که صحیفهٔ شریفه لا و نمیقهٔ

علیا که بسمت ابلاغ و اهدای باقیه بود فیض ورود ارزانی و از مژدهٔ صحت ذات خجسته سمات ساغر دهان را

لبریز بادهٔ شکر ریز داد و دامن دل را چون گلهای رنگارنگ بهجت شادمانی ساخت مبتنی قت و نیاز مندی از

مکارم اخلاق مخلص نواز آنکه پیوسته کلید خامه دالواب مسرت چهرهٔ شادمانی دون بازو فتحهما اتفاقیه را نگاشته

لوحهٔ خلت طراز سازند شرحیکه در حاشیهٔ مکتوب در باب رسیدن اشرفی نوشته آن

پاشنه عدد اشتر انجم لمعانگه از دار الضرب عطوفت و احسان اکرام بمفهوم ختم الکیسین سر بمهر اهدی شده

بود در رسیده نه وداد آباد دهر چند که طبع جواد شما در تفقد حال مخلصان بر سر بهانه میباشد لیکن در نظر معامله

شناسان کالای گرانبهای محبت را بهابها نباشد و نقد لطافتی که از خلاص اخلاص خالص بر آمده در دار الضرب

دوستی بسکهٔ قبول قلوب اهل دل برسد بهتر از زرناب کامل عیار مکاتیب مودت اسالیب بجواهر بود صور

عریضه که در تهنیت خراسان نوشته شد اندروه عرض میرساند که در عهد فرخنده و زمان فرخنده

از مژدهٔ تفویض ارائی و حکمرانی ممالک خراسان بندگان شاهنشاهی جنت بنیان شکوفه های شگفتگی در حدیقهٔ خاطرها

شکفت و سر دوش عنقریب دیدهٔ منتظران ظهور فجر فرج را چشم روشنی شگفت و امید از کرم بادشاه حقیقی و شهنشاه

تحقیقی آنکه در عنقریب نگین فتح کابل در کابلج اقبال و ساغر حکمرانی بنج بزم آمال بوده از خیل خلافی

... جبهه از ... تمکین ... برانداز خطاکاران

... و عزم آباد ... قلوب ... شنیده صورت رقم مبارک که در ایام فرمانفرمائی خاقان

شهید سلطان حسین بمحمد قلیخان نوشته شده چون وزیر دیوان و دبیر کارخانه اعظمی کل شیئ

خلقه ثم هدی رقم طراز کلک تقدیر شاهنشاهی جهانبانی و بر یرلیغ گیتی ستانی بنام اینجانب ...

نگاشته و همین ... خاندان طیبین و طاهرین و برکت ... آل طه و یسین سررشته قبض و بسط

امور عالم و مهام ... کفایت ... گذاشته ... برای مصلحت سنجی نظام ...

همت خسروانه لازم فرموده ایم که هر یک ... که طراز ... دولت ...

آزاده و از شیمه عدم تقبل تکلیف بندگی این آستان امانت نشان ... بوده اند دست ...

سلیمانی را آصف ... و مهام ... و تدبیر متصف ... ایشان را در محفل قرب

عزت ... سرفراز ... و تشریف ... وزیر ... رای ... قابلیت ...

چون ... دیوان اعلا که مقتضی ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی چشم از حقوق عنایات

بیکران ... فانی پوشیده بود ... عین ... نعمتی جزای عمل الحمیم خود ... دیده و تجربه ... اختیار

امر اقدس که جهانیان را ... قبول ... دیده ... آئینه ...

رجاجی جلای وطن و ترک ... کرده در طرفة العین عبرة للناظرین گردید لهذا محمد قلیخان شاملو را ...

که ... از ایل جلیل قزلباش ... الحسب و النسب ... امتیاز ... از فوج کواکب ...

ظلمت شب ... الذین سبقت لهم منا الحسنی ... و السنان ...

اولئک المقربون ... احوالش عیان ... در ابتداء سنه ... برتبه علیا و منصب عظمی وزارت دیوان

اعلا سرافراز و از وقوع ... در ... امید و بیم ... فرمودیم رقمی است

که در خصوص صفی قلی بیگ قاپوچی نوشته شده چون ... خاطر خورشید مظاهر

اقدس قرار داد ضمیر ... که جمعی از بندگان غلامان آگاه ... زادگان درگاه جهان پناه

که جبهه سای آستان اقامت شان ... غبار عتبه علیه و الابرار الکحل ... دیده ... فیروز

مندی ... و مصدق ... عبودیت

گذشته ... سر بر سما افراشته ... الطاف ممتاز و ... عنایات سرافراز فرمائیم ...

صورت احوال صفی قلی بیگ شاملوی قاپوچی با دیوان علی اله ... حلقه ... درگاه

دوخته پدر بر پدر و ابوات ... و در هر باب ازین ... ملا بیگ ... اندوخته که نسلا بعد نسل ...

پاسبان این آستان و مقلد قلاده غلامی این خاندان ... لهذا ... را برتبه بلند ...

صوفی درگاه جهان ... سرافراز و مباهی و مقرر فرمودیم که من بعد ... را بعلاوه القاب در ارقام جهان گیرد

شاهی و احکام گیتی نورد پادشاهی نوشته باشد رقم ضابطه نویسی باسم میرزا محمد علی

نوشته ... چون تیر دستی دبیر قضا و تقدیر و زبردستی محاسب صنع و تصویر که گردش کلک ...

بتنقیح جمع و خرج جهان کون و فساد ... صفحات چرخ معلق را بنقاط زرین و سیمین کواکب ... کهکشان

مزین ساخته فرد کمال ذات مقدس همایون ما پیش فرد دفتر جهانبانی و دستورالعمل دبیرستان شوکت گیتی

ستانی گشته و برکات عنایات داور ازلی و میامن ... خاندان محمد و علی علیهما السلام که ضابطه امور

جهانبانی و سررشته قبض و بسط مهام عالمیان را باعث نظام و علت انتظام اند ابواب سلطنت ...

با جمع و آماده و دولت باقی برای ذات کامل الصفات اقدس از اعداد و تعداد و حیطه حساب زیاده

برده نشده ما نیز در ازاء این عطیه والا بر ذمت همت خسروی لازم فرمودیم که هر یک از بندگان رتبت
قلم و غلامان عقیدت توام که مفروزه بندگی را اعلی الاتصال باتصال نیکو جمع نموده و جمیع جهات را در
راه چاکری انبیه و جهه عز و علاج و ما خامه از روی راستی سر بر خط بندگی این آستان گذاشته کیفیت
اخلاص را در صفحه ضمیر ثبت و درج نموده با نسخه احوال ایشان را بجایزه الطاف فزون از حد شاهی و رو
نامچه حسن خدمت ایشان را بتصحیح قبول و اعطاف بی اندازه پادشاهانه رسانیم مصداق انتقال حال نیکو مآل
میرزا محمد علی بالقابه ارقم نظارت خاصه باسم محمد علیخان ولد صلابتخان در ایام
شاه طهماسب نوشته شده از آنجا که ناظم کارخانه قضا و قدر و ناظر بی نظیر این هفت منظر
رتق و فتق امور جهانبانی و ضبط و ربط مهام کشورگیری و گیتی ستانی را برای جهان آرای نواب همایون ما واگذاشته و
نظام کارخانه عالم امکان و رونق فزایی بیوتات معموره دین و دولت ابد اقتران را بذات کامل الصفات
اقدس ما حواله داشته تخت فیروزبخت سلطنت و دارایی ایران را بجلوس میمنت مانوس اشرف ارجمند
و دیهیم فرماندهی و فرمانروایی عرصه جهان را از تارک مبارک اقدس سربلند کرامت کرده و از فیض بهار
مراحم بدیع آثار طراوت و خرمی در حدائق قلوب عالمیان پدید آورده و از سحاب عواطف از حد فزون ظل
اللهی آب تازه بروی کار آمده ما نیز شکرانه این موهبت عظمی و سپاس گذاری این عطیه کبری بر ذمه همت فلک فرسا
لازم فرموده ایم که هر یک از بندگان عقیدت کیش دودمان خلافت نشان و غلامان خاص خاندان ابد مدت
بنیان که اباعن جد بشیوه یکرنگی و بندگی ستوده آثار چاکری و اخلاص خود را نسبت باین آستان سدره
اساس مانند بدر منیر و شعشعه مهر عالمگیر بر عالمیان ظاهر نموده مصداق اصدق اتساق وجوه
بومیذ ناظرة الی ربها ناظرة از آن وجه سرخرو درگاه رب العالمین و سربلند آستان آل طه و یس

باشند ایشان را منظور و رفقاء علیا رفعت گزین مدارج علیای قرب سلطانی و مورد عنایات بیش از
پیش خاقانی فرمائیم چون مصداق انتقال حال نیکو مآل محمد علیخان ملقب بشاه صلابتخان خادم آستانه
مقدسه منوره متبرکه است که مدتی از صهبای فرح بخش ایالت ولایت استرآباد جرعه نوش و چندی با شاهد
دل آرای منصب ارجمند توپچی باشی گری هم آغوش بوده از اوان صبی حتی الی یومنا هذا که آغاز طلوع
نیر جهانبانی و بدو ظهور سلطنت و کشورستانی نواب همایون ماست مراسم بندگی و عقیدت و اخلاص فدویت
دار نشاه باده خوش گوار غلامی این آستان همیشه سرمست بوده لهذا از ابتدا سنه فلان مومی الیه که
منظور نظر الطاف خاص و باریافته خلوتسرای قرب خاص بوده برتبه منصب جلیل القدر نظارت بیوتات
شریفه سرافراز فرمودیم که مانند مردمک بصر از روی امعان نظر به شغل نظارت اقدام نموده طریقه
خود را معاف ندارد رقم علاوه نقابت بجهة میرزا حسن وزیر گیلان که در ایام شاه
طهماسب نوشته اند چون منظور نظر کیمیا اثر اقدس و مکنون خاطر خورشید مظاهر مقدس آنست که هر یک از
بندگان آستان امانت نشان و غلامزادگان درگاه عظمت بنیان که دائما شاهد ... اخلاص ایشان در پیشگاه
وضوح نقاب خفا و حجاب خفا از چهره گشوده و حسنا دل آرای حسن خدمت ایشان بر وجه حسن و طریق احسن
در منظر نظر اقدس جلوه استحسان نموده مصداق الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا در این دربار فلک
مثال از زمره حسن اعمال ایشان نوازش و نوال شوند ایشان را از مقربان حضرت شاهی و نزدیکان بساط
گردون قماط پادشاهی و مزید عواطف و عنایات ظل اللهی سرافراز و مباهی فرمائیم مصداق انتقال حال نیکو مآل
میرزا حسن وزیر گیلانست که از ... زمان قرب حضور همایون ما و از کامیابان فیض خدمت میمنت مقرون
میبود چون در اینوقت در اینوقت بوزارت الکای مزبور سرافراز و ملقب به ارجمند مقرب الحضرة العلیه که مخصوص

قرب باریافتگان درگاه و برگزیدگان بوستان عزت و جاه امتیاز و معزز فرمودیم که من بعد بین القب

بعد ده القاب و ارقام مرقومات سعادت انجام و احکام قدر قدرت قضا نظام نوشته باشند رقم

در خصوص چرخچی باشی بودن محمد قلیخان نوشته شده است چون شاهنشاه کشور وجود دولت سلطان

نادره ان ممالک شهود که در معسکر نجوم فلکی خورشید جهان گشا بچرخچی گری ماه فلک نور در اطلاع دیار

مامور ساخته همین عنایات شاهانه شقه علم ظفر پرچم خاقانی را در بسیط زمین باهتزاز لوای بدر منیر بر آسمان افراشته

و بدبدبه و بو سلطانی از شش جهت ولوله در هفت اقلیم انداخته ما شکرانه این موهبت کبری و عطیه عظمی

بر ذمت همت فلکفرسای قدس لازم فرمودیم که هریک از دلاوران صف شکن و دلیران خصم افکن

که در معارک تجاسر پیش رو در مضامیر دلیری همچون نیزه سربلند و گردن فراز باشند ایشان را مقدمة

الجیش و پیش جنگ لشگر ظفر نشان سازیم لهذا از ابتدای سنه فلان محمد قلیخان را چرخچی باشی فرمودیم

رقم صدارت ممالک باسم میرزا ابراهیم نوشته شده چون بهمین تائید ایزدی و الطاف

سرادق صدارت ایوان کیوان قدر این دولت ابد مدت بوجود مسعود عالی زینت پذیر و اسباب کامیابی و کامرانی

و موجبات جهانگیری و جهانبانی بتاثیر دعای ارباب شرع صدری و بتسلی امر در سراچه دهر قرین

حصول و تیسیر مبانی شده باید از شکرانه این عاریه عظمی بر ذمت همت علیا لازم فرمودیم که هریک از خلاص کیشان

صداقت منش را که در تاسیس اساس دین مبین و تشیید قواعد ملت متین کوشیده سعی موفور نمایند که حدیقه

شریعت سید ابرار از آثار نمایش جنت نسیم و سر بستان ملت بیضا بآبیاری سعی ایشان رشک گلزار

ابراهیم گردد از آنجا که حصول این مرام منوط بنصب و تعیین جمعی است که از فروغ انوار فمن شرح الله

صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بهره مند و در مراتب دانش و کمال بمفحوای آیه کریمه والذین اوتوا

العلم درجات بر اکفاء و اقران حجاب مزیت مثال و تفوق و سربلندی داشته باشند لهذا از ابتداء پارس ئیل

خیریت دلیل میرزا محمد ابراهیم که با صدق مقال بود بمرتبه بلند و منصب ارجمند صدارت ممالک محروسه

سرافراز فرمودیم فرمان ایالت دشتستان و بنادرات باسم عبداللطیف خان

نوشته است چون بهمین الطاف خداوند لطیف دشتستان آیینه دولت خداداد از نمایش گلهای کامرانی

نمونه گلزار ارم و سواحل بحر ذخار این شوکت عظمی از منفعت بخشی و فیض رسانی بندر مبداء اهل عالم

باشد لهذا شکرانه این موهبت عظمی بر ذمت همت فلکفرسا لازم فرمودیم که هریک از خلاص

کیشان درست کیش و عقیدت نشان صداقت منش را که بسود و زیان بندر زندگی رسیده و در هر

امری از معاملات ملکی تجربه آموز گردیده باشند به مراتب عالیه بهره مند و بمناصب مناسب سربلند فرمائیم

تا باین وسیله هم انتظام مهام دولت محصل و هم ادای حق خدمتگذاری بعمل آمده باشد از آنجا که

مصداق اینحال حال نکوما آل دولت و شوکت پناه ایالت و حشمت دستگاه نظاما للایالة و الشوکة

والحشمة عبداللطیفخان است که از ابتداء فلان مشار الیه را برتبه ایالت دشتستان و شولستان و قپودانی

کل سواحل و بنادر سرافراز و مبلغ یکصد و هشتاد تومان تبریزی در وجه او مقرر فرمودیم

عریضه ایست از جانب تیمورخان پسر شاهزاده نصر الله میرزا که به پسر

محمد شاه هندی نوشته است بعرض مقدس میرساند که الحمد لله علاقه ارتباط و پیوند جنسیت

که از روز ازل باقتضای عنایت شاهنشاه لم یزل بین الحضرتین تحقق پذیرفته منتج قوام دودمان دولت

عظمی و مورث بقای دو مملکت کبری گشته در این اوان سعادت نشان مولودی که تربیت قابله ایزدی از

شمیمه عدم در مهد وجود قرار یافت چون طینت هستی خود را آب و گل ارادت آنحضرت مخمر و رابطه انتساب

و اختصاص را از هنگام فیضا صورت نوآویزه گردن جان و در شاخ اخلاص پرورید مقتضای عقیدت صدر
جبلی و خلوص فطری مستلزم آن گردیده که بزبان هزبان بعرض ثنا زمزمه و ثناخوانی پرداز و با نیوسیله خود را در
سلک قرب ربانگان بساط گردون نماط اقدس منخرط سازد بیت ترکی صبا بندن سلام دوستانه
وارد بعرض ایت شه تا هند و نه شه گردون سریر دهر که دارد دوره و شاهانه بر در هزاران شکر کیم
رتبه دیم عدنده ایدی ظاهر وجودیم قرین فیض فضل داور اولدیم همایون نامه نام آور اولدیم
بنم هر گوهر آتا درج حرم اکی فروزان جهتی آتا برجم اکی اکی دولتدن اولدوم چون مکرم عجب چرخ
اولشم محسود عالم الهی تا که نوبت دار زمانده چالنور بو اکی نوبت جهانده بو اکی سایه دن
هایم من دائم اولوم حمد شکر آرا اسنده هم کام سایه حضرت علی بر فرق این بنده پاینده باد

رقم در خصوص باغبان باشی گری میرزا مهدی ملقب بکوکب نوشته شده و چون

از روزیکه باغ نزهت افزای جهان را معمار مورد این بلند ایوان قبه چرخ مقرنس را بی آلت خشت و گل برافراخته
و منیر طاق و رواق آن را بشمسه خورشید زرین و صور سیمین کواکب نگاشته آیینه خانه سپهر زنگار را بنقوش و تماثیل
اختران آراسته و نشیمن خاک اغبرا که عمارت این فدکست یکدانه ذات بهجت حقایق پیراسته و بهار آرای
قدرتش گلهای چهار باغ عناصر را صنع کامل رنگ آمیزی نموده و مهندس حکمتش مهاد دار الارض فرش بساط
بساط زمین و مصداق و بنینا فوقکم سبعا شدادا جهت مناظر دلگشای چرخ برین فرموده پایه قصر مقعود
این دولت الا را سرکوب قبه سپهر و بنای ایوان این سلطنت کبری را رفیع تر از طارم مهر و مه ساخته
در ازاء این عاطفه عظمی و شکرانه این موهبت کبری بر ذمت همت شاهی لازم فرمودیم که هر یک از رعایا
کیشان زاد در سرزمین بندگی مانند سرو آزاده ثابت قدم و در جوهر ذاتی بخلاف بار چنار توأم باشند نزد

امثال و اقران سرسبز و سربلند و از وفور عنایت و عاطفت بهره مند سازیم از آنجا که مصداق انتقال حال
نیکو مآل میرزا محمد مهدی ملقب و متخلص بکوکب میسا که خانه ضمیر را بجاروب اخلاص کتابت شسته و بنیاد
عمارت وجودش آب و گل نیک اعتقادی سرشته از ابتداء فلان نظارت کل باغات و عمارات
مبارکه واقعه در صفاهان جنت نشان که نمونه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است بمشار الیه
مفوض و مرجوع فرمودیم که طرفة العینی از مراسم نظارت غافل نگردد و شرف سرکاران صاحب اهتمام و سرای
داران کیوان مقام و مهندسین و معماران مهندس طراز بنیاد فن و سنگتراشان فرهادکیش خارا شکن و نقاشان
مانی هنر و آزر رنگ نگار رو باغبانان صنایع پرور و بدیع کار مشار الیه را صاحب اختیار عمارات و باغات دانند

رقم ایالت کی باسم فتحعلیخان قشار نوشته شده چون همین یاری ایزد متعال قلات

خدا آفرین این شوکت خداداد باقلعه ذات البروج فلک قرین و در متانت و استحکام لباس چرخ برین و در عرصه
صولت قاهره ابیورد کم از نساور ستم کم از زال و در دل اعدا تیر دلدوز و سنان جان ستان جفا کیشان
این دولت را در همیشه زوال مینا مانیز شکرانه این دولت عظمی بر ذمت همت علیا لازم فرمودیم که هر
از منسوبان راسخ العقیده که آثار فتح علی از معارک نبرد شان بر وجه جلی عیان و جوهر حدس و شعور از بارقه
تیغ احوال نمایان با ایشان راه بهر نوازشات شایان ببار سازیم از آنجا که مصداق انتقال حال نیکو مآل
شوکت و ایالت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه نظام الشوکة و الایالة فتحعلی خان کوسه احمدلوی
افشار است که مس قابلیتش بتاثیر اکسیر تربیت نواب همایون ما طلای دست افشار و نقد نیتش همیشه از محک
آزمایش کامل عیار برآمده از ابتداء اودئیل ایالت امور الکای ابیورد و قلات را با محال تابعه بعالیجاه
مزبور شفقت و مبلغ سیصد تومان تبریزی مقرر تیمی در وجه او مقرر فرمودیم رقم به بیر محمد خان

بیگلربگی هرات در باب خلعت نوشته شده آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه
عالیجاه امیر الامراء العظام نظاماً للشوکة والایالة والحشمة والجلالة والاقبال میر محمد خان بیگلربگی دار السلطنه
هرات بجلایل توجهات خاطر اقدس عز امتیاز و درجه اختصاص یافته بداند که در این خجسته عهد و زمان
فرخنده که مقارن وصول خسرو انجم بنقطه حمل و هنگام بزم آرای شغل عمل است هر یک از پروردگان قوت
نامیه با پیرایه های الوان از نگارخانه امکان بعرصه ظهور میآید و هر یک از اغصان و اشجار در ساحت گلزار با لوای
مشجر و بوته دار قد میآراستند از قیچاق خیاط صنع الهی گوهر اخلعت سنگین ها را بر دوش و دست از چمن
نرگس و سنبل قصب پوش میباشند لهذا اندام آمال هر یک از تربیت یافتگان بهار الطاف همایون
در بزم ارم نظم والا بهره با تکیم پیرایه است و قامت احوال آن آراسته بنوع تشریف گرانمایه آن
عالیجاه چون در چمن بندگی و راستی سرو آزاده و قامت اخلاص را بلباس گلرنگ یکرنگی در محافل
و مجالس جلوه داده است چون در ساعت تحویل از مجلس اقدس مهجور و محروم از انجمن حضور بود لهذا د
اینکه چو خورشید تابان در فیض نور نه نزدیک محروم ماند نه دور یکدست خلعت بعلاوه مکتوب
گردی زربفت تحفه آن عالیجاه ارسال فرمودیم که در روز فیروز سلطانی نوروز آنرا پیرایه پوشش بر و دوش
عزت و کامرانی سازد میباید که وارد از عنایات خاص که درباره آن عالیجاه روز افزون است در هیچ وقت
از مراسم جان سپاری چشم نپوشیده از روی امیدواری در نظم و نسق مملکتها کوشد رقم اضافه
مواجب میرزا محمد نوشته چون از روزیکه گنجور کنوز آفرینش که بفحوای مقالید وله السموات
والارض کلید قبض و بسط امور جمهور در کف قدرت و دست ابواب جز این دولت را از هر جهة بروی امید
همایون ما گشاده و از هنگامیکه خازن گنجینه ایجاد که بمدلول و عنده مفاتح الغیب مقالید بست و گشاد

کار را ادهٔ دوربین در ید اراده و مشیت و دست مفاتیح مخازن سلطنت و یمین را بدست گیتی ستانی ما داد
ما نیز شکرانه این عطیه عظمی بر ذمت همت والا لازم فرمودیم که هر یک از چاکران عقیدت مند که گوهر گرانبهای
اخلاص را در صندوق استخوان بند سینه مخزون و لؤلؤ لالای حسن عقیدت را در تلألؤ و بهاء رشک فرمای
ارکنون ساخته باشد ایشانرا بانعامات خاص ممتاز و بعواطف گوناگون سرافراز فرمائیم از آنجا که مصداق این مقال
صورت حال میرزا محمد صاحب جمع خزانه عامره است که همیشه از گل محبت حالش استشمام رایحه اخلاص شده از
ابتداء فلان روز مبلغ یکصد تومان تبریزی بمواجب او مقرر فرمودیم که از روی امیدواری بمراسم خدمتگزاری
قیام نموده نقش درست عقیدت را بر نقد سینه بند چون سکه بر زر ساز د رقم اضافه مواجب باسم
صاحب جمع قیچاقخانه نوشته از روزیکه از جامه خانه لطف قادر بیهمتا بالای بخت بلند و قامت اقبال
فیروزمند ما طراز زیبای دارائی و لباس یادی سلطنت فرمانروائی مطرز گشته و فرق کلاه سروری
و گوشه دیهیم تاجداری ما رونق اکلیل و فرقدان را بر ترک تارک فلک شکسته بر ذمت همت والا
لازم فرمودیم که هر یک از چاکران عقیدتمند که بمخمل اخلاص نشان از خدمت شایسته روز جامه شب دوزی
در بر کرده از لباس یکرنگی مثل بوقلمون صد رنگ صداقت و خدمت بظهور آورده باشند ایشانرا از عنایات
شاهی سرافراز و بر دوش حال ایشان را پیرایه پوشش امتیاز فرمائیم بنابر علیه شمه از مراحم خدیوانه
که شامل حال صاحب جمع قیچاقخانه گردیده از ابتداء فلان مبلغ فلان را بمواجب او مقرر فرمودیم رقم
که در خصوص مهرداری کتعلی بیک نوشته شده چون از روزیکه بیمن کرم علی اعلا
و عون عنایات قادر بیهمتا نگین سلطنت و حکمرانی در بنان طالع فیروز و خاتم سلیمانی بانگشت بخت
جهان افروز نواب همایون ما درآمده بر ذمت همت والا لازم فرمودیم که هر یک از بندگان قدیم که مهر

آثار اخلاص را آویزهٔ گردن جان و بندگی ابدیت و ابد بنیان را نقش ضمیر عبودیت توامان کرده باشند از ایشان را بعطای
خاص سربلند و از عنایات شاهانه بهره‌مند سازیم لهذا از ابتداء یونت ئیل کرمعلی بیگ کند و زلوی قشار را
برتبهٔ مهرداری سرافراز فرمودیم که مهر مبارک را احرز بجیب حسن عقیدت داشته بلوازم امر مزبور قیام نماید

هلیت را محرز بند

فرمان در فتح هرات که بتمامی ولایات ایران نوشته شده

فرمان همیون شد آنکه کلانتران و اهالی
و اعیان ممالک محروسه بثبوت پیوسته فیقتها ادانی موفق و بتوجهات خاطر والا مستظهر و مستوثق بوده بدانند از آنجا که ببرکات
عنایات ایزد داور و بیمن تولای خاندان ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر تیغ هلال آسای
فلکسای عالی را در فتح شهرها صیت خیا ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیش رو و جیوش اقبال
نیو شرا سروش غیبی و انزل جنوداً لم تروها رهبر و یار و یاور و بخت فیروز را در گشایش بلاد و قلاع
دست گیر است در این اوان میمنت نشان بعون الله قاآن در منازل افاغنه ابدالی هرات را که از دم شمشیر غازیان
غضنفر فر و بهادران اژدر در کأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة فراری و مصداق و ظنوا انهم مانعتهم
حصونهم کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً در قلعهٔ هرات متحصن و متواری بودند بمفاد و قذف فی قلوبهم الرعب
گونه احوال ایشان متبدل بفحوای و زلزلوا زلزالاً شدیدا ارکان صبر و قرار ایشان متزلزل آمد از شدت جوع بجان
و از خوردن حسم سیف و سنان بجان آمدند ما نیز بمضمون آیهٔ کریمهٔ و ان احد من المشرکین استجارک فاجره
و بمدلول احسن العفو عند القدرة القاهره آن طایفه را امان و بکوچیدن از قلعهٔ هرات فرمان دادیم و از شصت هزار
خانوار بیشتر از ایشان که تا حال بیجان در عرصهٔ ورطهٔ هلاکت حیران مانده بودند گی را با خانه کوچ
کأنهم جراد منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان الی خوار و شهریار فرستادیم و بحمد الله بمقالید تایید
ایزدی فتح قلعهٔ هرات میسر و تمامی اهل قلعهٔ مزبور با طوایف غلجائی قندهار که با آن طایفه اتفاق ورزیده

بگرزان بکوبان [illegible] ادوام [illegible] خوار و شهریار [illegible] بوده در این مشهور

بودند مطیع و منقاد گشته طوق اطاعت و چاکری و قلادهٔ خدمت و فرمانبری بگردن گرفتند و در خلال این احوال
که از انجام مهام هرات الی قندهار فراغت حاصل و سرکشان حدود آنجا را تنبیه کامل فرموده بودیم که
نوشتهٔ شاه والاجاه با عالیجاه محمد رضا خان عبدالللو که بسفارت روم مامور بود رسید مشعر بر اینکه فیما بین او و اولیای
دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک واقعه در آن طرف رود ارس بایشان و بنظرف بقزلباش تعلق داشته باشد
الحق این مصالحه در نظر اولو الالباب حکم نقش بر آب و نمونهٔ موج سراب دارد زیرا که مقصود اصلی استخلاص اسرای
ایران بود که مطلقاً بآن نپرداخته و آن امر اهم را در ضمن صلح بهیچوجه مندرج و مذکور نساخته وجود امثال
ما بندگان که بتوفیق کردگار رتبهٔ برتری و اقتدار سروری یافته‌ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راع و
کلکم مسئول عن رعیته صیانت ضعفا و یاری اسرا نموده شر مخالفین را از سر مسلمین رفع و مادهٔ مفاسد را
از مزاج ممالک دفع نمائیم نه اینکه قفل غفلت بر دل زده تغافل و از کار گرفتاران تجاهل کرده تابع رای
دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم بحول الله و قوته امروز روز اعادی دین تیره و دود اقبال خسرو
چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه زدین مرتضویت در این صورت از آن طایفه بدسگال که بفحوای آیهٔ کریمه
فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت و اذا ذهب الخوف
سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر مصداق احوال ایشان است تحمل اینگونه امور کردن از حمیت و غیرت دور
و منافی خاطر و طبع غیور است چرا باید این تکلیف را شنید و این تحمل کشید چون صلح مزبور مغایر رضای
جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا بعز امضا مقرون نفرمودیم چون از آنجا
که سرپنجهٔ شوق طواف روضهٔ ملایک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان مظهر العجائب و الغرائب
علی بن ابیطالب گریبان گیر دل عطوفت قرین و ضمیر حقایق گزین و توفیق استخلاص اسرای مسلمین عمده

الشحة در این مقالات که منع میکنند بخیر

بار رب و مسایل میبا انشاءالله تعالی بعد از عید سعید فطر بهمعنانی جنود غیبی و همراهی تایید الاریبی از حدت
سلطان اقلیم ولایت و امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثنا مرخص گشته و با جیوش ظفر چاشجوی
قوی چنگ و صف‌شکن و عساکر هزبرخوی فیروزجنگ خصم‌افکن کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود آن مرز و بوم
و متوجه ممالک روم بدون تامل و درنگ خواهیم گردید تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد و لا تقولن لشیء انی
فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله حافظ اگر قدم بنهی در ره خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت نجف
و هر که در این امر با اهل دین و دنیا مصلحت داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت دنیا بری گردیده
لعنت حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و معدود در زمره خوارج خواهد بود **حکایت**

شنیدم که در دولت معتصم اسیری گرفتار شد از عجم روان کرد از دیده‌ها سیل خون بنالید از ضعف حال زبون
که ای معتصم عادل داد داد اسیرت بدست مخالف فتاد تو ای شمع روشن بقانون ملک زبون در اما ناموس ملک
رعایا اما پروران تو اند همه دختران خواهران تو اند مخالف بر آشفت از این گفتگو زد از روی غضب سیلی بروی او
که ای حال دشنام معتصم زاتباع سواران ملک عجم فراهم کند لشکر بیشمار بعزم نجات تو گردد سوار
قضا را بانک زنان آن خبر رسانید یکی با آن بوم و بر زغیرت بر آمد ز جا معتصم صلا زد بگردان ملک عجم
که هر کس که دارد ز مردی نشان کشد مرکب ابلقی زیر ران زبهر خلاص آن یک اسیر درآمد زجا لشکری بی‌نظیر
ندارد کسی چنین دیده آن شهریار برآورد از جان دشمن دمار در اینده که از شیعیان عجم اسیرند در دست اهل ستم
به تعیین ابر زمره شیعیان که شاه خراسان امام زمان نبود است از بهر اهل عجم بناموس و غیرت کم از معتصم
خصوصا که از فضل و لطف اله ظفر همعنان است با این سپاه بفضل خدا و بلطف امام زافغان کشیدیم خود انتقام
نماند در این مرز و بوم ایرانیان زافغان بجز نام افغانستان در اینده شت شده لشکر افغان قزلباش گردیده هر نوخار

زقتل عادی زبس خورده خون شده جوهر تیغ لاله گون گرفتم بتوفیق پروردگار هزار انتقام از شیر تا قندهار
باحرام درگاه شاه نجف نمودم با خلاص و نظر که آن آستان را زیارت کنم اسیران خود را حمایت کنم
بگیریم از رومیان کینه را ممالیم اعدای دیرینه را در این بزم هرکس تامل کند زغیرت تنها تحمل کند
حلال است خون هم مال او زدین است بیزار و بدحال او در این وقت رفیع مقدار عمدة الاماجد محمد قلی بیک افشار
برای عرض بعضی مواد روانه درگاه سپهر بنیاد و باعلام این مراتب پرداختیم که منتظر ورود موکب مسعود دعاگو باشند
چون عهد کرده‌ایم که در مقدمه دست احدی را نقصان نرسد همیشه اهالی آن ولایت در راه دین و دولت ابد
مدت متحمل متاعب بی‌نهایت شده‌اند بعلت مردگانی و غیره دیناری با احدی ندهند و در عهده دانند بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل العجما ماضیا الی یوم القیمة والصلوة علی خلیفة محمد و آله و علی اصحابه
ذوی العلی امناء اهل الاسلام و بعد این نامه ایست از نزد امیر المسلمین امیر معصوم بیک ابن دانیال بیگ نزد روسا و
سر خیلان قبایل و عشایر و ایلات و احشامات و حکام شهرها و بلاد دارالکفر خراسان حرسها الله تعالی و حضرات ایشان
مینماید که چون از قدیم الایام سلاطین گردون احتشام ترک بر آن استمرار میدارد که اگر خرابی به بند مرو رسد بر رعایای
خراسان عمله حواله آید که بند آن بسته گردد و حال آب برده و شهر مرو خراب افتاده است الطایفه آن ولایت بعقیده
الاسلام بکار بقتل گرفته‌اند و موبعلم و دین عمل نموده در هیچ غنی قریب همه مسلمانان گردیده خواهند آمد و اینجا
که در این ده کافر بود زیاده اهل دین دانسته جاهل شد و بود بند مرو را از خراسان مزدور و کارگر خواسته بسته کرده باید هزار مزدور
در چهار ماه کارگر خواسته آنند ده بده قریه بقریه شهر بشهر محله بمحله بلاد ببلاد حواله نموده روانه دارند تا بسته آید
و اینکه پانصد دختر هشتاد طلا حبست و برابدهند و سوداگر بنشینند و قهوه و قلیان که در بلاد ایشان تابع شده دور زنند
و مهر بهای مساجد را بطریق ملت حنفیه سازند و رو بمدح در مدح دلیش شیخین ذوالنورین که سراج ملت و هادی

اتند گوشند و هرزه روا ندارند ای پنجر ان عیت اشجاع علی بن ابیطالب و محبت آل رسول بی دو ایشان چکار آید و در دنیا میت
دانند که اگر نفسی شفیع نشوند گرا بهشت نیند و شنیده میآید که در تعزیه جناب سید الشهدا پسر جناب فاطمه شما
آل مروان و آل سفیان را لعن هرزه کاری کنید و در باب عایشه درشتی و ناسزا روا دارید زیرا مذهب باطل و دین سپنیاز
و زیاده جاهل و شتد و نبینید وای بر شما ما خواب و آرام را گوارا داریم که شما این مذهب را برپا دارید حضرت ما
بحکم فضل الله المجاهدین علی القاعدین تا پا در رکاب دولت فرموده داریم و دنیا سوده ایم و ما دام رواج دین و رونق ما
ملت خواهنده بودیم اگر آل مروان و آل ابی سفیان که خویشان و تن بهمبر خلانید با خویشاوندان دیگر که اولاد
فاطمه اند بدی کرده و ستمی نموده اند خداوند با ایشان حکم کند ما و شما را چکار که نیکو کار و زشت کردار را جدا ازهم بسازیم ۲ ازیکدیگر
و تمیز و هیم لعن بحز شیطان روا نیست وای بر شما با در گردیدگان چکار دارید که همخوابه رسول خدا و نور دل و آرام
مصطفی است بگیرانان عرض و ناموس حق را ندارید و باب جفا کاری کنید و دیده و نبینید اهل مروت چه پاپان طناب
اعمال ایشان پاپیچ گشته جزاء با کانوا یعملون را در حق خود دیده اند و از نائره غضب و آتش قهر حضرت تا نمی اندیشید زود است
که با سپاه چون مور و ملخ بخراسان آمده از مذهب مخترع شیخ اثری نگذارد و آئینه شما خدا و خلق دانند که اسمعیل
صفوی و سگ بچه های او دین بد کرده اند ما ملا مهدی کافر از خراسان و باقر فاجر که از نواب بغداد است مضل شما و
گمراه کننده بندگان خدا نیند شما جاها بهار افرنقیه دارند و گمراه سازند و کتابهای باقر نام که در مجلس جهنم مقصد
و محفل غوایت ضلالت مستقر است به گمراهی شما آمده هرجا از آنها یابید بزیند و در دریا آنند و نفر بی ایمان را
که ایمان را بید و محمد خان عرب را یاده کافر شد و او را نیز کشید و قتل او را بحکم خدا واجب دانید یا ایها الذین
آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم و دائم شنیده و شنوید که هرکه خلاف سنت خدا کند و اطاعت اولو
الامر لازم نداند بچه طریق گوشمال گردیده و بدانند که هریک از رؤسا و علما که تازه احداث کرده و اینده در هر یک

که با حکم ما متفق نباشند نزاع و جدال کنند چه اعتماد به آنها و امین اهل ضلالت را کجا آدم شمارد و خون و مال شما حلال آید
و سیغر عالم ملاذ الاسلام فرد ده آمد تا شما را هدایت کرده باشند و گویند دین شما چرا عینیت برای دنیا است اللهم وفق
ملا تخمستی و ملا شاهمیر اد و ملا کلکباش رحمهم الله و من تبعهم من المسلمین و شنیده میآید که شخصی در رک صحیح و متجرد آمده
در بلاد شما نیا خواسته آمد تا شما را اولاً بدلیل و برهان شافعی گردیده اند اگر اطاعت را لازم دانید انکم لعلی
و علی صراط مستقیم و اگر اطاعت را نپذیرید شمشیر و تیر را ثبات حق و حقیقت آید اگر ملای شما فی الجمله کلام ما را اداند
و شما را نگوید و فتنه را نخوابانده و شما و برایند کلموا الناس علی قدر عقولهم لازم آید و زیاده نشاید که کار از میان
بجادله برسد ندانم چه فتنه زاید و بجا کار گشاید اگر سلامتی را خواسته دارید زینهار خود را که توجه ایام باطل بکفر گردید
بازگذارید و علماء اسلام را تابع آئید و عقد تازه عزا خور سلام واقع سازید تا از شعله غضب عالم سوز دارا شید
و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و السلام علی من اتبع الهدی من آنچه شرط بلاغست در نصیحت و پند گفتیم
تو اگر نشنوی در آید بند صورت جواب امیر معصوم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی فضل
الاسلام علی سائر الملل و الادیان بسر کتابه الجلیل و طوی بحر طوامیر الاولین بالبرهان الدلیل
و لختار اهله من خلقه و سقیهم شرابا طهورا من هذه العین السلسبیل فاشربوا منه الاقبل
و فضل مداد العلماء علی دماء الشهداء و جعلهم نبراس الهدایة و مصباح السعادة کما
صرح به النبی الامی ذی المجد النبیل علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و صلی الله علیه و آله
الممدوحین فی التوراة و الانجیل الذین هم معادن جواهر العلم و التاویل و خزان اسرار الوحی
و التنزیل سیما علی بن ابیطالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب جبر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل
الذی ظهر لسیفه الاسلام و استقر بجهده الدین و النسل و لعنة الله علی من نصب له العداوة

وانخلاف بعقل سفیهم وقلب علیل همواره با رستم رزمخواه بیان وتیغ جهانگشای زبان قلع وقمع مادهٔ خلاف وطغیان
واعتساف نموده اقلیم تحقیق را بپای مردی اشهب سبکسیر استدلال وبرهان توانند پیمود وبادیگه دارالملک خرد با عساکر منصوره
حواس حصار استوار راه راست را بدستیاری بهادران فطانت وذکا وغازیان افکار صحیحه ودلایل عقلیه توانند گشود
وکشور شریعت غرای محمدی وجزایر معمورهٔ خالدات دین مبین احمدی صلی الله علیه وآله از دستبرد سپاه جهل ونادانی
وتسخیر قطاع الطریق فیافی حیرت وسرگردانی ووصول سم ستور بیگانگان دیار عقل وخرد واستیلای مجندهٔ جنود
عناد وحسد مصون ومحروس است واگنبد چقه بازان بازار عام فریب از کنگرهٔ ایوان قدیم الارکان القصر مشید بریده
نابوس یا وبتحمد وآله الامجاد وبعد از طی تعارف رفارستمیه کلام وپس از آرایش قلب وجناح عساکر مقصد ومرام بتیغ
فارس تیز قلم وترکتازی بهادر جنگجوی خامهٔ مشکین رقم طبل بلند آواز صریر تحریر را مجاهد آبا غاد وکوس فتنه
طراز هنر بتقریر را مدافع اصحاب شر وفساد وساز نوبت افکن معرکهٔ حراب وچوبک زن مبارزت جواب میکرد
که نامهٔ خسران ختامه عدوان مآل ومکاتبه جهالت منوال ضلالت اشتمال که مانند صحیفهٔ اعمال اهل ضلال مشعر بر
طبع ورزالت افعال مبنی از کلمات واهیه وشناعت اقوال بیان کتاب نه بنا رند باش از زخرف الاباطیل مالا
بود در سنگلاخ سخنان بی ثباتش جای معنی همای چون عنقا عدیم الوجود ودر شوره زار مزرع الفاظش مدلول
ومفهوم بمثابهٔ نبات الحیوة بی هست ونبود در سطح صفحهٔ صحیفه اش مفاد ومنطوق چون جزء لایتجزی موهوم وماده
قابلهٔ تصحیح از هیولای صور نگارش بنظیر انتهای سلاسل اعداد معدوم جا ومرکز سطورش عدیل دایرهٔ بی
وسرو فلک ممثل جزو ثرا عدم امکان تعدیل در توضیح قطب محور قضایای معدوله عبارتش را نتایج صغری
وکبری انعکاس وموضوع اشکال اشاراتش محمول که غالط برهان قیاس جزو کل نسبت فقراتش را تباین کلی
درمیان وتناقض از مقدمهٔ تالی ومقدم خبریاتش عیان معرفه ونکره ومبتدا وخبر کلماتش مفعول فاعل تعقید

وتمیز حال ولازالش مجدود ومالهٔ تشدید جملهٔ معترضه اش بیان کاتب مجهولش مفعول ما لم یسم فاعله ومنصوب ومرفوع
الفاظ مهملهٔ اش چون پادشاه بکار ز امیون صرف سر وفش را تعدی ز مثال صحیح لازم ومصدر لفیف
نکاتش را عطف بر اجوف جازم عموم وخصوص استدلالش از کتاب وسنت وضع شیئ در غیر موضع له وبیان معانی
بدایع تلمیحاتش بحبو والطاب موجهٔ جمع وتفریق وضرب وخطائین مساء مدلول ومدعایش منطق جذر اصم وکسور
وصحاح اعداد فریضهٔ مطالبش با جبر وعول ومقابله توصیف منضم قطر اهلیلجی خاتمش برهان شکل حمار وصفایح
سطرلاب ناقص مضامینش را ارتفاع سقوط از درجهٔ اعتبار زوج وفرد لحیان استخراج معانی الفاظش را
قبض بخارج فرض کمال ظهور وشیوع مراتب منه وزیر جفری پنهانش عاری از طول وعرض پریشانی
زلف سنبل خطوطش چون دل اهل بحار ان باد اء التعلب ونبض مورچهٔ سخن دلایلش دلیل بحران مرض وا
القصه از تردد مذهب از قرع منکوس مطلوبش بقابلهٔ قبول روغنی نچکیده که مس اندیشش را زر توان ساخت
ازنتیجهٔ مرامش جز عرق فتنه تراوش نکرده که بعطر صلح توان پرداخت طعنه بر هر کامل از گفتار ناموزون زند
هرچو سر گنبش کند بوخنده بر گردون زند که بندگان رجیم آشیان وحجیم المکان صدیق شان قارون توان
مثل نمیان اسلام پشتیبان دار الفسق مخالفان امیر کبیر زمرهٔ طاغیان غول بیابان ضلالت سالک
جادهٔ شقاوت وجهالت هادی طریق اهل غی وسفاهت صاعد مصاعد ذروهٔ سناعت وقاحت مرکز دایرهٔ ضلال و
مردود نظر اهل کمال موسس اساس جور واعتساف وفرشوی صحایف عدل وانصاف آنکه در ایام سلطنت
ستم فطرتش پیک آه دردمندان وقاصد نفرین مستمندان از تعدی وطول وجود نامحمودش از زمانه
نشسته وشیشهٔ ناموس ضعیفان بسنگ تهمت وستم ابی اندیشه وبلا محابا شکسته حال خسران مآلش
مصدوقهٔ الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس وکلب عقور ضمیرش در کمین اذیهٔ شرذمهٔ ناس با آنکه

از نسبت دانش اهل اسلام آفتاب امارت دست در دوستی و باوجود آنکه ذات وباد صفاتش ملوث
ملوث نقاب نام عظمت بر خود بسته القابل مرتبة الجلال والجمیل الا للجلوس فی المسند والسریر زینت المجالس بزین
افتخار السلاطین معصوم بن الدوال ستد ابمد الطنبه خیام دولته وعمره باوتاد الزوال وسیر تمناه من الزرقوم
والعفرین والصلصال واذاقه عذاب الدنیا من العذاب والنکال از بلاد ما وراء النهر ایدنا الله مسخر ها
بالغلبه والقهر نزد عالیجاهان مسلی جایگان شیران بیشه دلاوری و هژبران معرکه پردلی و دادادر
غلامان خاص شاه خیبرگیر بعقیده درست بندگان با خلاص ائمه اثنا عشر از روز نخست ایران شیعه خانه
خراسان صانهم الله عن طوارق الحدثان ولازالت بلادهم محفوظة بالامن والامان مصحوب فرستاده‌ها
خود مرسول داشته سمت وصول پذیرفت عالیجاهان بمسامع سامیه بنظر این کمترین صورت مراسله از
داستان چندانکه آفتاب عالمتاب مرقادر تو آبا بر ساحت فسیح الراحت جهان تابنده و تابان است اختر
عزت ملازان عالی طالع ولامع باد بعد از شرح دعاء لایعد ولا یحصی که صفحه صحیفه دوستان بر آن موشح
و محلی است بر رقع کشای شاهد مدعا میگردد از آنجا که بمقتضای مراسم نعت و لا بر ذمت همت یکجهتان
لازم و متحتمست که بهر وجهی از وجوه و بهر وسیله از وسایل که تواند شد ترقیم و ترسیل مراسلت که بمنزله
وصول ملازمان عالیجاه است پرداخته تا از فراموشان نبوده باشیم در اینولاء فیض اعلا که حامل صحیفه الوداد
عازم آن صوب بود ادب در خود واجب شمرده که بارسال مراسله التحیه محرک سلسله مودت و داد
گردد جواب مراسله نوشته شده چندانکه گل صباح و سنبل مسا در چارچمن فصول اربعه در نشو
و نماست گلهای مراد و جهان در گلستان مرحمت بعنایت سبحانی شکفته و خندان باد بعد از رشحه پاشی ریاض
عقیدت و لا صفحه طراز صحیفه اینمدعا میگردد که نسایم ریاحین عطوفت و وفاق و شمایم ازاهر خلت

واتفاق اعنی مفاوضه مودت فزا و مراقمه شریفه مسرت بخشا که در اینولا بدستیاری نویسندگان لازم الاعزاز
شرف اهتراز در آمده بود عز اتصال بخشید ایضاً مکتوب دیگر چندانکه گلگونه عارض گل بغازه کاری
آب و رنگ بهار گلستان آرای و زلف تابدار طره بنفشه سرشته نافه آهوان تاتاریست همواره دوحه دولت
و اقبال ملازمان عالی باهوال حلل و حلی پیرسته باد بعد از زیب و زیور دادن عروس و عا و غازه کاری شاهد
مدعا مشهود رای عظمت پیرای عالی میدارد مکتوب دیگر الهی چندانکه آغوش سپهر عروس بچماره
آرزوی نگار مجعد موی ماه روی عنبر گیسوی بگشاده و بازاست و در آرزو نیاز عاشق در رو و معشوقه آفتاب
عالم افروز با هم دور و دراز گوهر شاهوار محبت و وفا شاهد سرپا عشوه و سیلای شیرین کرشمه خاطر
خطیر عالی را آویزه گوش و شخص متمنای این شوریده شیدای محبت با یار دلارام و نگار صنوبر خرام وصل
آن شهریار آفاق خوبی دست در آغوش باد آغوش فلک ز شوق باز است معشوقه ماه جلوه ساز است
تا مدر رخت مهر رنگ نوری زرزمین تا آسمان تا باغ و چمن نشاط پیراست در عارض گل فروغ نیلا
بند و ثمر بهشت قرطبی از جلوه تو نهال خوبی تا از دو بود ز فیض جاوید محو از خور دو متصل بخورشید
با داچو دلم هزار شیدا گم گشته ز خویش در تو پیدا بعد از تجهیز عروس دعا بجواهر زواهر و نفایس رزین
زیر زیب و زیور یا مشهود رای جابت پیرای مهر اعتلای محبت قضای موافقت آرای علیه عالیه میگرداند
در هنگامیکه سپاه فراق و کینه جویان الم اشتیاق بر هدف سینه اخگر کشش وصال و آرزومند فیض دیدار
در کمین کین از هر سو مانند نرگس فتان و چشم مست بتان که کمان سینه تو زابر وان و خدنگ دلدوز مژگان
نثار صید دلها کنند هزار تیر بلا در کمین جفا برزده بوده غنچه خندان طراز مفارقت آن نوبهار حدیقه
خاطر مرا بی صد گونه عقده و داغ در خاطر کرده و زبان بر این ابیات مترنم است ای دوست فراقت

تو با سخت جفا کرد جور یکه تصور شوا نکرد وبا کرد هجران تو حیرت زده ام بسکه بپا داشت در عشق مرا صورت
دیوار فنا کرد انصاف تو ای محنت هجران بکجا رفت هرچند که جان سختی ما با تو جفا کرد که ناگاه
شمیم گلدسته بهار الفت و رائحه مشکبار مؤالفت اعنی نامه موانست و ملاطفت آثار آن علیا حضرت
شیرین حالت و خورشید طلعت یار دل آرا و نگار ملک سیما که فقرات مضامینش از چاشنی کلام شیرین
آن نازنین کشور فصاحت و ملاحت شهد آمیز بود و نشاط کلماتش مانند صهبای بهار طرب افزا و بهجت
آمیز وصول یافته بمکتوبی مرا یاد آوری کردی و حیرانم که با من از سر مهری و یا سهو القلم کردی
بمکتوبی مرا در پیش طالع محترم کردی جزاک الله خیر الطف فرمودی کرم کردی و دماغ جان
و مشام روح روان را معطر ساخت و فرق دوستان مانند گل گوشه دستار بوضع زیور و زیب جو و نوا
سر مباهات بآسمان افراخت تا بنام من زبان خامه ات گردیده است از نخیلم سر و دمید و دون
ز بس نالیده است بر هوا میافکند هر دم کلاهی از حباب قطره از ساد که دریا حال دل پرسیده است
تا سواد خط سکینت بچشم جا گرفت مردمک چون خط باطل بر بیاض دیده است خداوند عالم
سر و خفیات و دانای حقیقت حالست که شوق ادراک فیض صحبت آن مخدومه سراپرده عزت بحدیست
که خامهٔ مکسور اللسان هزار یک آن را در نیم سطری تحریر تواند نمود و مرحله اشتیاق نه بغایتی دور و
دراز است که کمیت خامه در جولانگاه نامه بپای چو من یکی از صد مراحل آن تواند پیمود از دست
شوق تو بود مختصری در شرح غم اینقصه بپایان نرسد در فراق تو جنون بر سر عریانی چند
گرد از جیب چه پاره گریبانی چند چون گل خاک که با باد صبا جلوه کند هست بیداری
ما خواب پریشانی چند رجا از درگاه الهی واثق است که نعمت دیدار شریف عنقریب روزی

بوجه احسن میسر باد چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری از آن بهتر از
آن خوشتر چه باشد که یاری برخورد از وصل یاری باقی ایام عزت کام با دصورت مرام اسلام آ
تا ابلق لیل و نهار در مضمار وسیع الفضای روزگار در جولانست ادهم زرین ستام و اشهب خوش خرام
دولت و احتشام مرکوب رایض اقبال ملازمان عالی بوده از تندی و سکندری عنانداری دارای هر
دو جهان مصون و محروس باد بعد از طی دعوات اجابت آیات و تسلیمات زاکیات مودت سمات
مشهود رای گیتی آرا و مکشوف ضمیر منیر عطوفت اقتضای عالی میدارد که هرگاه در عالم دوستداری
و اداء محبت نژاد و تلطف و توجه رالصوب تفحص حالات پویا و فارس تفقد را بجستجوی مجاری حالات
جویا سازند بحمدالله حیات عاریت باقی و بدعاگوئی اشتغال داشته باشد ادراک فیض صحبت مستلزم
المسرت و دریافت سعادت دیدار موفور البهجت را که عمده مآرب و اعظم مطالب مهجورانست از درگاه
واجب بی ظنت بی نیاز خواستار جا و مسئلت مینماید چون مدتهای دور و زمان غیر محصور بود که دوستانرا
از مجاری احوال خیریت اشتمال ملازمان عالی استحضاری نبوده در این اوان حامل ذریعة الوداد عازم
حضور سعادت دستور و مصمم آن ادراک خدمت لازم الحبور عالی بود بمقام اعلام و استخبار
حالات نیکو علامات عالی در آمده خود را فرا یاد خاطر خطیر و متذکر ضمیر عطوفت تخمیر دوستی
مظاهر نموده مترقب است که همه اوقات فاتح ابواب مکاتبات و مفاوضات بوده حقایق
حالات را بانضمام خدمات مرجوعات بمقام اعلام در آورند که بعون الله در لوازم شرایط حصول صحبت
بظهور آمده پیرایه انجام خواهد یافت مکتوبی دیگر است چندانکه پرده زرتار شعاع پیراهن
فانوس چراغ مه شود و شبستان غبرا از شموع کواکب مشعشع و پر ضیاست همواره مصابیح

[illegible]

جواد معز باب باشند

دولت و اقبال عالیجاه خانی بقباب الطاف بیکران روشن و مقباس عظمت و اجلال ملازمان
ذی‌شان عالی ساحت فروز صحاری و چمن عرصهٔ گلشن بعد از نشر ضیاء مشاعل دعوات مشهود رای شوکت
علامات میدارد که اگر جوی گردانی التفات خاطر خطیر و عطر فشانی فتیلهٔ عنبر سوز ضمیر منیر بایح و ضیاء
تعرفس حالات و بنا بر اسکبیه و غوله نگار لطف ساعی و اشعه بخشی سراج بزم ارم نظم عاطفت گرامی مشام
جان جناب رایحهٔ انفاس نگشا معطر و از ضوء بقاء کاشانهٔ وجود هم طاق نشیمن رواق زنگار سپهر
گشته الحمد لله تعالی که شمع حیات دریای انجمن هستی سوزان و سراج وجود بکجایت مشکوة ایزدی فروزان میباشد
و آرزومندست که شخص خیال بوسیلهٔ هوش شده مروت و چراغ خلوتی دلها بنور محبت حقیقی برافروخت
تا حال خاطر عزیز الکلال و ضمیر شکسته بال پروانه گرد فانوس خیال است که بلکه شبهای تار فراموش
کاری مبدل بروز و او گلگشت یاسمن چمن مکاتبت عطیه اندوز نشده و بوصول مژدهٔ صحت و ذات و دیدار
سرافرازی و برای اظهار مطالب از شمع زبان شایه نیابند از گرفته اعلام دارند با وصف این از
ملازمان تعالی مشاهده تامل و بر دوستان پاس کمال حاصل گردیده میشد که بغیر از کثرت مشاغل امری نبوده
باشد چون مدتی مدید که از زبان گهربار قلم در وصف حالات شان درسلک اظهار و بیان و از گوشهٔ چشم
مست و داد اشارتی در میان نبود برای استعلام حال فلان را روانهٔ خدمت کرده که گلزار مودت
آب و رنگ تازه و آغوش تمنا را باید شاهد مدعا خمیازه داد باقی والسلام مکتوب دیگر است
تا گل آفتاب در حدیقهٔ خضرا و ریاض دلگشای شگفته تر از عارض خوش نگاهان مردم فریب عالم محمور است
همواره دوحهٔ دولت و عظمت کامکاری و بقیهٔ شوکت و جلادت بختیار ملازمان تعالی از ترشح
سحاب عنایت سبحانی شاداب و ریان بوده ثمر بار ثمار حصول مرادات و جهانبانی باد بعد از قطف

یاد فشکنی

میسنا

فواکه دعوات اجابت آیات مشهود رای عظمت پیرا و مکشوف ضمیر منیر شوکت اقتضای عالی میدارد و مراسلهٔ
لازم الاعزاز که از فرط توجه قلبی ارسال فرموده بودند عز وصول ارزانی یافت چون مشعر بر صحتمندی ذات
بابرکات ملازمان تعالی بود از گل انبساط شگفتن آغاز کرد مکتوب دیگر است چندانکه طلیعهٔ مهر رخشان
پیکار جنود قاهره زوره و ماه نو سر طوق زرنگار بدر گیتی فروز است همواره لوای آسمان سای
اقبال به پرچم گلگون پرند عظمت و استقلال عالیجاه خانی در فضای بی انتهای آمال پرچم گشا و شقهٔ طراز
فتوحات فرح بخشا باد بعد از تسویهٔ صفوف دعوات و اعلای الویهٔ تسلیمات مشهود رای شوکت علامات
میدارد که نظر بر وثیقهٔ رابطهٔ قدیم و وشیجهٔ کریمهٔ موالات ما تقدم که سنن سنیهٔ اسلاف اساطین و شیوهٔ
مرضیهٔ آبای متقدمین است همواره این یکه تاز عرصهٔ اتحاد و فارس مضمار مودت و وداد اشهب
مبارز رفتار آرزو را سرگرم خرام و جواد صرصر تک شوخ خندیر را تیز گام میسازد که بطی مرحله از مراحل
تعرفس حالات ملازمان تعالی میپردازد چون از اتفاقات حسن و وسایل مستحسن درینوقت خبر استیصال
اهل عدوان و تسلط افواج ظفر امواج بر مملکت شیروان شایع گشته قلاع در بستهٔ دلها بمقالید ساء گشایش
پذیرفت رایض خواهش و تمنا یکران مقصود را رهروان و بادپای مدعا را حریص جولان دیده جهت
ابداع و ابلاغ رسم تهنیت گوئی و استعلام مجاری حال نیکو مآل فلان را تعیین و روانهٔ آن صوب
سعادت قرین نموده محرک سلسلهٔ گردیده خدا گواه و صدق محبت قلبی آگاهست که نایرهٔ اشتیاق
ملاقات نه بحدی اشتعال دارد که تبردستی بحار سبعه اطفای حرارت آن ممکن باشد امید که از
چشمهٔ حیات وصال آبی بروی کار آمده التهاب کانون سینه را بزلال مسرت تسکین بخشد هرگاه در
عالم یگانگی مجاری حال را جویا باشند و در مقام تعرفس برکماهی احوال پویا نجویست که حامل

ذریعهٔ الوداد گل چینی فیض ملازمت از گلشن مراد تمامی از طبیعت عرض و ابراز خواهد نهاد تا اوان ملاقات
ارسال مراسلات زینت افزای ریاض خاطر احباء و طراوت بخشی بستان سرای ضمیر اصدقا باشند
که گل غنچهٔ مسرت و شادی خواهد شکفت صورت مکتوب دیگر است چندانکه سیر این تیز سیر نسیم صبا
جولانگر عرصهٔ دلگشای چمن و گلزار و سر خنگ مهر گیتی فروز مرحله گرد منازل روز روشن و تیار
مدارات فلک دوار است همواره ابلق زرین ستام و اشهب خوشخرام خواهش و مرام عالیجاه
اخوی مقام در مضمار عظمت صرصر تک و در فضای بی انقضای شهامت و اجلال سبکرو و درخش
مرحله داری مضمون از تندی و سبکسیری باد و بعد از طی منازل دعا که شیوهٔ سالکان [illegible] ولا
خامهٔ مباسطت را بصوب آن عالیشان گرامی میتازد در حالتیکه حواس پریشان اساس طالب
حال و خاطر فاطر در مقام استعلام مجاری احوال سامی می بود که نامهٔ نامی لازم الاعزاز
و مکاتبهٔ مودت طراز موافقت توام که غبار دل فرورشش کحل البصر شخص ملفوظ و عبارات مضمون آن
کشور دلها مسخر بود و عز وصول پذیرفته چون مشعر بر استقامت کوکب احوال و زمان اقبال بود کمال مسرت
و خوشحالی رخ نمود صورت مکتوب دیگر است تا خسرو زرین سریر سپهر درخشان کوکبه [illegible]
چارمین عارم علی و داد در شهر [illegible] درخشان سپارد چهارم بازار فاتح ابواب قلاع در شبستان
همواره شهرستان عظمت و اجلال و بلاد نزهت بنیاد حشمت و اقبال ملازمان عالی از طرق [illegible]
حوادث محفوظ و مسخر خواهند ماند محصور بخت افروز بود و دم صمصام صد مصری و ما دم از دم [illegible]
سراب روز و شام مغایرین دولت بسان تیغ زنگ بسته سیاه باد و بعد از تسویه صفوف [illegible]
و تسویهٔ صفوف اثنیه تکاثر مشهود رای عظمت پیرای و مرفوع ضمیر منیر شوکت اقتضا میدارد

(صورت)

صورت مکتوب دیگر است تا چرخ فیروزگون در سوگواری و عزاداری خورشید طلعتان دهر
از شام و سحر گریبان چاک و زلف ژولیده موست همواره کوکب دولت و اقبال ملازمان عالی از مشرق عزت
طالع و از احتراق مصون باد که از استماع قضیهٔ هائله [illegible] و واقعهٔ سانحهٔ ملال افزای فلان بنوعی مهموم و
متألم و بغایتی مغموم و متاثر گردید که عشری از اعشار و اندکی از بسیار آن در مختصرات گنجایش
تحریر نداشته باشد چون نوع بشر را از تجرع این کاس چاره نیست تا ما راضی بقضای محکمهٔ قاضی روز
جزا بودن و زنگ اندوه [illegible] از مستحل خاطر مصقل شکر گذاری زدودن سبب زوال کروهات
و التیام اینگونه جراحات و هم در هر بار رضای ایزد تعالی خواهد آمد تا دانهٔ انگور انار همرنگ قطرهٔ یاقوت
رمانی و روی بهی در تلذذ اثمار خوشگوار عشرت شادمانی است همواره آب و رنگ گلزار شوکت و
حکمرانی ملازمان خانی چو گل عارض خوبان با زینت و تجمل و از کثرت تراوش اقبال خاک گل اندود نهالستان
ترنج و لیمو و نارنج از گل باد و بعد از اقتطاف فواکه دعا مشهود رای یگانگی آرا میدارد که هرگاه در تفرج
ریاض مودت و گلگشت بوستان محبت سرو دست تفقد را بسوی حسینی اغصان شجرهٔ حال آشنا
سازند بحمدالله حدیقهٔ وجود و دوحهٔ هستی و بود از تردستی میراب صحت شاداب و مخضر و چار باغ
ارکان طبیعی به ثمر خوشگوار عافیت مثمر میباشند چون مدتی مدید بود که این غمدیدهٔ خزان دوری
از نخل بوستان مجاری حالات بهجت و از ریاض کاهی احوالات ثمری نچیده بود بارسال این
وسیلهٔ نخل شاخسار تفحص حالات گردید صورت مکتوب دیگر است الهی تا بنی آدم را
بقا و اجرام سبعهٔ سیاره را دوام و بقا است رنگ هستی برای ذات کامل الصفات عالیجاه خانی
با چار بالش ارکان متمکن و طالع مطالع بخت فیروز و متلألئ و بهار معارض با رتبهٔ بدر منیر درخشنده

(عالم)

عالمگیر قرص کلاه باد بعد از فروغ بخشی بر دعا مشهود ضمیر منیر معرا نجلا میدارد در اینوقت مذکور
شد که دیو نافرمان مرگ بی امان بر سلیمان ملک وجود استیلا یافته و به پنجه آهنین سرودست سیمین او را
تا قبضه خاتم سلطنت بقا از انگشت هستیش بیرون بداهم و دود جانشینش رهنمون ساخته است احقاکه
ازاینواقعه که باد صبا و نسیم شمال خاک بر سر گلزار زمان بیزدر و است و چشم صحرانشین در تعزیه سوگواری
سیاه خیمه گریزند به پیند سبزا چون گلزار عاریت سرای جهان را جز سر درونی و بیوفائی رنگ و بوی دیگر
نیست در چنین وقایع لبان غنچه گره بر خاطر بستن و مانند لاله بداغ جگر نشستن غیر پژمردن گلهای
نشاط سوری نخواهد داشت صورت مکتوب دیگر است این غزال دیده هجران و ستاره سوخته
حرمان در حینیکه صفحه رخسار سیارا از خراش ناخن حسرت برنگ عناب و از زرکوم سجاد دیده اشکبار
بر سیمای هم ریخته
کوکب طالع در برج آبی مشاهده مینمود رقیمه عنبرین شمیم که نسیم عیسی دم روضه نعیم و ید بیضا نمای
معجزه کلیم بود در رسید لبان رایحه بهار از نکهت مشکبار گلهای مرده رنگ گلزار حیات تازه بتازه
برخورش
اظهار و سر منزل خاطر مهجور از اطور تجلی دیدار گردید و چون مضمون کلامش بحصول استفاضه
نور وصال آنمهر سپهر کمال مانند هلال اظهار برائت استهلال میکرد انگشت نمای آفاق و مشهود
اول روز ماه بارانیند
دیده ارباب وفاق گشته کام تمنا شیرینی از تلخ و ماه شب فسرده و زهجت تبغیره از سلخ انجامید
از بیمهری زمانه کار بجائی رسیده که فرهاد چابکدست غم در بیستون کاوی دل سر گرم شیرین
کاریست و از کج گردانی سپهر عهدی شده که جای رود دولت آباد سامی جوی خون از دیده احباب
جاری این فریضه سودای عشق را بین که هر لحظه در مصر محبت آن عزیز زلیخا بدیدار آورد و هر لمحه از
متاع آرزو یوسفی ببازار غیر از کسادی کالا و سرگشتگی چارسوی ندامت چیزی ندیده باز از

سبب کثرت محن و رنجوری بصورت ایوب و در بیت الاحزان مصیبت و دوری هم چشم یعقوب است
صورت مکتوبست تا چتر زرین لوای آفتاب گوشه آرای ساحت این بارگاه مجره طنابست
خرگاه داری ملازمان عالی در کشور مملکت گیری مضروب و برپا و علم مهر پرچم عظمت و شهریاری در اقطار
امصار روزگار پرتوافکن و شقه گشا باد بعد از نصب خیام دعوات اجابت آیات و تسلیمات اکیات
مصادقت سمات مشهود رای مهر پیرا و مکشوف ضمیر منیر شوکت اقتضای عالی میدارد مراسله
لازم التعظیمی که از فرط شفقت نگاشته کلک بدایع نگار و دبیران نگارو مصحوب فلان عز وصول یافته
بود در ابرک زمان شرف وصول پذیرفته سواد مشکینی و بیاض عنوان ملاطفت تمکینش دیده را
مبارک
نور و قلب صاف سرشت را ابتهاج و سرور غیر محصور بخشیده گل از گلزار انبساط و شادابی شکفت
بخشید
صورت مکتوبست همواره معانات جنود غیبی و مظاهرت افواج لاریبی لوای ظفر التوای کامگاری
و فیروزی عالیجاه خانی شقه گشای فتح و نصرت و پرچم آرای عرصه خصم افکنی و قدرت بوده مشمول
فتوحات تازه و سرافرازیهای بی اندازه باد بعد از اعلاء الویه دعوات مشهود رای شوکت علامت
میدارد که در این اوان عالیجاه نجفقلی خان بداعیه شوره رای داعی و بهنگام هنگامه سازی و مفسده
پیرائی سامی شده طایر خیال را در هوای معارضت طایر و فساد درون که مدتها در باطن خود داشته
ظاهر کرده مصمم است که با دوستان نزاع نماید و ما نیز توکل بخالق جزو و کل کرده با او در مقام
نزاع میباشیم چون ملازمان عالی با ملازمان سامی احمد بیک متحد و با اغیار جمع و در خیر و شر و نفع و
ضرر با این و آن واحد میباشد در چنین هنگامیکه از یاری و حمایت دوستان چاک در قلب دشمنان
پیدا و از مظاهرت و اتفاق احباب فتوری در قوت اعدا تواند بود خودداری شیوه مردی نخواهد بود

معهذا فلانزار روانه خدمت نمودیم در وصول جواب سلسله الحجمتی ملازمان عظام معدودی از غازیان تعیین و مقرر
فرمایند و بتعجیل تمام از محل قتبداد برادر والا مقام احمد بیگ را بنوزده وادی ایلغار روانه شده عازم
ایغوا باشند و معادل پانصد نفر سواره هم بشمشیر و تعیین و مامور سازند که چون جامی خان نخجوانی
با نجفقلی خان همدستان اتفاقست بمجرد اینکه مشارالیه از نخجوان حرکت میکند مامورین شر و شور
میان اهل نخجوان انداخته شهد زندگیرا در کام ایشان تلخ سازند و از تعاقب باخلال او
بپردازند که از بیم عقب عقب را خالی کرده ریش خود را گرفته جنبان جنبان عازم نخجوان
گردد تا به بینم که با نجفقلی خان کار ما بکجا منتهی خواهد شد باقی ایام شوکت و کامرانی بکام باد
صورت مکتوبست بمرضمیر سا که نشاء سرشار فیض بخشا و کیفیت وجد حیثیت کرامت فراغت
رقیمه شمیمه عنبرین والا بشراب مرسوله زمانی وصول یافت که در صبوحی گشاده ماندند و در روز منقلب
و دگرگون احوال میخواران بر مثال وضع جهان مختلف و دیگرگون شده نه از رنگ و بوی شراب جز
از چهره گلفام و لبهای می نوش ساقی نام و نشانی بود و نه از باده گشایان اخلاص در بزم خواص جز
طره پیچان و زلف عنبرفشان یار غیر جمع پریشانی نه از چهره عرق آلوده محبوب نه شراب [illegible]
درمیانه روی و نه از نقل می و شراب جز کباب خندیدن جگر بریان بوی از سرکج کردن صراحی از حسرت
باده تفکر در زیر بود و دختر رز کار را ساز دوران پست بود و دل شیشه از طعنه خشک مسکین دلان
در شکست و نرگس و آینه آرزو بود که بپایمردی قصد قربت خود را در پهلوی قرابه نشانند و یا اعزاز بابه
فرق [illegible] از زیر پای تا بدستگیری ساقی لب لب معشوقه رسانند چشم پیاله از [illegible] گردش پیاله چشم خود را
از خون دل خونابه گشتن بر مینا و ناله عود هر دفعه شرر بجان مجمره عود میانداخت از رگ [illegible]

وسبو و مینای خالی و صراحی ماننده بیت لعبا باد خلعت [illegible] تمکین بود و از بی سرمی عار قدح در طلب صهبا
باواز بلند صدا مین نگار دلارام با دل آرام بجای شراب با لب میگون خود در کار ساز و دلهای
عاشقان با خیال چشم شاهدان در میکساری و نظربازی بان سر مینا از غلغل صهبا خاموش بود
و ساقی گلچهره را کس نبود از کس خبر دار [illegible] در او گر میرسید و از دستی قدح بر یکدیگر خوردی
شکستی چنان ساقی زمی در تاب شد گرش میدید آتش آب میشد زلب بریز خون شد پیاله
ببزم افروختی چون برگ لاله ندانستی هر آن کز سوز خام است کباب آنجا کدام و دل کدام است آری بود
از نشاء صهبا نمودار مگر کیفیتی در نرگس یار چون صریر در انجمن دلکش داود آواز و برید مبارک
نوید دمساز باندرون خانه دلها که قدمگاه معموره بیک اتفاقات آن سرافراز است قدم باز بر داشت
مطرب بسرود ثناگوی ساز و بزم بساط خود را پای انداز کرده بربط بسرود از صندل دل عود عطر
بشامش آمیخته و ساقی از شهد تبسم شیرین شربت بکامش ریخته چشم پیاله از طلعت جمالش روشن
و ساحت بزم از گل می ارغوانش گلشن گشته مینا گردن ثبات افراخته و صراحی قد بسجده خم
ساخته از زبان حال مترنم با نیمقال گردید ساقی بیا که گردش دوران بکام شد بازم بنصیب
دولت بیدار جام شد آهو وشی که وصفتها داشت سالها مارا چو صید غمزه خود دید رام
شد بساط کهنه که در بزم یاس و نومیدی چیره بود برچیده بساط تازه گسترانیده و ساقی
سنگین گالاله بگردش افتاده و آتش سینه را بزلال می و صفرای مزاج را بلیموی شفتالو فرو نشانیده
خنده مینا پیاله را بجوش آورده در میان بزم بوجد انداخت و ساغر بدستیاری صراحی خود را
درچرخ مانند هلال انگشت نما ساخت خلاصه مجلس بصد فر و زیب از اسباب شادی و میخواری

زینت کون

آرایش و ترتیب گرفت که اگر ساغر گل و جام لاله و پیالهٔ نرگس و قدح گل آفتاب که آرایشگر
صحن انجمن بهارند از آنها استعاره نمایند رواست و اگر باد صبا طرهٔ مشکبوی سنبل کاکل
سمنسای یاسمین سیمین خاک گرد در میخانه ما کرد سزا اگر بر دل فرازی مینا و سجدهٔ فروشی صراحی
و نمکین خندهٔ سبو و چشم کیرای پیاله و فرق کدو و صفای دل شیشه و جام و رنگین ساغر و مستوری
دختر رز و اشارات ابروی یار و بوس و کنار ساقی گلعذار قسم که اگر جرعهٔ از شراب خمخانه حضور
عالی نصیب گردد به نشاهٔ صد سبو عالمیرا برابر خواهد بود و هرگاه بسفالین قدح نیمهٔ از کف
دریا نوال ساقی وصل لب بلب برسد کیفیت آن بر جام زرنگار جم زیادتی تواند نمود امید که
خمخانهٔ امکان در جوش و ساقی دوران جلوه فروشست نشاهٔ صهبای دولت در دماغ و
بادهٔ خوشگوار عشرت در ایاغ ملازمان عالی بوده درد سر خمار که از مقتضیات بادهٔ این خم
نیلگون حصار است بذات شریف ملازمان عالی برساند رقعه ایست بنده پرورا
کام بخشا انار فرستاده میوهٔ آخرت نام برده بودند گویا این مخلص عادت بر آن نماید سبب آنکه
خود را در ایمان با تش سوزنده و اخگر فروزنده نفت شراب سوخته و بدست خود نسبت
بعمل ذمیمهٔ خود آتش بجان افروخته‌ام امید دارم که در آخرت از عذاب نار و جحیم امین بوده
باشم مگر نخل ولای سامی این بار و بر و شجرهٔ محبت ملازمان ایشان این ثمره داده باشد
باقی ایام عزت مستدام باد صورت مکتوبست همواره ذات کثیر الحسنات
از جمیع آلام و اسقام در حفظ و حراست قادر علام باد بعد از ترتیب ادعیهٔ دعا و پس از
ترکیب اجزا اسفوف مدعا مشهود رای مودت اقتضا میدارد در هنگامیکه مشام محبت

تواماں و دماغ خلقت نشان از عدم رایحهٔ مفرح مجاری حال خیریت اشتمال بکمال ضعف و نقاهت ناخوش
بهم رسیده آرزومند و رود شربت و افکه سلامتی ذات جمیده صفات بمالی بوده که ناگاه دوائی مشک ریختهٔ
خامهٔ اعنی مراسلهٔ مودت طراز عنبرین شمامهٔ عز ورود در ارزانی داشته چون شعر بر سلامتی بودیها تقویت قلب
رنجور نمود صورت مکتوبست همواره حیاض ریاض آمانی و آمال از رشحهٔ سحایب عنایات الطاف حضرت سبحان مالامال
و از تسنیم فیوضات رب ذوالجلال کوثر مثال باد بعد اجرای جدول دعوات ودادو دوستی آیات مشهود رای بیضا ضیا میدارد
همواره هودج زرنگار عزت و کامرانی و عماری مرصع کار بیاد بوس بهجت و شادمانی جلوه گاه شاهد سیمین ساعد
وجود فیض آمود و علاشیمن نوعروس تمنا با نفس ذات سعادت نمود حضرت زینت افزای صدر محافل فر دوس
مشاکل ارم تزیین حصول آلآلی و مربع نشین مسند بزم بهشت نظم خلد آئین دولت و اقبال باشد بعد از انجمن آرائی
دوستی باستبرق و عامشهود رای شریف عالی میدارد که هرگاه در عالم دو دار بها گلگونه تفرس و جستجوی عنایه
کثیر ملال اینجانب را غازه رو زند صورت مکتوبست بیچاره طاقت صبر از تطاول صدای و سر آیه جانب
بنایرهٔ فراق در احتراق و دائما متذکر الشوق تحرقنی والدمع یغرقنی آه و چشم انتظار در شاهراه آن شجرهٔ حدیقهٔ
اخوت و ثمرد وحهٔ فتوت و دیده تابانی جانی در ملاقات مسرت علامات مخدومی متمنی بود که ناگاه نامهٔ نامی
و ملاطفهٔ گرامی و سرافراز نامهٔ التفات مشحون و طغرای کبریای راد مون و نفحهٔ منیفهٔ مرحمت اساس و ذریعهٔ صمیمیه
صداقت انتما و رقیمهٔ رفیعهٔ مشکین طراز صحیفهٔ لطیفهٔ تسکین نواز و رسیلهٔ جلیلهٔ عنبرین شمیمه و تعلیقهٔ علیه
آفتاب طلیعه و مراسلهٔ شریفهٔ مودت سگال و مخاطبهٔ بهیهٔ شفقت مآل و مکاتبهٔ حسنیهٔ محبت آغاز
و مفاوضهٔ ظریفهٔ خیریت نیاز در اسعد وان و امین زمان و زمان خجسته داوان مرغوب ماند
سلطان خاوری از افق مدرسه طلوع عبیده ذرهٔ وجود دوستان صادق الجنان را از تارنگی

[illegible]

با اهتزاز در آورده و از مطالعه اش دیده را نور و دل را سرور حاصل گردید به به چه خوش انیقه شریفه ایست

که نای حلقوم از حلاوت تلاوتش مانند شکر میان خنده چه عجب منبعه مبارکست که از بعض در سش

حروف منحرفش حاصل آرزو از کشت زار جهان محصد گشت و از الف الفت آمیزش الف الف مسرت

و انبساط و آمال و از شین شیرین شمامش دل را شعف بی شغف بهجوای پرده که تند با هجران صبریم

ایوین المشدی و یران مکتوب شریفون ولدو اصل اسباب سرور اینده حاصل بلکه دندانه ایس

بر اثمار اشجار منشار بود و فاء فرح فامش فرح را از دست غم گران استرداد کرد و بدن و توسط دو صادش

صدیق و صفای خلائی مختل بل فی الحقیقه بر سجنجل مود صیقل و صدع نزاع مغایر را ضید بود تو قع

آنکه پیوسته باریج فیقرای مکاتبات عنبر شمیم بل غم ایام دوریرا رفع و ماده کجتوه مراسلات مهر توام

مواد رنج مهجوری را دفع فرمایند باقی ایام عزت بکام باد ترتب العباد صورت مکتوب نسبت ره نهایه

نوخیز آمال و امانی در نگارستان مرحمت بی پایان ایزد سبحانی از ترشح سحاب شفقت عدیم المثال یزدانی از

آفات ملال و کلال دوران بی سر و سامان در حفظ و حمایت قادر سبحان مصون و محروس مخضر و ریان

باد نشود بهیچ صورت رنج تو ام رها چه گو نیسم ز جدائی چه نویسیم ز جدائی چون زبان

خوش بیان کلک را دست آن که شمه از آلام و سقام اغمام اهمام ایام بد فرجام هجران

و شمه از تهاجم هموم غموم دوران بی سر و سامان و خیزه از تلاطم قسام بی انجام ایام حرمان را

در این مختصرات بیان کنم نه دل را تاب تقریر و نه قلم را طاقت تحریر است آنقدر شوق تو دارم

که بمیزان قیاس گر بسنجند ز کونین گران می آید و اشتیاق حضور موفور السرور نه بحدیست

که بصبر و شکیبائی تسلی بخش خاطر خود کنم مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب

خنخنر به به و خوشا نه کوزل
نغمانه و رهر بیدیخ نخ د
بارک الله موضعنده
ولدوادلر
مستان

داری طاقت نماند ما را قسم بحضرت علیم و صحبت قدیم اکثر اوقات مترنم بمقال هم چو لیمو زرد گشتم از

غم هجران تو ای بت سیمین بدن دست من و دامان تو مشوغال ز حال من که تا جان در بدن دارم

ز سر بیرون نخواهد شد مرا هرگز هوای تو اگر انمخدومی بنده و ستت صادق البال را یکباره بطاق نسیان

گذاشته اند تا چون بنده صادق الاعتقاد که عبودیت او در مشاعت حقیقی است نه مجازی و هوا

خواهی او در آنحضرت ذاتیست نه عرضی و مخلص گرفتار قید سلسله مودت آن زبده آفاق و مبتلای

بلای لا یحصی و لا یطاق است متحمل آن شده حلقه کوب در بیگانگی گشته تحریر چند کلمه خود را متذکر خاطر

دریا مقاطر موده باقی عمر کم طویل مکتوب است چند انکه سفاین زرین انجم و اختر و فلک مشحون خورشید

انور در بحر سپهر اخضر جاری باشد سفینه وجود مجان جانی و دوستان روحانی از ظلمات چار موجه بحر نوایب در

حفظ و حمایت ایزد سبحانی باشد بعد از ابلاغ شراع سفن یگانگی مشهود رای و مکشوف ضمیر منیر خورشید تخمیر

عالی میدارد که مخلص در عرض مدت متمادی تحریر جواب تعلیقه آفتاب طلیعه و تصدیع افزائی خاطر

دریا ذخایر مخدومی نپرداخته باعث این بود که شوق و خلل بارکان مخلص راه یافته بلکه جهة تعویق

و تعمیق و تعلیق بر تاخیر پاسخ تعلیقه کبری آنکه مخدومی ام مکاتبه شریف محبت آغاز و مراسله

متوالیا و متواترا و مخاطبا یگانگی و دوستی با رسال سرافراز تعلیقه جات وافر الرطب بعل آورد

زیرا که این رفتار در اکثر اوقات معمول میباشد سلام بعطر المسک و العنبر او کمیو الشمس دیباجاء احمرا

مطرزا بیاقوت و جواهرا و یذر نورا فردا تا قبا علی القمر من تفرح القلب حین نظیرا اعنی فلان

مکتوبست هموار که تا چرخ برین و تشریح الافلاک سپهر زرین بشیرازه کهکشان محکم و بزر

افشانی زوارع نجوم ثوابت و سیاره مزین و معلم است همیشه محب محنت کیش و مخلص قدیمی

الملاء و اختراع
پرکولی پرکولی

شفقت طراز ۲

بیش از پیش نابشت احوال دولتین علیتین با اشتیاق تمنای زیارت باره ازاحوال آنها چنین می‌نگارد که این دو
ایام وقتیکه بی سر انجام و سیر قید محنت آلام نشسته که ناگاه شمیم گلدسته بهار امنیت و رایحه سکباب
مؤالفت اعنی نامه ملاطفت شمامه و مفاوضه مؤانست ختام که حلاوت آمیز عبارت دل
نشینش حرارت فراق از کام محکامان ظل جرمان رفع و ابتهاج فیضیه کلمات جانفزایش غم جدائی
از مزاج گرفتاران سوء المزاج هجران دفع نموده و از آنجهت که فقرات الفت آمیز مضامینش مانند گل دسته
بهار عطر بیز آمده چون غنچه کلماتش که تحفه لعل الاقین است سزد چون گلدسته دست بدست
بگردانی و سر و پا بیت الاحزان را نامه پیرای سحر نوید رسانی قاصد سلیمانی رسید همچو سعادت گشاده
پیشانی مبشرین سعادت ندا کنان که بخوان نجات نامه ذو البحرین نهاده عطر وصول شرف رسانی
بشام جان مشتاقان بار نیاز رجاء واثق از خالق خلایق آنست که نعمت دیدار شریف عاقریب روزی
و بوجه حسن میسر باد دائماً ابواب افاده و استفاده و در صدد انجمن افاضه و استفاضه و بر معارج
یکرنگی و یگانگی عارج بمصدر و برقرار باشند صورت و ثیقه که بجهة صلحنامه در خصوص مطالب
خمسه بخواندگار روم نوشته شد الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین
واسال عیون الامن بین الانام بانطماس مجاری العداوات بین الخواقین والسلاطین وحل عقد
حبائل النزاع بعقد الحبائل والعهود فی هذا العهد المحمود و کل ذا الی المواثیق المشدود وشاح ذلک الملک
الان دار المسعود وصلی الله علی رسوله الکنافرع الفزاع علی قوالب المسلمین تخلیة المواد والفساد و فتح
وسد ابواب الاسلام وطریق الکفر بمفاتیح السیوف ومصالح الجهاد وعلی آله واصحابه الذین اولوا
الهدایة والرشاد وبعد چون شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از بندگان نواب کامیاب

سپهر جناب قهرمان دودمان رفیع الشان ترکمان و برق خرمن سرکشان بتائید آسمانی و الفاء آن الاکرم
و شاهنشاه اعظم تاج بخش ملوک ممالک هند و توران دارای کشور ایران ظل سبحانی شهنشاه جهان
استدعای نادر پادشاه خلد الله سلطانه و شوکته مستدعی قبول سلطنت شدند چون از بدو خروج شاه اسمعیل
صفوی سب و رفض در ایران شیوع و منغصت و معادات فیما بین روم و ایران ظهور و وقوع
داشت نظر بهذا بمذهب سیف اهل سنت و جماعت که نحلة آباء کرام آنحضرت بود آنجناب از
سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از انکرده تا شش شد فرمودند که هرگاه آن طایفه
باللسان و الجنان از ترک این عقاید باطل و اقوال اباطیل و بحقیت خلافت خلفاء راشدین رضوان الله
علیهم اجمعین قایل شوند مسئول ایشان مقبول خواهد شد ایشان هم حکم اقدس را قبول
و از خرافات سالفه نکول کردند چون اعلیحضرت فلک رفعت خورشید منزلت اعظم سلاطین جهان و افخم
خواقین دوران خسرو جهان دار خدیو فریدون فر خاقان البحرین سلطان البرین ثانی اسکندر ذو
القرنین خلد الله و پادشاه اسلام پناه السلطان الغازی محمود خان ابد الله دولته و خلافته علیفه
اهل اسلام و فروغ بخش مشعل خاندان ترکمانیه بودند و نواب همیون شاهنشاهی نیز سلیل
سلسله ترکمانیه بودند لهذا بنابر مزید الفت فیمابین حضرتین و رفع غوایل شور و شین از
میانه فریقین مطالب خمسه که عبارت از تصدیق ملت جعفری و اختصاص رکنی از ارکان بیت
الله الحرام بحجاج ایران و تعیین امیر حاج از دولت علیه ایرانیه بدستور مصر و شام و اطلاق
اسرای جانبین و بودن وکیل در پایتخت ولیتین از پادشاه سکندر جاه خواهشمند شدند
بعد از تکرار آمد و شد سفراء و ایلچیان پادشاه اسلام پناه روم ماده آخر را قبول و تخمیس

مذهب و تفویض رکنی را بجا ذیر سیر و معاذیر ملکیه موکول سا موجب نوامیح نوافح حسام طالب
فسخ و انبرام شده بودند اگرچه اعلیحضرت شاهنشاهی که منشاء این تکالیف شدند سوای رفع
تناقض و التیام اهل اسلام منظوری نداشتند لیکن محض از راه رضاجوئی خاطر همیون پادشاه سلیمان
مقام و حافظ ناموس اهل اسلام حلقه کوب در محبت گشته مطالب معهود را متروک و طریق
مسالمت را مسلوک و این نوید آرام بخش را بصحابت چاپار فلک رفتار خشن آن پادشاه گردون غلام اعلام
داشتند تا چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابقه بسلاطین ترکمانیه ایران تعلق
داشت که بسبب اختلاف اکبری شاه اسمعیل به دولت عثمانی انتقال یافته ضمناً اظهار شده که بهره
بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق بنا شد یکی از آنها و مملکت برسم عطیه از دولت
علیه بحوزه ممالک شاهنشاهی انضمام یابد پادشاه اسلام را در رد و قبول آن امر مختار ساخته بودند
و در نامه شریف همیون که درین وقت از آن دولت وارد مصحوب جناب افتخار الاماجد والاعیان و زبدة
الاعاظم والاقران نظیف افندی عز وصول بخشیده اندراج یافته که اگرچه نظر بجهات مزبوره و مساعی
مشکوره که ازین طرف در ازاحه آثار بدع بظهور پیوسته ما دولتین علیتین را متحد میدانیم لیکن نظر بقانون
سلطنت عثمانی انیراتب را با وزرای عظام و علمای اعلام مشورت کردیم قبول آنرا منافی شرع و مغایر
نظام دولت دانستند نحوی که مواد سابق منفسخ شد زیرا مطلب نیز براجرا پذیرا مزید الفت والتیام در
گذشته و بنا را بر مصالحه ایام خدیو خلد مرابع سلطان مراد خان رابع گذاشته تا دوستی در میان
دو دولت عظام و اخلاف کرام الی یوم القیام در عرصه روزگار باقی و پایدار باند و برای استقرار
این امر از جانب آن دولت ابد مدت عالیجاه وزیر اعظم و دستور مکرم و مشیر محترم و مفخم احمد پاشا

والی بغداد و بصره و افتخار الاماجد مشارالیه مأمور و ماذون مشارالیه نیز عزت نصاب مجدت ایاب ولی افندی
کاتب دیوان از قبل خود و نظیف افندی سابق الذکر را از و انفاذ اینده بار عظمت مدار سپهر قدر ارسال
مشار الیهما ما بین قزوین و طهران وارد اردوی معلا و شرف اندوز تقبیل بسته سده علیا گشته و از طرف
قرین الشرف این دولت علیه کمترین بنده سپهر بنیان شاهنشاهی محمد مهدی مأمور گشته از انجا که پادشاه
اسلام پناه وعده محبت مؤبد و دوستی مخلّد فرموده بودند نواب همیون شاهنشاهی نیز مراعات سنین
دوستی را بر ذمت خود واجب و رضاجوئی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را اهم مطالب و اعظم
مآرب شمرده و مأمول ثانی آنخدیو اسلام پناه را بتلقی قبول فرمودند موجب امر اقدس بنای
مصالحه بیک اساس و شرط و سه ماده و تذییل بر این نهج قرار یافته و استحکام پذیرفته اساس
صلحی که در ایام خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع و منعقده فیما بین دولتین مرعی و حدود
دستوری که در میان مقرر بود بهمان دستور استقرار داشته تغییر و تبدیل و خلل در ارکان آن راه نیابد
متنازعات من بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح و خیریت
دولتین باشد در جمیع مواد معمول و از اموری که هیچ غبار کدورت بر بنای مصالحه صافیه و مسالمه
سالمه بنشیند از طرفین اجتناب ورزند انشاءالله بنیاد دوستی و مسالمت و یگانگی و مودت فیما بین دو دولت
علیا و احفاد و اعقاب اینده و خاندان کبرا مادام دوام اللیالی والایام الی یوم القیام قایم و دایم
و برقرار بوده باشد ماده اولی حجاج ایران و توران که از بغداد و شام عازم بیت الله الحرام
میباشند ولات و حکام سر راه ایشان را محل بمحل سالمین و آمنین بیکدیگر رسانیده صیانت
حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده دویم از برای تاکید مودت و توثیق محبت در هر

هر سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده
شود و مادهٔ چهارم اسرای طرفین مرخص بوده بیع و شرای ایشان روا نبوده هر یک که خواهند
بوطن خود روند ممانعت ایشان نشود و مادهٔ پنجم حکام سرحدات از حرکاتیکه منافی دوستی است احتراز کنند و سوای
آن اهالی ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند و من بعد که بکعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه
و سایر ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف روم بدستور حجاج ممالکت و سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک
شده از ایشان در بغداد و سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنان در عتبات عالیات هم مادام که مال
تجارت در دست ایشان نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته
مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی روم بهمین منوال عمل کرده
شود و نیز از تاریخ انعقاد صلح آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آید تسلیم نشده به
وکلاء دولتین تسلیم شود و ما نیز مراتب مسطوره را منظور داشته عهد نمودیم که مادام که عهود مذکوره و
شروط هیئه بین الدولتین اعقاباً و اخلافاً مؤبد و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت
علیه امری منافی عهد و میثاق و مغایر رسم وفاق بظهور نرسد از این طرف نقض و خللی بقواعد آن راه
نخواهد یافت فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما و حرر
ذلک فی شهر محرم الحرام سنه الف و مائه و ستین من الهجرة النبویه علی مهاجرها الف الف سلام و تحیة
فرمانی که در باب عفو تقصیرات ابراهیم خان بنام ... رضا ... نوشته آنکه عالیجاه الله ...
خان بداند شرحیکه در خصوص عفو تقصیرات اخوی ابراهیم خان عرض داشته استدعا نموده بود چون
مشار الیه ز ... خود شرمنده و از وقوع امر شکست که از ... آن ... نموده شکسته

دل و سر فکنده است من بعد بزبان قلم او را نیازاریم و شرمساری و خجلت زدگی خودش که ارباب غیرت را
بدتر از آن عذابی است واگذاریم بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ
کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهرهٔ شاهد فتح از پس پردهٔ غیب جلوهٔ ظهور نکند
موجب ملامت نیست طائفه که با قبض و بسط عالم معنی کاری و از تقدیرات الهی اختیاری ندارند و نخواهد بود
زیرا که مضمون صدق مشحون کریمهٔ و ما النصر الا من عند الله کشاینده ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید تائید حضرت
داور است نه بزور سرپنجه سعی بشر با وصف اینکه کسانیکه فی الجمله از غیرت بهره ورند به نیزه و سنان اعدا
سینه سپر سازند تا طعنه بردار نیزه چهی نگلک زبان امثال و اقران تن در ندهند و تیغ تیز دشمن سرکشش
گردن تسلیم می نهند تا بچوبکاری خامه و عصای بدرو برا در راضی نمیگردند حرف تند را کشنده تر از
سیف و سنان قاتل و روی ترش را تلختر از زهر هلاهل میدانند   درد و رنج جسم بهمکن و نام که بمیر کاتش
بگرمی عرق انفعال نیست از صدور چنین امری دام ایالت در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت
بوده ممات را بر حیات راجح میشمارند چنانکه اظهر من الشمس است که سپهدار زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه
سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت بگذارد و از رنگ زردی بزمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهانگشایش
از مرکز نقطهٔ نصف النهار منحرف میگردد و از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند
بنا بر معانی مذکوره ملامت بر مشار الیه وارد نمیآید که چرا از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا
شمع آسا اینهمه سرزنش بر خود روا داشته و از تیغ تیز عدو رو تافته ولیکن سخن در اینست
که با وصف اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ وی برد ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام مآثر خطاب
یا ابراهیم اعرض عن هذا او را مسموع شده بود باز بر خلاف معمول مصدر اینگونه جهل و فضول گشته

[illegible]

باستی همچو منی دلیل عقل طریق مصلحت پوید و بارضای خاطر مارا بر وفق شماره جوید درین صورت که
سالک طریق احد الامرین و تابع مدلول آیه کریمه و هدیناه النجدین گشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته
رنجش و آزار میباشد حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت و التماس در آمده حسب المأمول و المسئول آن عالیجاه پناه دفعه
زبان قلم را از آزردن کوتاه و بهمان توبیخات سابقه او را انتباه ساختیم مراسله که بعد از رد
کردن مطالب خمسه مع اظهار عقاید نوشته شده غرض از تحریر این رقیمه و تسطیر این نمیقه آنست
که چون بعد از بعثت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین هریک از صحابه بر آیین در ترویج دین مبین
ببذل نفوس و اموال و اشاعه مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره پیرایه پوشش تشریف آیه السابقون
الاولون من المهاجرین و الانصار گردیدند بعد از رحلت حضرت سید الابرار باجماع صحابه کبار بنای
خلافت بر خلیفه اول و بعد از او بنص خلیفه اول بنصب اصحاب بر خلیفه ثانی و بعد از آن بشوری و اتفاق بر
ثالث و بعد از آن باسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب صاحب المناقب علی بن ابیطالب قرار گرفت
و هریک از خلفاء اربعه در مدت خلافت خود مناهج التیام و ایتلاف و معرا از شوایب اختلاف
و کدورت رسم مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدیه را از تطرق شرک و کین مصون و محفوظ داشته و بعد از انقضای
آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از ایشان به بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهمین ملت و عقیده
باقی و بخلافت خلفای اربعه قایل بوده اند تا اینکه در سال نهصد و شصت و شش هجری که خاقان
کشورستان شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده بتعلیم علمای آذربایجان و
گیلان و اردبیل تزییف نقد حقانیت خلفای ذیشان و اماله قلوب عوام از متابعت و اطاعت
ایشان نموده بعلاوه آن سب و رفض را که خامه ابکم اللسان از تحریر و ذکر آن زبان صریر

کام خاموشی میکشد شایع و در منابر و مساجد باعلی گونه اقوال اعلان انواع فضایح و فضایع کردند
بسبب این بغض اهل سنت و جماعت آغاز معادات و ترک مصافات کردند از طرفین باعث قتل
و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید بحدیکه اسرای امت خیر الوری در فرنگ و باقی
ولایات خارجه عرضه بیع و شری گشتند و اینحادثه شنیع و فعال قبیح تا ایام دولت خاقان
شاه سلطان حسین متداول و معمول بود تا اینکه رفته رفته ترکمانیه دشت و افاغنه قندهار
و همچنین روسیه و رومیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت را
ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند چون مشیت مالک الملک لم
یزل بامری تعلق گیرد اسباب آن از پرده کمون بساحت شهود و بروز میاید لهذا کوکب
ذات بیهمال و نیر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت
مرجع الخواقین و ملاذ السلاطین قهرمان دودمان رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان جهان مؤید
بتاییدات سبحانی تاج بخش ملوک ممالک هند و توران ظل یزدان نادر دوران خلد الله ملکه و دولته
بنحویکه در ابتدای تاریخ نادری و تواریخ هند و ترک تفصیل حال خجسته مآل آنحضرت مذکور و مسطور است
از مطلع ملک ابیورد آغاز طلوع و بنای سطوع کرد ظلمت زدای ساحت ایران گشته مالکی را که باقتضای
انقلاب بتصرف غیر در آمده بود بزور بازو و تایید الهی و قوت سرپنجه اقبال شاهنشاهی
انتزاع و استرداد و کسر بنیان شوکت ارباب عناد نموده تا اینکه در سال هزار و یکصد و چهل
هشت هجری در شورای کبرای صحرای مغان که عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس شوری را
انعقاد داده بودند امر فرمودند که آنجماعت هر کس را خواهند بسلطنت بردارند و بنای بکار خود

گذارند و اهالی ایران دست از دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که خداوند عالم پادشاهی ما را
بآنحضرت و آنحضرت را بما کرامت فرموده ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و آئین سلطنت حق آنجناب است
بنحویکه از روز اوّل صیانت احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از جنگ دشمن قومی
رهائی داده‌اند باز در مقام محارست ما باشند و ستمدیدگان ایران را بامید دیگری نگذارند اعلیحضرت
شاهنشاهی نیز فرمودند که هرگاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند در
صورتی مسئول ایشان مقرون بقبول و مقرون بحصول خواهد شد سبّ و رفض را که مخالف اسلاف
کرام و آباء عظام نواب همیون ماست تارک و بر منهج و طریق امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام
سالک و سالک باشند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شایبه و اکراه متفق الآراء اینحکم را
بسمع اذعان و قبول اصغا و وثیقه برای تاکید استقرار اینمطلب مرقوم و بمهر پاک اعتقاد مختوم ساخته
بخزانهٔ عامره سپردند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ازاء اینمعنی ایلچی روانه دولت علیّه عثمانیه از
اعلیحضرت سکندر حشمت باسط بساط امن و امان و ناشر آیات انّ الله یأمر بالعدل والاحسان
سلطان البرّین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین داور دارا دربان
کیخسرو غلام خدیو گردون شکوه و انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابدالله نعمه مطالب
پنج مطلب شدند اوّل آنکه چون اهل ایران از عقاید سالفه نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب
حقّه است قبول نمودند قضاة و علماء و افندیان کرام روم نیز اذعان کرده آنرا خامس مذاهب
شمرند دوّیم آنکه چون ارکان کعبه معظمه زاده الله شرفاً و تعظیماً ارکان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب اربعه
تعلق دارد مذهب جعفری نیز در رکن شامی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان با امام خود بآیین

جعفری نماز گذارند سیّم آنکه هر سال از طرف ایران امیر حاج تعیین شده که بطریق امیر حاج مصر و شام
در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران بکعبهٔ مقصود برسانند و در دولت عثمانیه امیر حجاج ایران
ثانی امیر حاج مصر و شام باشد چهارم آنکه اسرای دولتین نزد هر کس باشد مطلق العنان و آزاد بوده
بیع و شری برایشان روا نباشد پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده امور مملکتین را برابر
وفق مصلحت فیصل داده باشند که باینوسیله رفع اختلال صوری و معنوی از میان امّت حضرت سیّد
المرسلین گشته من بعد بمقتضای انّما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیما بین اهالی روم و ایران
مسلوک باشد امنای دولت ابد مدت عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق
اسرای جانبین و بودن وکیل در مقر دولتین باشد قبول و حقیقت مذهب جعفریه را تصدیق کرده
باقی مواد را بمعاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساختند ایلچیان ذیشان در خصوص اینمطلب از
طرفین آمد و شد کرده از انطرف اقامهٔ اعذار و از اینجانب ردّ اعتذار براهین قاطع و حجج
ساطعه القا و اظهار میشد چون در عرض هفت و هشت سال اینمقدمه بآمد و شد سفرا صورت
انجام نیافت در امیسال خجسته فال تنگوزییل که موافق سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
بوده باشد کوکبهٔ همیون قاآنی وارد و نظر مقرون خاقانی بعزم اینکه در خاک روم تخلی از هوای
نفسانیت آب گفتگو آتش فتنه را منطفی ساخته و مایهٔ فساد و نزاع را از میانهٔ اهل اسلام منتفی
گردانند از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ الاسلام و قضاة کرام و علمای اعلام را
برای معاونه و مذاکرهٔ این امور بموکب منصور در رسم مهمانی وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب
معهوده را بامقدمهٔ ملک موروثی طی فرمایند در اینوقت که مخیّم اشرف بعتبه بوسی و

و تقبیل تراب روضهٔ علویهٔ غرویه مشهد فایز و مشرف گردیدند جمعی از علمای نجف اشرف

و کربلای معلی و غیره و محال و توابع بغداد را در حوزهٔ گفتگو حاضر ساخته مجدداً امر همیون تبقر ابلاغ

پیوست که چون در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست الا شیوع سب و رفض که از بدو دولت

صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته علمای گرام که دعایم کاخ اسلامند باید دیگر مجالس محاوره و مناکره

آراسته نهال ملت نبویه را که از هجوم افواج اختلافات امم آمیخته گل و لای شکوک و شبهات گشته ا

اصفا به زلال حق و رشاد دوامای معین صفوت و سداد نایرهٔ فساد را اطفاء دهند لهذا مامورین منهج

مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین و امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب

بطلی مقالات و اظهار عقاید پرداخته حقیقت ماجرا منهج است که در مشهد شریف شهادات آنحضرت

نگارش میاید عقیدهٔ اهل اسلام و اعیان دولت قاهرهٔ نادریه و علمای ممالک ایران آنکه بعد از

رحلت حضرت سید المرسلین خلافت باجماع امت بخلیفهٔ اول و بعد از او بنص خلیفهٔ اول و

اتفاق امت بر خلیفهٔ ثانی و بعد بشوری و اتفاق بر ثالث و بعده باسد الله الغالب علی بن

ابیطالب علیه السلام قرار یافته و بمؤدای آیهٔ وافی هدایهٔ السابقون الاولون من المهاجرین والانصار

والذین اتبعوهم باحسان رضی الله تعالی عنهم و بمفحوای آیهٔ شریفهٔ اذ یبایعونک تحت الشجره

فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلفای اربعه خلیفه

برحق و ربط مواصلت فیمابین ایشان محقق بوده همه با یکدیگر رسم موالفت بدون مغایرت

و منافرت مسلوک داشتند و بجدتی فیمابین ایشان اتحاد و مواخات مرعی بود که بعد از

رحلت خلیفهٔ اول و ثانی از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کرده فرمودند امامان

عرض اظهار کردن

داعیان

ادعا کنندگان

عادلان قاسطان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفهٔ اول نیز در شان جناب مرتضوی گفته اقیلونی اقیلونی

لست بخیرکم و علی فیکم و علی افضلکم و خلیفهٔ ثانی مکرر میگفته لولا علی لهلک عمر و نظایر این که بکمال رضامندی

ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار و مستغنی از بیان و تذکار است و در سال نهصد و شش هجری که

شاه اسمعیل صفوی خروج نموده اشاعهٔ سب و رفض نسبت بخلفای ثلثه نموده این معنی باعث ظهور فساد

و منشاء نهب اموال عباد گردیده مورث منقصت و معادات فیمابین اهل اسلام شد تا اینکه بمقتضای

قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه عالم پناه سریرآرای سلطنت گشته بنحویکه در وق

قلمی شد و در شورای کبرای صحرای مغان از داعیان استکشاف فرموده ما نیز عرض عقاید اسلامیه خود

نمودیم حال نیز که در روضهٔ مقدسهٔ علیهٔ علویه از داعیان مجدداً استفسار فرمودند عقاید اسلامیه داعیان

بنهج مسطور است که خلفای راشدین را بترتیب مذکور خلیفه برحق حضرت سید المرسلین میدانیم و از

سب و رفض و تبرا تبرا میجوئیم بنحویکه جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت

عثمانیه تصدیق مذهب جعفری نموده اند مقلد طریقهٔ آنحضرت بوده بر این عقیده راسخ و ثابت

قدم میباشیم و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص فؤاد و صمیم قلب بوده نقدا یمن عاً مصفی از شائبهٔ غش و

ریب است و هر گاه خلاف این از ما بظهور برسد از دین بیگانه و موجب غضب خدای یگانه و سخط شاهنشاه

زمانه و خدیو فرزانه باشیم عقیدهٔ اقل داعیان دولتین علیتین نجف اشرف و کربلای معلا و حله

و توابع بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام ذریهٔ رسول کرام و ممدوح کل انام و نزد ائمهٔ ملل

قبول و مسلمست و از قراریکه علمای بلاد ایران عرض و تحریر کرده و نزد داعیان تحقیق یافته عقاید

اسلامیهٔ اهل ایران صحیح و فرقهٔ مزبوره قایل بحقیت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت سید

الانام میباشند و هرکس که باین فرقه اظهار عداوت دین و ملت کند از کسوت دین عاری و خدا و رسول
واکابر دین از او بیزار و بری بوده در دار دنیا محاکمه با سلطان العصر و در سرای عقبا با جبار
شدید البطش و القهر خواهد بود عقیده اقل الدعاة علمای قبة الاسلام بخارا و بلخ و ما وراء النهر و خوارزم
اینکه عقاید صحیحه اسلامیه اهل ایران بنحویست که علمای فوق بیان نموده و این فرقه داخل اسلام
و از امت حضرت سید الانام میباشند و هرکس که با این جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم
از شفاعت خاتم النبیین بوده در دنیا بازخواست او با پادشاه آفاق و در عقبا با شهنشاه
علی الاطلاق خواهد بود و اختلافاتیکه معتقدین عقاید مزبوره را در فروعات با ائمه مذاهب اربعه
باشد منافی و مغایر اسلام نیست صاحب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسر
فریقین که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینی یکدیگرند بر یکدیگر حرام است صورت مراسله
که از زبان حاکم استراباد بمیرزا صادق برادر حکیمباشی در خصوص و عده خلافی نوشته
شده انشاء الله داهیکه حکیم حاذق علی الاطلاق و معالج امزجه النفس و الآفاق از عطار خانه قدرت کامله
و دار الشفای حکمت شامله التهاب حرارت بیماری لیل و نهار را بشربت فرح افزای شفق اطفاء و در دیجور ظلمت
شب را بقرص کوکب جهانتاب صبح صادق و معاجین سنبل الطیب عنبر سمات و ذات
سیمی صفا ترانوش داروی حصول ارتفاع و ماده محموم مرض جادو ذاتی ضبیب و بعد از شرح تحریر جهیز
مودت بنیاد کار امور عالمه مؤالفت ظاهری مشهود و در حقیقت سرای سامی که بنفس الامر
قانون شفا و نجات اعادو و ذخیره صفات حکمت کامله را محبوبیت میدارد که حقا از تاثیر شیا
سرشار کیفیت تجار مفرح فرح بخش جز انصراف خدام کرام از طواف و ضمه ملاکیت مطالقت

دماغ

دماغ جان و جنان چندان اثر بشاش یافت که موجزی از کیفیت آن تشریح توان یافت چون در هنگام
حضور لازم السرور کام مرام محبان را بشهد امید شیرین ساخته بودند که از اوان ایاب بر بالین
رنجوران آلام مهجوری قدم رنجه سازند و نظر التفات بجانب خستگان درد دوری اندازند و
چند روزی با انفاس عیسوی اساس و صحبت مسیحی خاصیت باصلاح مزاج فاسد صاحب فراش
مسند غم اعنی دل دردمند دوستی توام پردازند محب نیز بهمین عهد خوشحال بوده و جامع
مفاصل ایام انفصال را بحب السرور شکیبائی تسکین و شدت امتداد آزار مزمن زمان
فراق را بمعجون تریاد درس حضور باطنی و ادویه قلبیه صحت جانی بهبودی قرین مبدا
و التهاب حرارت شوق حضور را بقرص مبارک ملازمت معنوی و شراب ریحانی مجالست
روحانی دفع و قولنج گرفتگی خاطر را بمعجون الراحه وعده دلپذیر دفع نموده منتظر عمر دوباره میبود
حال از قراریکه معلوم میشود سالک طریق وعده خلافی گشته از قصبه بسطام گذشته و اصداقا
مناد و ده بت نامه افقر را بجوارش دلگشای لقای مسرت بخشا و مفرح حضور غمزدای بهجت آرا
مسرور نفرموده اند از آنچه دوا و آلام ناکامی بجسم ضمیر محبت تخمیر ساری شده با سعلت اقسام
استمام یاس و بحران مزاج شخص خاطر طاری گردیده انشاء الله زیارات و طاعات پذیرای صحت
قبول و معجون نجاح در این کام مرام موصل بوده ملازمه صحبت شریف عما قریب روزی باد
از آنجا که استقامت مزاج وداد بصحت بنیه دوستی و اتحاد در نبض نبض شناسان ضمیر انور در
کمال ظهور و مشرح است ارسمیات از قانون داب دور بوده آنهذا العرض آن پرداخته ما فی البال را
حواله بحدس فراست آمیز دارا طاله که مورث درد سر ملال تامی میبود و پرهیز نمود چون در ایام

ناسازگاری هوای دوران و سوء المزاج اختلاط بهجور جوارت نگارشات که نعم البدل مادهٔ الحیوة

ملاقات و دافع مواد کدورات میباشد توقع انکه پیوسته بمرکبات سواد مکاتب شریفه تقویت بخش

قلوب دوستان و بدایع نگاری تراکیب انفاس مسیحی اقتباس و اجزای مرکب القوای شهلبی

کلک اعجاز اساس شفای مرضهای دلهای دوستان بوده باشارات لازم البشارات قوانین بکار

مرعی دارند مراسله درخصوص فرستادن ادویه مع نقد عزیزی نوشته حالتحریر

مراسله و مفاوضه بوستان افروز که مرقوم کلک شیرین بیان شده بود رسید طباشیر عنوانش مادهٔ

خرمی در مزاج خاطر انگیخت و حلاوت انگبین مضامین دلنشینش مرارت فراق در کام تلخکامان

حنظل حرمان شکسته مذاق ناکامیرا گلقند کامجوئی و شکر کامیابی آمیخت نکهت ورق گل کاغذ

صفحه کافور گونش مشکسای مشام دلریشان گشته و ماه و پروین دوایر حروفش ضیا بخش دیدهٔ

صبر کیشان سفیدی عنوانش آبله دل آرزومندیرا تبرباک محبت پرورده و عبارات

جانفزایش ارکان اساس محبت راجل حکمت رسوخ مودت بر آورده انحو مفرح معتدل

بود که طبیب کلک حذاقت نصیب از سنبل الطیب الفاظ عنبرین سمات بنفشه و ریحان خطوط و

عبارات و اجزای مرکب القوای لفظ و معنی و ادویه قلبیه نکات دلنشین که برای تفریح دل

دوستان ترتیب نموده و توشدار وی لولو جانفزایش را که لاشک قلم عیسوی دم از لآلی

معانی و جواهر بیان و یواقیت کلمات رنگین و مرجان و مروارید استعارات بلاغت گزین بجهة

تقویت قلوب رنجوران بستر دوری ترکیب نموده درخصوص شخص زایری که رفیق آن فلاطون

مقدار و بنا بر ناسازگاری روزگار گرفتار سوء المزاج اعسار و مرض عسر العلاج احتیاج

وقفار گشته برای اصلاح مزاج فاقه او ضاعفش معجون عطا و شربت دینار و برای تنقیه حالش

از اخلاط ردیهٔ افلاس فلوس در کار دیده بودند حسب الاشاره مبلغ فلان در کیسه سربمهر

بانضمام ادویه چندکه خواهش فرموده بودند تکمیل خدمت شریف نمود شرح رقمی که

بملا خلیل که از زیارت مشهد مقدس برگشته بود نوشته شده پیوسته

خوان خلت خلیل و فا لبریز مائدهٔ سماویهٔ صدق و صفا بوده کنوز نجاح دارین و ابواب

فیوضات بمفتاح تایید سبحانی بر چهرهٔ جنان المخزن اسرار ربانی مفتوح باد بعد از تذهیب اوراق

حاشیهٔ قدیم محبت فطریه و تذهیب قواعد عقاید قلبیه بر مرآت دار التصفای رای حقایق

آرای که منبع الانوار هدایت و ارشاد و جوامع آثار فضل و سداد است صورت شاهد مدعا را

منطبع میسازد که در این اوان که لوامع انوار مرضیه خبر انصراف خدام کرام از طواف روضهٔ

رضیه گردون احتشام سامعه افروز حوزه نشینان مدارس انتظار گردید از این رهگذر که

الحمد لله بهدیهٔ افاید تفضلات سبحانی منهج توفیق پیموده بادراک روضهٔ مقصود و حدیقهٔ

مرام فایز و بازاد معاد سعادت معاودت فرموده اند رفع هموم و احزان اخوان الصفا شده

نزهت ارواح حاصل و گلستان خاطر افسردهٔ اصدقا در آب و رنگ بهارستان فردوس

واصل گردید لیکن از انجا که در این مدت بنا بر وعدهٔ خدام کرام در کنج خطیرهٔ بال المطالعه

کشف الغمه صحبت روحانی قیام و بمذاکرهٔ مسایل و جدانی خیال آ عدیم المثال اقدام و رشته ترصد

میبود که کام مرام از خوان خلیل صحبت کامل کامیاب مواهب علیه و بهرمند بفواید جلیه شود و

آنعالیجناب کتاب محکم الایات عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته سالک مسالک وعده

خلافی شده اند لهذا سراج ضمیر تمنا بصرصر یأس افسرده و گلشن خاطر شوقمند از دم سرد این خبر پژمرده
گشت اگر انصاف طراز نامی حاکم باشد یعنی مخالف شرع شریف حفظ میثاق و مبانی ثبت
حسن موافقت انشاء الله تعالی ثواب اعمال در عرش حصول جلوه گر گردیده و مشام باطن فیض
مواطن را استشمام نفحات مسکیة الفتوحات فیوضات یزدانی معطر باد از آنجا که رشحات کلک فیاض
شان در اوان مباعدت صوری در بهار سیر آب بوستان قلوب و بستان جاری مجاری آبحیات و نظر با
معنی همواره خاطر شوق مظاهر سایل ذرایع و طالب شرفنامه جات مصادقت سمات میباشد بهذا
دراینولا باید زنیه ادعیه شد کار خلاصه از مدارج دوستی بیان شرفرمه ارمغان شوقمندی بر
و فلان را تعیین دربار به خدمت سامی ساخت که هم شرایط خدمتکاری و هم تأکید من آداب
مهمانداری قیام نماید اما تفصیل از مفصل شوقمندی و مختصری از مطول دو خواهش است که شما
بعز عرض در آورده از هر منزل که رخصت انصراف حاصل نمایند معاودت و مشتاقان را باخبار صحت
ذات شریف و روایات احادیث حالات منیف مسرور سازد و توقع از خصال حمیده آنکه بو
حمل جواهر سواد مداد شانی علل عیون احبا بوده نثار الطاف تحریر در آورند که بعنایات الهی بدیر
شیراز در انجام گردد صورت فرمانی که بعلمای دار السلام بغداد باسم ایشان در
محاصره بغداد نوشته شده راقم رقیمه اقل خلیقه محمد باقر استرآبادی مدرس دار السلطنه اصفهان
بعد از تبلیغ دعوات محبت آمیز مودت انجام بر رأی حقایق نمای علمای اعلام و فضلای بالتمام
بغداد انها و اعلام میدارد که در این اوان سعادت فرجام که این احقر عباد بتقریب زیارت روضه
عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه وارد این ارض فیض بنیاد گردید از تقریر جمعی که از

شدت جوع از تنگنای قلعه فراری شده میباشند معرفت کامل باحوال سکنه آنجا حاصل نموده معلوم گشت
که هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق بیاران سلف
میگردند چون اهل قلعه قایل کلمتین طیبتین شهادتین و امت رسول الثقلین و در قبله و کتاب موافق
و در دین و شریعت مطابق بوده اند بمدلول و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما و بمفاد
وان تنتهوا فهو خیر لکم بار و سپای سپاه پرخاشجوی مستدلا عن احکام الله گفتگو کرده جمعی از ایشان را
با خود همداستان نموده و بخدمت خان والاشان کشورستان فایز و بدلایل عقلیه و نصوص شرعیه
ایشان را بامتثال فرمان و جادلهم بالتی هی احسن ارشاد و بمنطوق و نزعنا ما فی صدورهم من غل
تصفیه زلال عناد نموده بنگارش این صحیفه پرداخت بر ضمایر زاکیه حضرات مستور و مخفی نماند
که اگر خان فلکشان را بتاییدات ایزدی و مددکاری بخت سعید داعیه کشورگشائی و دارائی و
عالیجاه وزیر صاحب رای و دستور ملک آرای احمد پاشا را هوس حکمرانی و فرمانفرمائی باشد
عجزه و ضعفائیکه بهین ودیعه کارخانه ابد عهد از ایند و حاضری و لامحاله بنافذ الامر
مبسوط الید در مقام رعیتی و فرمانبری میباشند و ایشان را در میانه تقصیری نیست که پایمال جنود
محن و غارت زده سپاه فتن شوند قطع نظر از آن شغل فرماندهی مصداق تعز من تشاء و تذل
من تشاء بامر پادشاه ازل منوط و تغییر و تبدیل کار جهانبانی بمفاد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء بمشیت سلطان لم یزل موقوف و مربوط و خان سکندرشان مؤید من عند الله و مشید بحبل الله
و اینمعنی بدیهیست که بعد از آنکه دو صاحب دولت بیکدیگر مسلط شوند عرض و ناموس بزرگیرا صیانت
و یکدیگر را رعایت نخواهند کرد و با عجزه و رعاع الناس از رهگذر عدم تمکنت در میانه پایمال

لشکر حوادث دستگیر دد بنحیکه انجا دم و نیته عرض مراتب را بحضرت قا آنی القاء ایشان نیز بسمع
مبارک صفا فرموده اند آنحضرات عالیات نیز از راه و بنده آرا و غمخواری مخلوقات حضرت باری
مراتبی را که مذکور شد باید بعالیجاه مشارالیه و باقی پاشایان با عزو شان حالی نموده خود ایشانرا
بری الذمه سازند و زیاده براین عجزه و ملهوفین را بورطهٔ هلاکت نینداز زند و لو انهم یو غطون
لکان خیرا لهم و بعد از انکه عالیجاه مشارالیه امینی را نیذ پیرد و برای کهن و یرانه که موهن
او هن البیوت لبیت العنکبوت است خون اینهمه مسلمانان را گردن گیرند صاحب اختیارند
صورت مراسله که در جواب شخصی نوشته شده الهی تا بنی آدم را زند گیست آن شخص
آدمیت را بنده باشد بعد از زندگی که ساقی دوران جام مرام را گردش در آورده بر باده
گساران مصطبهٔ فراق دجرعه نوشان میکدهٔ اشتیاق نموده یعنی با بلاغ نمیقهٔ سامی محبت
خود شان که سرمست می دوستکامی است منت گذار گشت بایست که از آن عارقه دماغ
جهان سرمست نشاءِ نشاط گردد ولیکن از انجاکه حریفان بمفاد اول الدن دردی از راه
پدر دی در دور نهل در قلقل مینا آورده با دعای انکه در زیر کاسه نیمکاسه هست کاسه را بر سر
افرنیز شکسته اند بسیار شکسته خاطر گشته با دو لب تلخ مضامین آن خوناب غم و زهر الم در کام
دوستان کرده چنانکه رسم اخوان نفاق شیمه است که هر جا عزیزی یابند برای چاه افکندنش
ریسمان دهند و عادت ابنای دهر است که هر جا افتاده بینند سر دستی بر او گرفته او را
دستگیری نام نهند تا بهمین معنی خورسند است که لله الحمد بندگان ذوالاحسان حسن خلق و در شیوهٔ
جوانمردی مسلم دوست و دشمن است سابقاً ذریعه در باب آنجناب بخدمت ذیشان

ایشان نوشته شده تاثیر و عدم تاثیر آن بحضرت مقلب القلوب و حیات بخش زشت و خوبست
زیاده چه نویسد مراسله مکتبی که ساعت فرستاده بود نوشته تا ساعت لیل و
نهار در زیر قبهٔ چرخ دوار بزنگ آفتاب و عقرب ماه متعلق و بر قرار است کوکب بخت بلند
و جلالت و سروری و اقتدار و اختر طالع اقبالت و برتری و اختیار هم طالع و کلاء اجلاء عالی
باد بعد از ترکیب آلات و ادوات ساعت صفای باطن که وقت شناسان مقام مصافات بدعای
دوستان خلت توامان با تقرب جویند و پس از ترتیب اسباب بقیاس زمان رسوخ و ایقان
که دقیقه یابان رتبهٔ ثنا پردازی بجاده محبان مودت اقتران با آن توسل گزینند ناقوس
مدعا طراز یرا در ذروهٔ کاخ صماخ اظهار نوازش در میاورد که نامه نامی و مکاتبه گرامی
در ساعتیکه دل دوستی منزل از فرط تعلق بر استطلاع احوال خیر مآل بر نگ زنگ در سینه می طپید
زمانیکه شخص خیال باستعلام چگونگی حالات بهجت سمات در انجمن باطن خاص بسیار قاص با تردد خاطر
میگردد فیض ورود دار زانی داشته زنگ زدای لوح ضمیر گردید از آهنگ نغمات سطور خاصیت
دستورش دماغ سازگاری کوک و از ترانه صحت نامه بمفاد یگانگی مسلوک و شخص مخالفت
طبیعتها ناچیز و مغلوک گشته خیوط خطوط شعاعی نیز معانی دوستی مبانیش مانند نقار بگوی رسوخ
موالات پیچیده نسیم محلول مضامین مؤالفت آئینش بسان زنجیر بچرخ امتداد در تاب مصافات تند
اهدای ساعت رمزی خاطر نشان جنان و داد اقتران گردید که سر رشتهٔ محبت را در هیچ وقت و
ساعت بل دقیقه از دست نخواهد گذاشت و از ترسیل این نامهٔ نکته جلالی خاطر خلت مظاهر
گردید که در هیچ ثانیه ادراک دقایق دوستداری را مهمل نشوانند گذاشت انشاءالله وقت و ساعت

محبت و ولا تا یوم الساعه در گردش و ساعات زندگانی و ایام کامرانی بر وفق خواهش دل افزایش بوده شماره
عمر گرامی از ریگ رشته ساعات عاشیتر و دقایق الطاف یزدانی قرین اوقات شبانروزی نعالیجاه مهر پرور باد
والسلام علی من اتبع الهدی در جواب میرزا عبد الباقی طبیب نوشته چندانکه قصاید و
غزلیات شهره و مثنوی لیل و نهار و رباعیات فصول اربعه و بحر طویل زمان و قوم سفینه بقا و امکان با
ثبت بیت تغزل انتخاب دیوان آفرینش اعنی وجود مسعود گرامی در بیاض زرنگار و مجموعه دوار باد
سفینه سخن چون بدر زاری معانی آبدار بل دریای مملو از لآلی شاهوار اعنی بیاض مسعود افکار گهربار و مفاوضه
منجر نگار هر بیت بلندش را که در عرش بلاغت مطاف کروبیان بدایع و روحانیان لطایف بیت المعمور
و حرم فهم را بر کرسی مینشانیم و هر شعر دل نشینش را که در جامه سیاه مداد کعبه صفا طلبان مرده معنی ا
بیت عتیق میگوییم و از نوبهار سخن زمزم ساز آب عرق خجالت از جبین میافشانیم شعله تجلی طراز طور کلامش
چراغ خانه ان کلیم ارو شن نموده و مصابیح انتباه ضیای لامع النور بیانش شرقی و غربی را داله التخلص فرموده
اگر با قلم دو زبان یکزبان شویم و یا با عندلیب هزار دستان باشیم وصفش را یکی از هزار نتوانیم گفت در بیان
از آن شعرهای ترنم میشود از آبداری معانیش صدای آبشار از صریر خامه خشک میتوان شنید و تار
خیالاتیکه تار و پود معانی باریک در برابر آن اشعار کارخانه شعربافی وا میکنند کتان در برابر مهتاب
میگسترند و حریفانیکه در پیش آن حرف میزنند بحرف خزف را در جنب لآلی غلطان جلوه میدهند بتجاهل
آنچه عنایت نموده بودند همه بیت غزل بود که اگر آنرا با رسال قطعه مذیل میساختند بیشتر سبب تقطیع
بر دوش شاهد تمنای مرقع پوشان کسوت اخلاص میگردید زیاده چه نویسد مرسله که بسید
مفید التماس تقصیر عصاران نموده بود نوشته است پیوسته مصباح بدایت و داد

سدید و سراج منیر افاضت و ارشاد مفید در مشکوة خاطر شریف مشعله افروز و محفل ضمیر گرامی از لمعات
قبسات فیوض الهیه و اشراقات شمع الیقین تاییدات غیر متناهیه ضیاء اندوز باد و بعد از نشر اضواء
دعای پرپایه و شکر بهای شمع خانه خلقت شما مشهود رای فضایل پرسیدار و که چراغ
شبستان وداد اعنی مکتوب مودت مبنیاد که بفتیله قلم و روغن مداد افروخته شده بود روشنی بخش
سراچه محبت و اتحاد گردید و شرحیکه مشتمل بر عجز و جرایم جماعت عصاران استراباد که بلطف و کیل
حیف و میل قرار داده بود از مضمون اوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین و زنوا بالقسطاس المستقیم
تجاوز ورزیده اند نگاشته کلک اظهار شده بود چون با در اینولا جمعی از عجزه از تقلب انگروه
تظلم آغاز شمع آسا با دیده گریان زبان آتش فشان شکوه دراز کرده اند از آنجا که عصاران مزبور
چراغ انصاف را خاموش و منطوق ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا
کالوهم او وزنوهم یخسرون را فراموش کرده اند بایست بنا باز خواست ایمنی از عظام
سمانیه ایشان روغن انتقام کشیده مغز سرشان را فتیله فتیله ساخته چراغ از دماغشان بر
آورده لیکن ایندفعه حسب الالتماس خدام کرام پروانه بخشش بایشان داده التزام باز
خواسته اند که چنانکه من بعد احدی از اینجماعت در مباشرت روغن مداهنه تخسیر و یا در ترازو میزان
تقصیر بنا شمع آسا تیغ تنبیه سر خود را در قدم دیده کشتنی و سوختنی باشند و گردن زدنی
طریقه انیقه آنکه پیوسته نبراس وداد و مقباس اتحاد را بروغن مداد روشن و مصباح قلم را
در بزم محبت پرتو افکن داشته مهمات را اعلام نموده باشند رقعه که بمجنای قلندر نوشته
شده شوق صحبت شریف منه حد گوشه نشین و مجرد خلوت گزین تاجدار اقلیم فنا و صاحب

لوای عرصهٔ وفا جلالی کشور تجرید و قلندر دارالملک تفرید پیاده دیار درویشی و داغدار تکیهٔ درویشی و سیاح
بحار ناسوت و سیاح فضای لاهوت مرشد طریق حقیقت و پیر تکیهٔ طریقت صاف ضمیری که در صفای باطن
با صبح صادق از یک پستان شیر خورده و عارف فطرتی که ابدال بهار انور در دایرهٔ چرخ اخضر از کاسهٔ کشکول همتش
افاضهٔ فیض دریوزه کرده پسندیده مشربی که از مشرب صحبتش غنی و درویش الذت هذا عذب فرات حاصلست
و صاحب طریقتی که از حب تنباخت ترجیع بند معرفتش عارفان را بمعارف راه و بیراه کامل و قامت مالش
بکسوت نفیسه فخری آراسته و هیولای تجردش از اعراض بکل پیراسته صورت ظاهرش معنی ملی
من اسلم وجهه لله فهو محسن قرین و ظاهر و باطنش مظهران رحمة الله قریب من المحسنین اعنی شاه
فقرا میرزای محسنا نه سجده بیست که شمهٔ از آن ذکر تواند شد از آنجا که خلوت باطن اشراق
سامی از انوار تجلیات اسرار غیب و شهود لمعه پذیر و ضمیر حقیقت تخمیر گرامی در عالم وحدت و ... از
خبایای قلوب احبای وحدت گزین واقف و خبیر است حقیقت حال را محتاج بذکر بیان ندانسته
رجوع بوجدان ذهن صافی سرشت نموده هر چند که در نظر طبع شریف اشراق اشرفی مصداق
ما هذا الا بالطلاء و در نظر فطرت دل آگاه عفت دارای زمین مطبق و اطلس نجوم آسمانی سپهر بی بها و زر بهاست
لیکن بجهت خالی نبودن رقعه پنجاه عدد اشرفی و دو توب شال سبز کرمانی برسم هدیه و برگ سبز ارسال
حضور گرامی نمود مرجو اینکه در معرض قبول اعتراف طبع نقاد درآمده چشم از حقارت آنها پوشیده دارند
عریضه که در مبادی حال در تهنیت تسخیر اصفهان بخدمت اقدس نوشته بذروهٔ
عرض میرساند که چون دست شوکت بتدبیر ملک آرا آرایش جهان آرا علت و برق شمشیر جانستانش
آتش افروز خرمن صبر و توان دشمن ملک و ملت باد و صاحب دولتیکه لذت زخم خنجرش گلوسوز

(اعدای)

اعدای دون و ماهیچه لوای طالعش رسان رایت زرین آفتاب خیره ساز دیده خفاش طبعان سیاه
اندرون بوده از آب تیغ آتشبار خاک مذلت بروی دشمنان باد پیما باشد دعای بقای عمر و اقبالش
بر خاص و عام و شکر دولتش بر عموم و جمهور انام واجب میباشد لهذا بنده اخلاص نژاد با تمامی اهل
استرآباد در گاه و بیگاه از درگاه احدیت مسئلت دوام دولت و ایام عمر شریف قیام و باقدام
جبین بطی مراحل دعاگوئی اقدام و ورزند تخصیص در این اوان خجسته و زمان فرخنده که بمعاضدت جنود
تائیدات لایزالی و لشگر کشی و دشمن کشی نواب مستطاب عالی فتح دارالملک اصفهان میسر و کلید تدبیر و سعی
بندگان نواب مفتاح قلاع مملکت گشائی هر کشور و شهر گشته و نقد ملت محمدی که در بازار جهان کاسد شده
بود در رواج طلای دست فشار گشته و اورنگ سلطنت و جهانبانی که پای فرسودهٔ اعدای سرکش شده بود
سرکوب چرخ برین بر آمده الحمد لله ثم الحمد لله که مجدداً آفتاب وجود قبلهٔ حقیقی بر عرصهٔ ملک موروثی
تافت و بکوری چشم کوتاه بینان خاک اصفهان از تاثیر قدوم میمنت لزوم والا در نظرها حکم سرمه صفاهانی
یافت در اینصورت فراموش کردن حق اینگونه احسان کجا رواست و خاموش گشتن از شکر مروج ملت
از دست رفته در کدام مذهب سزا امید که دائماً کشورگشائی عرصهٔ دولت و اقبال و سپه آرائی
معارک نصرت و اجلال باشند مکتوبی که بمیرزا طوفان شاعر نوشته حضرت انوری رای
صایب ضمیر کلیم کلام سلیم النفس زلالی مشرب عرفی عرفان مکتبی شاکر قدسی طینت هلالی شهرت اهلی
باریافتهٔ بزم حضور شاهی مقرب بساط خاقانی میرزا طوفان از لطف الهی حافظ و شامل بوده سالها
خاقان و خاصه باشان و شوکت باشند پس الغزل دیوان نظیری اعنی قصیدهٔ منظومهٔ آن سلیمان فطرت
بامکتوب مسعود در ساعت سعیدی رسید الحق جوشش صفای معانیش در دریای لطافت طوفان نموده و

(سخنان)

سخنان حسابش و رسیدن سخنگوی گوی نزهت از سخنان حسابش بوده ناظم سلک گوهر اگر منظومات خود را
بارین نظم سنجد سر خود را بر سنگ میزند و اگر انوری نیر انور را مطالع دلفروزش بمعارضه در طلوع خود را
رسوای آفاق میکند مضامین غزل بندیش که پرورده صد طبع نامیست همه در یتیمیت و اطفال نورسیده
معانیش که زاده فکر گرامیست از ارضاع اصلاح عنفطیم آنچه گفته اند بسیار خوب و همه دلکش و
مرغوب انشاءالله تعالی سایه اعلیحضرت ممدوح بر سر مادح و زمره اخلاص کیشان پاینده باد رقم که میرزا
محمد زکی شیخ الاسلام اصفهان نوشته انکه علامی فهامی مولانا میرزا محمد زکی بداند
مکتوبیکه بانضمام دو لوله دعا ابدی پیوند مسمت وصول یافته تتمیه بازوی نصرت و تیمیه اکلیل دولت
گردید در این اوان فیروزنشان که بتوفیق ایزد منان تسخیر هرات و جبهه همت والا بود ذوالفقار خان
ابدالی اعلای لوای استبداد و بمضمون الغریق یتشبث بکل حشیش از حسین غلیجای و افاغنه قندهار
استمداد نموده حسین مزبور بمصداق استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضربدست غازیان را
فراموش و از قندهار استرکات چند و جیوش کرده ببغاد بنگه صید را چون اجل آید بسوی
صیاد رود بامداد ذوالفقار خان آمده که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ فولاد پیکر بیمور
طالع غازیان که جوهر فیه بأس شدید و منافع للناس از آن پیدا و تصویرش در عالم وهم
چاک افکن قلوب لهای اعداست جان بدر کرده که بامشتی خاک را بر سیلاب و باشاخ خس سد
گذر بر آفتاب بندد از آنجا که همیشه تایید حضرت داور مقدمة الجیش موکب قیامت اثر و فتح
و ظفر طلیعه لشکر صفیر شکار و غضنفر و مضمون کریمه وایده بجنود لم تروها سپاه غیبی پیشرو
جیوش اقبال سروش و انتم الاعلون و الله معکم و لن یترکم اعمالکم با پهنای منهیات لاریبی سا

افروز خاطر حقیقت مآل بوده آمدن آن هر دو برگشته بخت را دلیل آمد کار و آمده بدام افتاده را
صید دلیران شیر شکار دانسته بهمراهی وفور عنایت سبحانی با افواج قاهره ظفر مناقب کتائب
لما جردوا السیف فهرهم بصیر بها الدهر المشوم کتائب فی کل بخالق جرد و کل کرده باذن سلطان
اقلیم ولایت و ارتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثنا کوس قیامت غریو رزم ساری
بلند آوازه و لوای کشورگشا شیر افکن را ساخته از ارض اقدس حرکت واقعشده تا چون این لشکر
کشی و جنگجویی و سپه آرائی و جهانپویی را اجزای امر داعی نیست که شمع جهان افروز دین مصطفوی
بهواداری مشکوة حمایت ایزدی از صرصر فتن مصون و کافه خلایق که بهین ودیعه خالق اند از لطاو
قهرمان اعادی مامون بوده کار ممالک صحت مزاج و نقد ملت حقه در عرصه گیتی رواج یابد بر
فرازندگان علم علم که سالکان مسالک مسلمانی و طلبه رضای سبحانی اند لازمست که چنانکه
شکرها بذل جان و ارباب مکنت بصرف مال در راه دین مبین ذخیره اندوز سعادت میباشند ایشان نیز
بقدر قوت و توان دست اعانت بلند و بهمراهی کردن فوج چیره دست و دعا که لشکر خصم فکن
و سپاه دشمن شکن را بهتر از آن مددی نیست امداد و یار غازیان نصرت پیوند بنا فی الواقع همیشه
گشایش ابواب فتوح بعد از تفضلات خداوند بدستیار دعای اتقیا میسر و برکات انفاس میمنت
اساس آنفرقه حق شناس اسباب فتح و ظفر در پیشگاه حصول جلوه گر بوده است میباید که آن فضایل
مآب در ایام و لیالی متبرکه تمامی فضلای ذیشان و صلحا و دیگر ایشان را که در معرکه جهاد نفس سپر و بر را
مربع و دراعه عبادت و اسلحه زهد و صلاح آراسته جوشن دعای خیر بساط حرز دافع تیر قضا و جنه دافع
سهام بلا واقع میباشند و سهم اللیل آه ایشان در ظلمت شب از سپر نه قبه سپهر ترسی گذشته بر هدف

مراد کار گر آید باشاره حزب تسخیر بنیاد و گرد اعدا را با میر سنان و بقا موسی قدرت زورق کشتی
سنگ سگان طمطام حادثات را از گرداب سرگشتگی میرهاند از دم سیفی ایشان سیف مسلول خصم را چون
ید مسلول اثر نباشد و بی غبقلام ثمت ایشان ایام حیات عدوی عدو کیش اختتام نیابد در جوامع
و جمعات جمع و در صباح و مسا توسل با دعیه اجابت سمات جسته و قدح دعا را از شراب طهور دعا
لبریز ساخته بختم سوره و آیات طیبات فرقانی که مصباح متهجدان صوامع لاهوت و مفتاح کنز العرش
ملکوتست طریق استفتاح پویند شاهدان ضمیر قریش افغان را تأیید خدا و قوت سرپنجه دعا از طاق
هستی بر اندازد و خاک عرصه ایران را با آب شمشیر آبدار آن هوا خواهان از لوث وجود اعدا پاک
سازند رقم مبارک در خصوص خلع سلطنت از طهماسب میرزا و تفویض امر
مزبور به پسرش شاه عباس ثالث میرزا محمد رضا متولی مشهد مقدس نوشته
عالیجاه سلالة الاطبا میرزا محمد رضا متولی و کلانتر و اعزه و اهالی و اعیان مشهد مقدس بتوفیقات
الهی موفق و بتوجهات خاطر عاطر مستوثق بوده بدانند که در این مدت فرمانروائی ایران بذات شریف
نواب کامیاب طهماسب میرزا اختصاص داشت هر روز امری حادث و مصلحت سنجی کارگذاران
آن دولت سنوح حادثه را باعث میگشت که مردم خواب راحت در خواب نمیدیدند و از میزان
عدالت ایشان غیر بار گران زحمت نمیکشیدند صغیر و کبیر از شاخسار اقبال ایشان بجای گل دست
حسرت بسر میزدند و برنا و پیر از خوان احسان ایشان بجای نواله خون جگر میخوردند لهذا بمفاد
تلک الایام نداولها بین الناس مصلحت در کنگاش عظمای قزلباش و رؤسای ایلات فرقه حق
نداشتن خلع خلعت سلطنت پادشاهی از قامت اقبال نواب سابق الذکر گشته امر سلطنت

و پادشاهی و شغل فرماندهی شهنشاهی بلاد عراق و فارس و آذربایجان بدستوریکه با نواب سابق الالقاب
بود بحضرت گردون مهد فیروز عهد سکندر بخت آسمان تخت مظهر فحوای و آتیناه الحکم صبیا و مظهر اکرمیه
و رفعناه مکانا علیا ملک و ملت را وارث سلطان بن سلطان شاه عباس ثالث خلد الله ملکه و صانه
عن الحوادث مقرر یافته روس منابر و وجوه دنانیر در ممالک محروسه سلطانی باسم سامی و نام نامی
قرة باصره کشورستانی و غره ناصیه جهانبانی آرایش پذیرفت و ارض اقدس بجهة گشت و توقف
نواب سابق الذکر معین گشته فلان و فلان در خدمت حضرتش مامور شدند باید مضمون رقم مطاع را
در مجمع عام گوشزد دور و نزدیک و ترک و تاجیک ساخته وضیع و شریف را از انتظام مستبشر و بالطاف
الهی مستظهر سازند ایضا رقم میرزا محمد رضای رضوی متولی بفرمان والا نوشته شده
آنکه میرزا رضای رضوی بالقابه بعنایات سبحانی موفق و بعواطف بیکران خاطر عاطر مستوثق بوده بدانند
که در اینوقت بعنایت الهی سطوات مجاهدین لرزه افکن قالب قلوب بدکیشان و از تاب التهاب توپهای
آتش دم تهای محرقه قرین کالبد بداندیشان گشته سیف بسالت غازیان مسلول و فرق عادی فوق سنان
بعضی از جانبازان معسکر ظفر اثر که از برای مردن در رکاب والا زنده اند گاهی ناخوش مزاج و بطبیب
احتیاج و وسیله علاج میگردند هر چند که التهاب دل دلیران جز بگرفتن خون خصمان فرو نمی نشیند و استسقای
تشنگان جز بخون آشامی تسکین نمی پذیرد اما چون نزد ظاهر بینان عالم صورت و بدیهی طلبان جهان
عرض حضور طبیب از اسباب حفظ الصحت و ازاله مرض است و قطع نظر از همین نسخه که در مطب طب
امیه کار فیض آثار انجام یابد در مزاج هدایان عالم امکان حکم شربت دینار و مادة الحیوة خواهد بود
لهذا بوصول رقم شریف مساوی فلان مبلغ از وجوهات آستانه مقدسه برای تدارک ادویه تسلیم کنند

ارز اطبای آنسرکار نموده اورا باستعجال روانهٔ اردوی نمایند معلاً که بقانون طبابت مشغول نموده باشند

رقم همیون بنام نایب السلطنه تبریز نوشته انکه نایب السلطنه تبریز بعواطف بیکران

و توجهات بیپایان خاطر خالی عز اختصاص یافته بداند از آنجا که خلع و تفویض سلطنت و جهانبانی مصداق

تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بر دو قبول قهرمان ازل منوط و تغییر و تبدیل شغل جلیل

پادشاهی بمفاد تعز من تشاء و تذل من تشاء بحکمت اندیشی شاهنشاه لم یزل مربوط میباشد در این اوان سعادت

نشان بمقتضای و تلک الایام نداولها مصلحت سنجی کارگذاران تقدیر اورنگ سلطنت و حکمرانی

و سریر فرمانروائی و جهانبانی بوجود اقدس اعلیحضرت گردون مهد خجسته عهد فیروز بخت مظهر آثار روا نماد

الحکم صبیاً و مظهر آیات و رفعناه مکاناً علیاً اگر چه شخص مقدسش در کودکی چون طفل عین جنبش که دیده

وراست و وجود عدالتش در بدو کار مانند مهر انور گرم جهانداری و مملکت پروری اعنی انتظام ملک

و ملت را باعث و کشور دین و دولت را وارث شاه عباس ثالث صان الله عمره و دولته عن الحوادث

آرایش پذیرفته روس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و اسم سامی آنغرهٔ ناصیهٔ جهانداری و قرهٔ باصرهٔ

شهریاری زینت گرفته خلاع فاخرهٔ آفتاب مثال با آنعالیشان و سرکردگان نصرت نشان و

با سکهٔ مبارکه ارسال شد میباید که حکم همیون و خلاع خورشید نمون را بائین تمام استقبال و

خلعت را پیرایهٔ بر دوش عتبار و رقم اشرف را زینت تارک افتخار ساخته موافق ضابطه و دستور

مجلس جشن و سرور آراسته خلاع سرکردگان را بایشان تسلیم و در ازای این عطیه سجدات ایزدی

تقدیم نموده سکه نامیرا در دار الضرب تبریز نقش جبین طلا و نقره سازند و نقاره شادمانی

بلند آوازه و خاطر خاص و عام را از این مژده دلپذیر قرین مسرت بی اندازه کرده حکم والا را

تفویض اگذاردن

قهرمان کمارسفرها

سررشته بابسته شده

باطراف ممالک آذربایجان فرستد رقمی که در خصوص عریضهٔ ملا محسن مدرس هزار

جریب نوشته انکه ملا محسن مدرس مدرسه هزار جریب از اقتباس عنایات جدید و توجهات خاطر

عالی اقتباس انوار امیدواری نموده بداند که عریضه محل الفضیلت پناه پیام معانی اخلاص و تمحیض

مطول حسن اعتقاد و اختصاص او نموده ذریعهٔ تمهید شرایط الطاف درجه کافی و وسیلهٔ تکمیل اشفاق بهیج و افی

گردید شغل تدریس را که ماکان درباره ایشان ممضی داشتیم اما استدعای حق التدریس گنجایش نداشت زیرا

که وظیفهٔ ایشان در دعاگوئی و نیکو سپاسی و ذخیرهٔ دنیا و زاد معاد ایشان نقد محصل و جامع عبادت

دار امثال آنفضایل مآب که عارف بحقایق و واقف دقایق میباشند پسندیده آنست که خالصاً

لوجه الله در حجرهٔ مدرسه آیات قال و نشر اضواء مصابیح افضال قیام نمایند و از حدایق الحقایق معارف

و ریاض الانس عوارف ترویح محافل قلوب انام و تنویر شبستان ضمایر خاص و عام نموده در ازای

انتشار علوم دینیه طالب احکام دنیویه نباشند بمفاد من سلکم وجهه لله فهو محسن معنی بصورت تطابق

و اسم بمسمی موافق و باطن بظاهر مطابق داشته باشد فرمانی به محمد حسینخان ایلچی نوشته

عالیجاه محمد حسینخان بالقابه بداند که شرحیکه در باب مقدمهٔ ابدالی و روانه ساختن کسان خود نزد آن طایفه

از خرد خالی برای اصلاح بعضی مواد و رفع نزاع و فساد نگاشته خامهٔ اظهار ساخته بود دیدند اگر چه قبل از ورود

موی الیهم بمفاد کریمهٔ ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن آن

طایفه را براه اطاعت ارشاد و ترغیب بقبول متابعت و انقیاد نموده بودیم لیکن اینیدفعه نیز فرستادگان

آنعالیجاه را برای اتمام حجت روانه هرات ساختیم که ادای سفارشات و تبلیغ مضمون نگارشات

آنعالیجاه نمایند بعد از مراجعت معلوم شد که بمفاد و ما ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم بر زبان

ترویج خوشحال و شادمان کردن

قولاله قولاً لیناً با آنطایفه سخن گفتن بسر انگشت نرم سنگ سفتن است آنجماعت نه با آنطایفه در مقام

احلاصند و نه با آنعالیجاه در تشیید مواد اختصاص یحلفون لکم انهم منکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون

و از گلزار عنای احوال آنگروه آثار دو رنگی واضح و از آئینه حال ایشان صورت نفاق و عکس شقاق

ظاهر و لایحت و ما وجدنا لاکثرهم من عهد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون اگرچه آثار

مکر و حیل ایشان از ناصیه حال آنفرقه پیداست لیکن و ما یمکرون الا بانفسهم انهم یکیدون کیدا و همانان

طایفه دور از حزم را اجل نزدیک و بمفاد اذا جائت الحین حارت العین دیده بصیرت تیره و تاریک

گشته که مضمون کمثل العنکبوت اتخذت بیتا حصار قلعه را مأمن و سرکشی را دستمایه رفع محن دانسته اند

بلی اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له از آنجا که بر خصوص باقیه گان مفاد نرفع درجات من نشاء و بفحوای

کلکم راع و کلکم مسئولون عن رعیته لازمست که در صیانت حال و پاس احوال خلایق کوشیده از

شبیه غوغا طلبان هنگامه عناد و فتنه انگیزان طریق یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد طرفة

العینی دیده نپوشیده از اطاعت کیشان بحکم و ان جنحوا للسلم فاجنح لها رفع حیف و رفنده و مرده

مصداق فان لم یعتزلوکم و یلقوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقفتموهم سل

سیف نمایند اینجا نیز از فرقه ابدالی الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان

یوصل و یفسدون فی الارض بجز اطاعت منظور دیگر و از کشیدن سد سدید شمشیر تیز بر روی آن

جماعت بغیر از تسدید راه یاجوج فساد امر ملحوظ نیست لیکن ایشان میخواهند که بمحض حرف رفع

این امر شگرف کرده باز احادۀ عادت قدیم نمایند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم هرچند معلوم است که اطوار

آنگروه غدار نامرضی طبع آن ضدیق صدق اشعار است و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون اما

بنا بر حکم و لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون از آن رهگذر خلیجانی بخاطر راه ندهید که انشاءالله

تعالی و خامت آن کار عنقریب بروزگار آنطایفه عاید خواهد گشت در اینصورت آنعالیجاه اعانت و

یاری ایشان را هم منافی رضای باری و هم مخالف شیوه حق گزینی و صدق اشعار خواهند دانست

که بحول و قوه الهی قطع کار آنطایفه حواله بدم شمشیر تیز و طیور ارواح ایشان صید چنگال شهباز تیغ خونریز

خواهد بود و سایر امور رجوع بتقریر فرستادگان مزبور است که در انجمن حضور مذکور خواهند ساخت

فرمانیکه در مقام عتاب بوزیر هرات نوشته شده انکه امیر مهراب بیگ وزیر

هرات بداند که در اینوقت بعرض رسید که آن وزارت پناه در قلعه هرات طرح عمارات عالیه و قهوه خانه

و خلوتسرا و حرم سرا ریخته اند و املاک مستغلات براه انداخته چنانکه تدبیر او عرصه را بدشمن تنگ کرده

همچنان وسعت دستگاه او عرصه را بر اهل قلعه تنگ کرده و کلای عالی نواب همیون ما که در عاریت سرای

دهر در هر ملک و شهر رتبه سروری داریم همیشه خانه بر دوش و از ساغر صهبای رنج و محنت خونابه

نوش آنوزارت پناه که از ادنی چاکران اینخاندانست با وصف آنکه او را بهیچ جهتی در تسخیر آب

و گل آندیار نیست بچه جهت ریشه تصرف در خاک آنسرزمین فرو برده و راه و رسم خدمت را فراموش

کرده آنکه ادعای قدمت خدمت میکند او را چه قدمگیری میباید قدمگیری او و حکم خرخانه طلب دارد

که بمصرفش حمل همه و آبست اگر متحمل این بار و بهمین ضرب و شتم فرمان بردار شد مشت خس بی آخور

او ریخته شود و الا گردن او عرصه شمشیر امتحان خواهد شد و در اینمدت بغیر از آنکه مشغول خود سازی

بوده گاهی بر سم تفنن نموده دیگر چه کار کرده است همچنانکه ناخوشی فیما بین آنعالیجاهان سردار

قندهار و بگلربگی هرات فتنه ایست که اینو به سعی او کشیده و انتشار تها شراره ایست که از اتفاق

دو برجند او ظاهر گردیده بهر حال مقرر فرمودیم که عالیجاهان مشار الیهما عمارت جدیده و حمام و ملکی
که آنوزارت پناه در دار السلطنه هرات و توابع تحصیل کرده بجهت دیوانی ضبط و خانه که برای سکنای
او کافی باشد تصرف او دهند میباید که بهمان خانه محقر و سامان مختصر اکتفا کرده بساط بزرگیرا
که درچیده فرو چیند و اوقات را که صرف رنگینی اوضاع و تحصیل عقار و ضیاع کرده صرف خدمت
این دولت نماید که بحول و قوه یزدانی ما دمیکه تنور این دولت افروخته است نان جفاکیشان
شاهراه شاهی پوخته احتیاج بخریدن ملک و بستان ندارد رقمیکه در خصوص آزاد
کردن یکی از غلامان همیونی نوشته چون بمیامن مراحم داور بنده پرور و برکات
انتساب بخاندان خیر البشر علیه صلوات الله الملک الاکبر در این سده سنیه مبانی سلاطین را رتبه
بندگی و بندگان را رتبه سلطانی و خورد و بزرگ جهان را داغ عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیئ نقش
ناصیه و عموم جهانیان حلقه غلامی این درگاه را آویزه گوش جان ساخته اند و کافه عباد طوق
بندگی این آستان گردن آزادگی افراخته بمضمون صدق مشحون من اعتق مؤمنا اعتق الله
العزیز الجبار بکل عضو عضوا من النار اعتاق اعناق بندگان موجب آزادی کونین و مکفر
ذنوب و معاصی و رفع رقیت از رقبات سلسله عباد باعث رستگاری یوم یوخذ الناس بالنواصی
میباشد ما نیز بر ذمت همت خسروانه لازم ساختیم و همیشه طالب رضای مولای حق و جویای
خشنودی مالک الرقاب مطلق بوده قید بندگیرا از گردن بندگان بر داریم و اینمعنی را در درگاه
پادشاه حقیقی سرخط آزادی خود شماریم بنابراین قربة الی الله تعالی و کفارة للذنوب و الخطایا
فلان نام غلام سرکار خاصه شریفه را در سلک احرار انتظام و در زمره آزادکردگان

(مراحم)

مراحم خسروی ما داو مقام داده توسن نفس او را مطلق العنان فرمودیم من بعد بندگان آستان
دوستان نواز و غلامان درگاه آسمان طراز او را بر وجه محرر رسید سته از مضمون فرمان واجب الاذعان
تخلف نورزند صورت مراسله که در خصوص رسیدن هزار عدد اشرفی
و یکعدد ساعت بخاقان روم نوشته و فرستاده است مخلص بریا معروض
رای آفتاب ضیا و ممالک آرا میدارد که در حالتیکه طره شاهد ضمیر از شکنج شکنجه حوادث زمان مانند
جعد مشکین مویان خطا و ختن گرد غم گرفته و آئینه طبع اخلاص مسیر از غبار افشانی سپهر نفاق پیشه و گرد
انگیزی حرکات چرخ غدار اندیشه چون صفحه عارض نوخطان از بس زنگ الم پذیرفته بود از مین سعادت
اختری درخشان گشت که کوکب بهانی از فروغ عبار اتش عمیصار اچشم روشنی گفت و از ظرافت
دانی و بنده نوازی مرغوله موی صبیح الوجه خرامان گردید که عارض تابان چگل از حسرت شکفتگی زخسارش
چون گل در خون جهت یعنی رقیمه اشفاق مشحون و عنایت نامه التفات مضمون که نامزد این بنده اخلاص
شده بود شرف وصول بخشیده اسباب مباهات و سرمایه قامت مرام را پیرایه گردید و موازی هزار عدد
اشرفی مسکوک انجم درخش که از خزانه جود آسمان فسحت اعلیحضرت سکندر شوکت دارا درایت قهرمان
معموره ارض بالطول و العرض مظهر مصدوقه انا جعلناک خلیفة فی الارض سلطان البرین و خاقان
البحرین ثانی ذو القرنین پادشاه اسلام پناه جم وقار شاهنشاه ظل الله سلیمان اقتدار لا زالت بنود
احکامه العالیه راسخة فی الاقطار و الامصار موهبت و احسان شده بود با یکعدد ساعت طلائی مجوهر که بدیعه
پادشاه طبع والا از سرکار رعاطفت مدار عالی ابدی با قیه بود بوساطت حضرت وزیر مکرم و دستور
الاعظم حاج احمد پاشا والی بغداد واصل گشت از تاثیر اکسیر عطیه بهیه خدیوانه نقد مزیف وجود این

(موجود)

موجود در دار العیار هستی همقدر طلای احمر و ذره پروریهای آفتاب آفاق تاب مرحمت خسروانه در بارهٔ بنده
چون مهر انور سکه بزرگی دیده و از هدیهٔ سنیهٔ آصفانه که طعنه بر ساعت سعد میزد دل اخلاص منزل در فضای سینه
از فرط نشاط رقاص گردید عقرب نوایب از غیرت آن مانند مار بر خود پیچید و زبان مدحت بیان از عین
محبوبیت باعث ساعت شکرگذاری این نوع الطاف عظمی پرداخت و از این موهبت بدیع فرق افتخار بر چرخ دوار
افراخت ان شاء الله تعالی چندانکه صرهٔ فلک را نقود کامل عیار کواکب مشحون و درر دراری و لالی ثوابت
در مخازن سپهر مخزون و ساعت ادوار زمان بدقایق و ثوانی منوط و چرخ گردان بزنجیر کهکشان مربوط است
کلید خزاین ارکان جهان و مقالید کشور عرصهٔ امکان در ید قدرت و قبضهٔ ملکت شاهنشاه ظل الله و خلیفهٔ اسلام پناه
بوده و ایام سعادت و اقبال بندگان عالی بساعت قیام و قیام ساعت پیوسته باد بموجب امر واجب الاذعان
همیون عالیجاه مصطفی قلیخان رفع غایلهٔ کلفت و تمهید رسم الفت ده در دار السلام بغداد از سایه گزینان
قصر قصور آن دولت ابد مبانی و کام یابان نعم مهنای سلطانی ابوده ان شاء الله بر وفق مراضی اولیای نعم اتمام
و تکمیل امر سعادت و تشیید اساس مسالمت مستلزم آنچه بر بشاره مساعی مشکوره بظهور خواهد آورد مراسله
که بخواندگار روم نوشته برای جهان آرای مقدس مخفی نخواهد بود که سه چهار مملکت معلوم
الحدود و سلاطین اسلام اختصاص دارد که عبارت از روم و ایران و هند و ترکستان باشد و از آنجمله ایران
در تصرف سلاطین ترکمان بود چنانکه در تواریخ مذکور است و حدود دستور که فیمابین خاقان
مغفور امیر تیمور و اجداد حضرت مکین آشیان پادشاه اسلام پناه قرار یافته بود و معلوم میباشد بعد از انکه قضای
تقدیر سلطنت ایران بسلسلهٔ صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله با توابع بتصرف سلاطین ازبک
و کابل بتصرف سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان و غیره بتصرف دولت

عثمانیه در آمده چنانکه بطون سیر و تواریخ بآن مشحون است و اصل ایران متصرف فیه سلسلهٔ صفویه بود و در مغان
که بتائید الهی جلوس این صداقت نشان بر اورنگ ایران دا قمشده مینوی و معهود ضمیر گشت که ان شاء الله
ممالک موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است انتزاع و استرداد شود سوای ممالک متصرف فیه
روم که اولا آنحضرت را بقبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم و هرگاه صورت حصول یابد فبها المطلوب و
چون غرض اصلی نظم سررشتهٔ اینست البته در باب مواد مضایقه نخواهد شد ملک و مملکت را
فیمابین تغایر و جدائی نخواهند داشت و ضرور نیست که در عالم اتحاد مذهب باظهار آن امر پردازیم
و چنانکه مقرون بقبول نگردد مکنون بال را گذاشته لوحهٔ اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری توقع
چنان داشتیم که امور خمسه چون متضمن صلاح حال مسلمین بود و آنحضرت نیز خلیفهٔ اسلام بودند بر وجه اتم
و اکمل فیصل یابد آن خود در عقدهٔ امتناع ماند چون در میان دور و نزدیک حرفی گفته ایم و دو اسمی
داغستان نیز سه پسر خود را با دو نفر دختر برسم پیشکش بدرگاه معلا فرستاده و امر داغستان انچنان
کاری نیست که مانع نهضت موکب همایون باشد ان شاء الله تعالی بطلب حرف خود عازم روم و متوجه
آن مرز و بوم میباشیم و امور خمسه را بعلاوه ولایات مذکوره از خداوند عالم میخواهم امیدواریم که ان شاء الله
بعد از ورود بآن سرزمین در عالم مهمان نوازی از طرف قرین الشرف آن دولت علیه نیز امور معهوده
دریغ نگردد و از این دولت خداداد نسبت بان شوکت قوی بنیاد آنچه مراسم اعانت و امداد و
شرایط اتفاق و اتحاد باشد بتقدیم رسد هر چند که بر این نیازمند تحقق تمام دارد که انجام این
امور خیر فرجام مرضی طبع مقدس میباشد و خاطر گردی بی مآثر و الا مخزن وحی و الهام و سر انگشت
خاطر مهر تنویر همایون از چهرهٔ جراید عقل و ادب پرده بر انداز حجب شبهه و ابهامست و لیکن

معلوم است بعضی از اشخاص که متکفل امور خلافت میباشند نظر براینکه زحمت نکشیده اند قدر
عافیت دولت نمیدانند و آباء کرام آنحضرت مدتها متحمل متاعب عهد و میثاق گشته
اساس آن دولت ابد پیوند استحکام داده اند توقع آنست که آنحضرت بمقتضای کیاست
ذاتی تفریق یکنواز بدخواه کرده خود بسعادت متوجه تتمیم و ختام این مطلب شوند که اینچند قطعه
زمین در جنب وسعت همت و فسحت مملکت آنحضرت حکم قطرهٔ در جنب دریا و سها در برابر
خورشید عالم آرا دارد و هرگاه باقتضای مکارم پادشاهانه تمشیت اینکار مقصود خاطر
مقدس باشد حدی از طرف باهر النور قاآنی مأمور و وارد حضور گشته طی مقدمات نماید والا
در عالم دوستی پیش از وقت قصارای عزم را با آنحضرت و مشتری سعادت اعلام کردیم که انشاء الله
بعنایت الهی وارد آنحدود و برادرانه در آن سرزمین طی گفتگو خواهیم کرد صورت مراسله
که بوزیر روم نوشته بعد از تبلیغ دعا مشهود رای وزارت پیرا میدارد که مکتوب مودت
اسلوب گرامی سمت وصول پذیرفت در سنه و افواج صنوف صفا از قرار تقریر عالیجاه حاجی خان ایلچی
بوضوح پیوست که آن عالیجاه بصفت هوش و آگاهی و بصفت صلاح اندیشی و دولتخواهی اتصاف و
اشتهار دارد و دیدار از همین معنی کمال شکرگذاری و مسرت حاصل گردید که الحمد لله مقالید حل و عقد امور آن دولت
علیه مفوض بکف کفایت چنان وزیر صائب رای و مشیر مملکت آرائی شده که درباب دو مادهٔ از مواد خمسه مسطوره که
جناب فضیلت انتساب افضل الفضلاء و المجتهدین شیخ الاسلام و المسلمین اصاله کرده بودند از نوشته جناب ایشان حضرت ... معلوم گردید که
بیشتر موجب بهجت گشت که با وصف اینکه در نزد اهل شرع و عرف اهل جمهور انام سمت وضوح و تحقق دارد که در زمان
حضرت رسالت پناهی بعضی مذاهب نبوده بعد از زمان سلاطین عصر بسبب شیوع اختلاف در میان امت برای رفع نزاع و فساد

بنای تقلید را بر چهار مذهب گذاشته اند معهذا در آن اوان مادهٔ فساد آنقدر شدت نداشت حالا
خصومت فیمابین امت نبویه بمراتب شدت و اذیت و اسرای مسلمانان بکفار بیع و شری میشود در این
امر که متضمن مصلحت انام و خیریت حال اهل اسلامست چرا باید مضایقه شود الحمد لله که آنوزیر
صائب رای واقف صلاح و فساد هر امری میباشد خود انصاف دهند که کجا رواست اهل اسلام
یکدیگر را فتاده کفار در میانه فرصت جسته باشند و باسر و نهب بلاد مسلمین دست تطاول دراز
کنند و اسرای ایشان در اسواق بیع و شری در کنایس خاج پرست گردند هرگاه برای رفع غائلهٔ
فساد در ازمنهٔ سابقه بنا را بر چهار مذهب توانند گذاشت چرا اکنون بر پنج مذهب گذاشته نشوند
شد چون امر خطیری پیشنهاد دولتین است مقتضای مقام آن بود که وزرای صاحب نام و افندیان
عظام فیمابین آمد و شد نموده متوجه انجام و اختتام آن نمایند و اگر متکفل انجام شوند بهر حال در اینوقت از بار خطیر
خلافت مدار شاه ایلچیان رخصت انصراف یافته بسعادت معاودت نمودند از مضمون مکتوب جناب شیخ الاسلام حقیقت امر بر رای انور منکشف
خواهد شد تا باز از آن وزیر نیکخواه توقع آنست که واسطهٔ اصلاح و باعث انجاح فوز و فلاح گشته نوعی فرمایند که یمن مساعی جمیله
دولتین اسلامی ایشان اینده امر موفق علیهما در دو علیه صورت قبول و حصول یابد و ایقاظ فتنه و فساد فیمابین اهل اسلام گردد شرح
مفوض اظهار مطالب از این طرف شده اما کارگشائی و کارگذاری موقوف بمساعی جمیلهٔ آن والا شانست امر خطیر سهل بنماید
شمرد و شکیک و شبهه در باب آن راه نخواهد داد الحمد لله مراسم نفع و ضرر خیر و شر آگاه میباشند اصلح و اهم آنست که وزیر
معتبری با چند نفر افندی معظم از آن دولت ابد مدت مأمور و وارد ایران گشته در میان گفتگو کرده بنای اینکار را بر وجه بلیغ گذارند
و فتنه را رفع نمایند که موجب نیکنامی دنیا و هم باعث رستگاری عقبی خواهد بود مراسله که راقم الحروف بوزیر روم نوشته
و بعد مشهود میدارد که قبل از اینکه مخلص را یارای موجب اشارهٔ بندگان اقدس که جانها جهانیان فدایش باد مأمور آن

دولت علیه کرده دلالت نموده و سعی وافی نمایند بهمراهی شرایط صلاح اندیشی و خیرخواهی از جانب خدام کرام بعمل آمد و بعد از انصراف از آن دیار قندهار
مساعی جمیله ایشان نیز بعرض اقدس رسید چون در زمان حضرت رسول بنای اسلام بر یک طریقه بود و بعد از آن تا زمان امام اعظم کتابی
در فروع احکام نوشته نشد که جمیع اهل اسلام مقلد طریقه او شده‌اند و بعد از امام اعظم امام مالک نیز کتابی در فروع نوشته در اکثر مسایل
با امام اعظم مخالفت داشت جمعی نیز مقلد طریقه او شدند و بعد امام شافعی نیز کتابی در فروع نوشته و آن نیز مغایر و اختلاف با طریقه
هر دو داشت جمعی هم مقلد او شدند و بعد از آن در اواخر بنی عباس امام احمد بن حنبل ظهور و هم کتابی در فروع نوشته و مخالفت
با سه طریقه سابق داشت جمعی نیز مقلد او شدند و از زمان دولت بنی عباس باعتبار تعدد مجتهدین و اختلاف مقلدین بعضی
از اهل اسلام که مقلد طریقه خاص از طریقه اربعه بوده‌اند در مقام تخطئه و تکفیر بعضی دیگر برآمده فی الجمله نزاع و فتنه در میان فرق اسلام
با نتیجه بهم رسیده بود و آخر الامر باعتبار رفع فساد و جدال خلیفه عصر بتصدیق علمای آن زمان
بنا بر این گذاشته بود که مقلدین اربعه تکفیر بعضی دیگر نکرده همگی را از جماعه اسلام شمرده و هر یک را
در طریقه خود مصاب دانسته چون از ایام ظهور سلسله صفویه الی زمان جلوس میمنت مانوس باعتبار
اختلاف مذهب فتنه و فساد عظمی در میان اهل اسلام بهم رسیده بود که هر یک یکدیگر را نهب
و اسیر و قتل و اسرا در میان خود و کفره بیع و شری نموده‌اند بنا علیه بندگان اقدس بعد
از التزام اهل اسلام که تارک سب و جرح باشند از اعلیحضرت خواندگار خواهش این پنج مطلب نموده
بودند که یکی از آن جمله اینست که ملت جعفری را خامس ملل اربعه دانسته تا رفع غایله فساد بین
العباد گردد و در اینباب رقم مبارک سرافراز آغا ایجناب و وزیر اعظم از موقف اعلا عز
صدور یافته بود که رقم مزبور را مراجعت و در ورود خود بایشان رسانیده و ایشان عریضه بجهت
بندگان اقدس با مضمون نوشته بودند که هیچیک از سلاطین سابق چون خواهش از پادشاه

اسلام نکرده‌اند این تکلیف موقوف باین شده از این طرف آن جناب نواب شاهزاده نصرالله میرزا در جواب عریضه نوشته‌اند
که هرگاه از ایام حضرت رسالت پناه بنای اسلام بر یک طریقه بود چه نحو شد که در ایام بنی عباس که مدتهای مدید
از هجرت گذشته بنای اسلام بر چهار شد استکشاف این مطلب شده جوابی که در این وقت از آن جناب رسید
اینست که فروع ملت جعفری در میان ائمه اربعه جرحا و تعدیلا مذکور نیست و بر ظاهر است که این حرف فروع
سکوت جواب انطباق نمیشود تعالی الله بحمد الله قایم روی زمین و استوانه شرع مبین و خیرخواه کافه
مسلمین میباشد بر ذمه ایشان است اینکه دوستی شان لازم است که آنچه محض حق و حق محض است در دولتین گفتگو
کرده در اصواب امور صواب که متضمن صلاح و متضمن فوز و فلاح است سعی مبلغ مبذول داریم حرف
اعلیحضرت شاهنشاهی اینست که برای رفع فتنه تشدید علما بنای مذهب اسلام در فروع بموجب امر
سلاطین سالفه بر چهار قرار یافته حالا که در میان این فرقه ماده فساد و خصومت یافته‌اند و قویست و اسرای
مسلمانان در میان کفار بیع و شری میشود چه منفعت دارد که بنای احکام فرعیه تقلید در پنج قرار گیرد و کجا روا
که اهل اسلام یکدیگر در افتاده کفار در میانه فرصت جسته باشند نهب و اسیر اموال و اولاد مسلمین اطاله
ید نمایند و اسرای اهل اسلام در اسواق بیع و شری و در کنار پس خارج پرست گردند البته این معنی موجب
خشنودی خدا و مقرون برضای جناب رسول و خلفاء راشدین نخواهد بود و کار بجائی رسید که بسیاری
از امت نبویه در میانه تلف و بر طرف شوند و نهان در این امر مودتی نفاق عظیمه گردد و از آنجا
که پیوسته پایداری بیضه اسلام و صیانت ناموس حضرت سید الانام منظور نظر حقانیت اثر
سامی میباشد اهتمام در اصواب نسبت آنکه آغا ایجناب بتقدیس القاب در اینباب جد و اهتمام نمایند
با اقتضای محامد ذات ملکی صفات بذل و جهد در اینباب لازم شمرده و نوعی فرمایند که برکت سعی

جرح بر فرق کمر شهادت دادن

و اهتمام و همین آن کرده بی احتشام امور معهوده بر وجه سهل و اکمل فیصل یابد که مات فساد و احیای مراسم
وداد فیما بین عباد موجب فوز رستگاری و باعث خشنودی حضرت باری خواهد شد صورت

مراسله که حضرت پادشاه خورشید کلاه روس نوشته است نفایس دعوات

وافیات بهجت قرین و تحف تحیات طیبات مسرت تضمین را از کمال محبت و نهایت مودت
بجانب نجیب و صوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ثریا منزلت زهره برج سلطنت و کامکاری
و دره دریای عظمت و جلالت و شهریار ثمره شجره دولت و ابهت و اقبال و تیمه ایوان سعادت
و جهانداری و اجلال عمده خواقین مسیحیه و زبده السلاطین عیسویه پادشاه خورشید کلاه کیوان ایوان خسرو
شیرین شمایل هوشنگ فر ابلاغ و اهدا ساخته مشهود رای ضیا مضا میدارد که نامه نامی
مکتوب لازم الاعزاز گرامی که مشعر بر جلوس میمنت مانوس آن خدیو والاشان بر اورنگ پادشاهی
و قرار یافتن جوهر خود بعون و تائید الهی نوشته کلک محبت سلک آن والا شده بود بسمت وصول یافته
باعث شکفتن شکوفهای شگفتگی در حدیقه خاطر و موجب طراوت و نضرت چمن همیشه بهار باطن
ظاهر گردید و فی الحقیقه نظر بالولیه و استحقاق آن برازنده سریر و افسر ... حق
میباشد در اینوقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید و این نوید فرح بخش مسامع دوستان
رسیده کمال انبساط و شعائر در طبع اقدس حاصل شد که بدستیاری خامه و بتوسط نامه بسمت اعلان
و صورت اظهار و بیان توانند یافت و قبل از وصول مکتوب گرامی بود با وکیل آن دولت ابد مدت
معلوم رای جهان آرای همایون گردید از غایت محبت با بلاغ نامه مشکین ختامه به تهنیت
جلوس میمنت مانوس شاهی پرداخته اتم انشاء الله تاج و دیهیم سلطنت بر تارک شریف مبارک

و میمون و ایام جهانداری و جهانبانی با بود و خلود مقرون باد و دیگر آنکه مرقوم قلم دوستی توام شده بود که شرایط
دوستی و محبت نسبت باین دولت جاوید مدت بهتر و بیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود هر چند
قبل از این از آنطرف بسبب اهتمام و سهل انگاری کارگذاران سالفه که متکفل امور آن دولت میبودند
بعمل میآمد لیکن از آنجا که با دولت علیه روسیه حرف دوستی در میان آمده بود از آن رهگذر چندان غباری
بر خاطر خورشید مظاهر راه نداده دایم حال بحمد الله سریر سلطنت موروثی بوجود مسعود آنحضرت مزین گشته این
معنی بالکلیه زنگ زدای کلفت و موجب احیای راه و رسم الفت گردید معلوم است که بمقتضای محامد
ذات خجسته آیات گرامی در هر باب شیوه ایتلاف را مرعی و ملحوظ و کشور مودت را از دست انداز
تطاول دیو فتور محفوظ خواهند داشت و شرحیکه مشتمل بر تفویض شغل وکالت آن دیار عظمت مدار
بدستور سابق و توثیق او من الله ولتین نوشته بودند از اشک وکیل مزبور در اینمدت لوازم دولت
خواهی بظهور آمده بهمه جهت منظور نظار رعنا یا شاهنشاه دارا و اینکه از جانب سنی جواب آن
پادشاه والاجاه بتجدید و مضای شغل کار خود سرافرازی یافته است البته زیاده بر سابق او را محل
اعتماد آن دولت خواهیم دانست طریقه مرضیه آنکه بر اسلاف دوستان ابواب مودت را مفتوح ساخته

مراسله که بوزیر خورشید کلاه روس نوشته شده جناب وزارت مآب ایالت و شوکت

پناه حشمت و دولت دستگاه رکن رکین دولت ابد مدت روسیه و حصن حصین مملکت دوران عدت
مسیحیه وزیر اعظم رفع الله قدره بعد از طی مراحل تعارفات انهاء و اعلام آنکه مکتوب آداب اسلوب
مشعر بر جلوس میمنت مانوس حضرت خورشید طلعت زهره برج سلطنت و کامکاری و دره درج عظمت و
شهریاری بر اورنگ فیروزی و صرف همت پادشاه والاجاه معزی الیها بنابر آنکه آثار محبت و

اتحاد زیاده بر ازمنه سالفه بین الدولتین العلیتین بظهور رسید نوشته بودند سمت وصول یافت
وازین خبر بهجت اثر کمال مسرت وشادکامی میسر گشت ازانیکه لله الحمد زمام وکالت وسررشته
کفالت آن دولت والا بقبضه اختیار جناب وزیر صاحب تدبیر نیکخواه در آمده بهجت بر بهجت
افزود وحقیقت اخلاص ودولتخواهی ومساعی جمیله آن عالیجاه بتقریبات شایان بعرض اقدس ارفع
امجد امنع همایون اعلی که جامع اشفاق بی پایان است رسیده باعث مزید عنایات شاهنشاهانه درباره آن
وزارت وشوکت پناه گردید ودرینوقت که افسر ودیهیم سلطنت زیب فرق پادشاه خورشید کلاه
مقرب الیها سربلندی یافته خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی متعلق بآن میباشد که بهتر از
ازمنه سابقه وبیشتر از سنوات ماضیه رسم محبت وولا وشرط مصادقت وصفا بین الحضرتین مرعی و
ملحوظ گردد وهرگاه قبل ازین بسبب مسامحه کارگذاران که متکفل امور آن دولت میبودند قصوری
وفتوری دربعضی مواد واقع شده باشد معلوم است که من بعد بصیقل خیرخواهی زنگ زدای آیینه خاطر
آفتاب مظاهر شهنشاهی گشته حقوق مصافات وشرایط موالات از الطرف قرین الشرف بتقدیم خواهد رسید
ونوعی خواهد شد که محبت واتحاد بین الدولتین بحسن سعی ونیکخواهی آن وزارت پناه ابدالآباد
برقرار وپایدار باشد وبمقتضای مودت وحسن عقیدت واخلاص مطالب ومستدعیاتی که درین
درگاه خلافت مناص داشته باشند مخلصانه اعلام کرده قرین انجاح بنمایند مراسله که از زبان
نصرالله میرزا بحضرت محمدشاه نوشته شده محب دوستی کنش لالی شاهوار ادعیه
وافیه وجواهر زواهر اثنیه طیبه در گنجینه درون ومخزن بیرون صداقت مشحون از فرط اعزاز وتکریم
وکمال اشفاق وتعظیم ادای پیشگاه حضور پرنور خاقانی وابلاغ محفل مینومثال قاآنی نموده شهود

رای بیضا ضیاء مقدس میدارد که صحیفه شریفه دوستی نشان ومیثاقه انیقه ملاطفت بنیان که از طرف قرین الشرف
آن ابوی مقام نامزد این خالص الجنان شده بود در اسعد زمان وایمن اوان فیض وصول ارزانی
داشته حدیقه دل عقیدت منزل را البرز ریاحین بهجت وشادمانی فرموده وعطایا اینکه از فرط
رافت خالص محب صادق البال اختصاص یافته پیرایه بر دوش وداد وجلوه چهره شاهد اتحاد گردید
هرگاه از جانب قرب بایگان بساط گردون نشاط همایون باخبار فرح آثار صحت ذات قدسی سمات
ساعات مقرون پیوسته کامجوی سرور وبهره یاب حبور میباشند از الطاف خداوند بعید نخواهد بود مراسله
که بخواندگار روم نوشته شده چندانکه اشهب زرین ستام مهر پیمایان سپهر گرم جولان شبرنگ
مشکین لگام ماه منزل نورد عرصه آسمانست عنان سمند رعنا خرام عمر وزندگانی ورنام جواد سعادت
رکاب دولت وکامرانی در کف آمال وسرپنجه اقبال آن برادر بیهمال باد بعد از طی مراحل اشتیاق که ادهم
قلم در نخستین مرحله وادی اظهارش لنگ وپهن دشت صفحه برای جولان خیل بیانش تنگست مشهود
رای مواخات پیرا میدارد که چون پیوسته توسن دل بیقرار در وادی استخبار حقایق حالات سعادت دلالات
عزیز عرق ریز شتاب ونعل آتشین اشهب خاطر از حدت شوق ملاقات گرامی در آتش التهاب میباشد
دراینوقت که کس روانه حضور بود وتحریر این میثاقه وداد مبادرت کرد وشرح ملفوفه اینمعنی بر اولوالالباب
مخفی ومستور نیست ونخواهد بود که غرض اصلی وعلت غائی از وجود پادشاهان جلیل الشأن آسایش
ونظام حال عالم وعالمیان میباشد در عهد خلفای کرام که بنای مذهب حنیف نبوی بر چهار قرار گرفت
الفت والتیام فیما بین اهل اسلام تحقق یافت وبعد از ایشان سلاطین جنت مکین سالفه نیز همان
رویه وطریقه را مرعی وملحوظ داشته ودستور مسلمین را از تطرق دست انداز جنود خلل مصون و

معمور دیده اند و این عهد خجسته و زمان فرخنده که بعنایت سبحانی و تأیید یزدانی اورنگ خلافت و
جهانبانی بذات برکات آن برادر والاگهر با این نیازمند درگاه ایزد داور اختصاص دارد هرگاه
اولیای اسلام بهمه بیشتر از اول آسایش گزین مهد راحت و آرام و باتحاد مذهب موافقت
مشرب سلسله پیوند الفت و التیام نباشند گنجایش ندارد که باکید گیر در صدد مغایرت و معاندت
و مناجزت و عناد باشند و بنحوی که برای جهان آرای خدیو اسلام پناه انکشاف دارد و مدتهاست
که خاطر اینده دستی مظاهر متعلق بآنست که اعمال بیهوده و تأویل باطله که در عهد سلاطین صفویه
فیما بین امت محمدیه انتشار یافته مرتفع و ماده اختلاف شبهات از میانه مندفع گشته نقد ملت حنیفه که بسعی
این نیازمند درگاه الهی کما هو حقه از غل و غش بدع تصفیه یافته دستور ایام همیون رواج یابد الحمد لله
آنچه مکنون ضمیر و مقصود خاطر خطیر بود بتأیید ایزدی و الطاف سرمدی در ممالک ایران صورت
ظهور یافته اگر بعضی شرایط معهوده و امور مسئوله در دولت علیه قاآنیه قرین حصول شده و ناتمام مانده
دیگر نیز مأمول و مطلوبست که انشاء الله عنقریب بیمن التفات این پادشاه اسلام پناه بر وجه
مرغوب صورت پذیرای قبول گردد اما چون در بعضی فروعات دینیه آمد و شد علمای سنت افاده کامل نکرده
حسب الواقع رفع حجاب شبهه و شکوک از جانبین نگشته توقع از آنخدیو اسلام پناه آنست که از
دربار خلافتمدار قاآنی دو نفر از آفندیان عظام و علمای کرام فرستاده که در محفل حضور خیراندیش
با علمای این طرف مجددا گفتگو نمایند و دوستی کیش خود استماع اقوال طرفین و اصغاء مباحثات و
مکالمات جانبین کرده بار احقانیت گزین تمیز امتیازات فرمایم که انسب بصلاح حال مسلمین و انسب
و بخیریت دولتین علیتین اقرب بوده باعث این خواهد بود که حقیقت و حقیت مذاهب و صحت

رای و عقیده این طرف بتوسط افهام علمای اعلام برآنهای آن دولت ابد فرجام بل بر زمره خاص و عام
واضح و معین گردد مراسله که بوزیر اعظم روم مرقوم گردیده حضرت ارسطو فطرت
والامنزلت مسندنشین ایوان وزارت کبری و بالاگزین محفل صدارت عظمی مشید ارکان دولت
علیه عثمانیه و ممهد بساط البسیطة البهیة السلطانیه برازنده وساده علیای دولت و اقبال و فرازنده
لوای سپهر اعتلای سعادت و اجلال پادشاهی ارسطو رای با دانش تدبیر و شیر مشتری تدبیر آفتاب نظیر
وزیر اعظم و دستور مکرم علی پاشا ادام الله اجلاله بعد از گذارش تعظیمات مشفقانه و ابلاغ دعوات
وافیات صادقانه منهی مینمای مکث آن امیدار در این اوان میمنت نشان مژده تفویض خاتم وزارت
عظمی و چارم سپهسالاری کبری و میمنت آن والاجاه بلند مقدار بسامع دوستی رسید موجب انبساط الطبع
و انتعاش خاطر گردید لله الحمد که زمام اختیار دولت ابد پیوند عثمانیه بسر پنجه چنان وزیر صاحب
رای در آمده که خاص و عام بذکر مدایح و مناقبش رطب اللسان و خیرخواهی و صلاح اندیشی جبلت
حمیده اش معلوم جهانیان و ممدوح عالمیان میباشد چون در اینوقت از طرف قرین الشرف همیون
اعلی حضرت قدر قدرت ظل اللهی روحنا فداه نامه مشکین ختامه مشعر بر قبت ابلاغ دو نفر از افندیان
کرام بنحویکه مسموع سمع شریف خواهد شد انفاذ دربار خلافتمدار عثمانی شده نظر بدوستی حضرتین علیتین
و رابطه مابین الدولتین بنگارش این مکتوب مبادرت و ادای مراسم تهنیت و تبریک پرداخته انشاء الله
وساده لازم الاسعاده دولت و اقبال بوجود مسعود سامی مبارک و میمون بوده دائما بهره یاب عنایات
باری و سربلند الطاف منتهای شاهنشاهی باشند طریقه انیقه انکه پیوسته بر استملا صداقت
آثار مؤسس اساس موالات باشند مراسله که از طرف نصرالله میرزا بوزیر اعظم روم

در قوم گردیده جناب وزارت مآب جلالت نصاب ابهت و حشمت اکتساب فخامت و شهامت اکتساب دستور جمهور
قدر و ارسطو القاب وزیر اعظم ادام الله تعالی اجلاله بعد از ابلاغ دعای مشفقانه عز انهاء آنکه نامه مشکین
شمامه همیون که از طرف قرین الشرف اعلیحضرت ظل اللهی خلیفه اسلام پناه بآن دربار خلافت مدار
ارسال شده بود با خلاصه نامچه نامی نواب والاجاه اخ اعز کامکار برادر مهربان نوشته بودند در حینیکه
این نیازمند درگاه آله دارالرضا منوشتا شرف اندوز تقبیل بساط گردون مناط اعلیحضرت قدر قدرت
ظل اللهی ولی النعمی شاه بابام خلد الله ملکه گشته بوکالت دولت علیه نادریه سرافراز بوده بنظر کیمیا
اثر اقدس رسیده و شرحیکه متعهد ترتیب شدن قاعده برآمد و رفتن ایشان از ارسال
عما نگارش یافته اعلان شده بود که در ابتدای اسلام اختلاف در فروع بهم رسید بعد از آن در
اصول واقع گردیده ملوک زمان در اصول اتحاد و در فروع مذاهب اربعه را اختیار کرده اند لیکن در
مصالحات تصدیق و قبول مذاهب مشروطه و مدار آنشده عالیجاه بنحویکه در نامه همیون عز اندراج
یافته از آنجاکه همت فلک پیوند حضرتین مصروف باصلاح حال اهل اسلام در رفع فتنه و فساد از
میان امت سید الانام میباشد شکر این موهبت که اعظم عطایای ایزدیست بر ذمت خاص و عام لازم است
واتحی ضمیر حقیقت سرشت حجابی خزینه وحی الهی و منبع الهامات غیر متناهی بوده که چون بندگان اشرف
اقدس محاکمات را بتمیز انصاف آنحضرت و عدل گستر محول ساخته بود حق محض را با قلم صدق شیم
جاری گشته آنچه نوشته اند مؤید و مقوی قول اعلیحضرت ولی النعمی است لله الحمد آنعالیجاه و علمای
دیندار خدا آگاه که در دولت عثمانیه میباشند و بکمال کیاست و فطانت اشتهار دارند معلوم و مفهوم و دور و
نزدیک خواهد بود بنحویکه مذاهب اربعه با یکدیگر در اصول یک اند مذهب حنیفه هم با این مذاهب

اربعه در اصول متحد اند و اختلاف در فروع خود ما به النقض و نقیض است چنانکه در از منه سالفه اصحاب
مذاهب اربعه با فروعات متضاده حکم ببطلان مذهب یکدیگر ننموده همگی ناجی و مصاب و در طریقه خود ماجور و
مثاب دانسته اند معهذا مایه فتنه و آشوب فیما بین امت محمدیه حادث و سبب بدعت و قبح بود که بهمین
همت اعلیحضرت ولی النعمی از عرصه ایران زایل و همگی ترک سادک ملت سابقه کرده اند بحقیت و حقیقت
خلافت خلفای ثلثه قایل شده اند چنانچه بالفعل در تمامی خطب و منابر و مساجد ایران و عموم ممالک محروسه
قاآنی اسامی سامی آن حضرات بطریق روم و هند و توران مذکور میگردد و این نیز سمت وضوح دارد
که در عهدیکه رجال امم تقلید ائمه اربعه را اختیار کرده اند بسبب مزیت ایشان در فضل و اجتهاد بوده بعد
از آنکه اهل ایران از عقاید سالفه نکول و خلافت خلفای ثلثه را اذعان و قبول کردند چون طریق امام جعفر
صادق که ذریه رسول اکرم و ممدوح و مقبول کافه امم است بنا بر تداول و شیوع مقبولی بوده مقلد آن طریقه
گشته اند خود انصاف دهند که هرگاه سلاطین سابقه از روی مصلحت بنا را بر چهار مذهب توانند گذاشت
در این ایام که ماده نزاع اشد و اقوی و اسرای مسلمانان در اسواق و کنایس بیع و شری میشود با وصف
قدرت و شوکت که برای حضرتین میسر است چرا بر پنج قرار نتوانند یافت الحاصل خود باین معنی قایل
هستند که تصدیق و قبول مذهب یکدیگر در مصالحه شرط نشده بود اما در این صورت تکلیف اهل
ایران بکدام یک از مذاهب اربعه میباشد که با جماعت ناگوار نباشد بعد از طریقه جعفری که چون فروعات
آن طریقه در میان آن جماعت مسلوک و مراتب آن گروه آشناتر بوده فلهذا تقلید همان طریقه اختیار کرده اند
و هرگاه مذهب جعفری پسندیده نشود چه اسم بر آن خواهند گذاشت فی الواقع هرگاه حل اشکال بطریق
دیگر که پسندیده طبایع و رافع شبهه و نزاع باشد دوستانه نگاشته لوحه اعلان سازند والا بحسب ظاهر

مساوی در این مذهب و تعصب آن علوم نمیباشد بهر حال چون طی انتقال و رفع این قیل و قال بتوسط کلک صدق
اشتمال میسر نبود و لهذا انچه که در سال قبل اعلام و وعده شده انشاء الله تعالی رایات نصرت آیات از راه دوستی
عازم آنحدود و امور معهود بر وفق خیریت بطریق کمال فیصل خواهد یافت ایضاً نصر الله میرزا
بوزیر روم نوشته برای صاحب پسرای مهر اضاءت عز اعلام آنکه قبل از این از جانب
حضرت علی ولی النعمی در باب توجه موکب همیون بآنسمت اشاره شده بود حال نیز از راه محبت تجدید
اعلام اقدام میشود که انشاء الله در حوالی نوروز فیروز از عرصهٔ مغان مضرب خیام سپهر احتشام گشته از
آنجا متوجه آن دیار خواهد گشت و این نیازمند درگاه اله از ملتزمان رکاب همیون خواهد شد چون استقرار
اساس مذهب و ازالهٔ فتنه پیشنهاد ضمیر اقدس و مقصود و مطلوب و اغراض دنیوی و اطماع نفسانی
بهمه جهة مسلوب میباشد معاذ الله که قتل و اسر اهل و سکنهٔ ممالک وسیع المسالک عثمانی پیشنهاد
خاطر ملکوت ناظر اقدس باشد و بجز علیق الدواب و ماکول سپاه که اصحاب الدین تکلیف و تحمیل
و آسیب و اضرار بحال احدی واقع نخواهد شد اعم از آنکه بنا بصلح باشد یا بجنگ در هر دو صورت
عواقب امور قرین بخیر و منجر باصلاح و صواب خواهد بود مراسله که در جواب مکتوب وزیر
اعظم نوشته وزارت و جلالت و شهامت پناه حشمت و بسالت و فخامت دستگاه مناعت و رفعت و
شوکت و ابهت انتباه وزیر صاحب تدبیر عالیرای و مشیر مشتری نظیر ملک آرای اسوة الوزراء
الکرام و قدوة الکبراء العظام موسس اساس دولت علیه و مشید مبانی سلطنت بهیه نظام اعلی
مدبر امور جمهور انام و امام صدر محترم و دستور اکرم علی پاشای وزیر اعظم بصنوف جلایل توجهات
شاهنشاهی و الوف تفضلات ظل اللهی معزز و مباهی بوده بداند که مقدمات فراریان جانبین بوسیط

فیما بین دولتین بنای استوار خواهد بود مراسله که بعد از فتح قندهار بحضرت محمد شاه هند نوشته طرایف
ظرایف دعوات وافیات تحایف لطایف تسلیمات زاکیات که ... از دل ... بشیر ... باین کسیل و آن معموره جنان بنیان
کشور پیرایه ترسیل شود هدیه بزم اعلای شریف و تحفه موقف منیف حضرت فلک رفعت کیوان ایوان مشتری سعادت زحل دربان
فروزنده مشعل شاهی فرازنده رایت گیتی ستانی و همین از رحمت حضرت سبحانی همین که هر قندهار دودمان رفیع
الشان گورگانی شاهجهان پرور خسرو خرم دل فرخ سیر سلطان دارا شکوه فیروز بخت جد کامگار فرخنده اختر
خجسته تخت المختص بعواطف الملک المستعان المؤید بتأییدات الرحمن محمد شاه خلد الله ملکه و دولته ساخته مشهود
رای شریف میدارد که قبل از این در باب ... حال دار السلطنه اصفهان بتصرف افاغنه آن دولت بد بنیان در آمده در حصول
غنیمت بلیه فاقه قندهار و بانی اشرار که نسبت بهند زیاده بر ... اضرار شده اند ... علیمردان شاهان
ازان بتوسط محمد علیخان ... اعلام شده بود که کسی تعیین نمایند که ... مضبوط ... راه فرار
باتیان بسته و دارند و در مکاتب شریفه که از حضور پرنور آنحضرت مصحوب ایلچیان شاه ... شده بود مندرج ساخته
بودند که بعضی ... کابل در این باب تاکید اکید و امر شدید بعمل آمد بنا بر آن این نیازمند درگاه اله نیز سلسله جنبان
تعهد آنحضرت عازم قندهار و برای تجدید تذکره آنمواد ایلچی دیگر بسفارت مامور و بعضی سفارشات در عالم [illegible]
... اتفاق شده که در حین ادراک تلثیم عتبه علیه ... بعرض اقدس برساند و حال اخبار ...
ایلچی ... قندهار طی نشده است اثری از تعهدات مزبوره بظهور نرسیده و قطع نظر از ... در آن
... خلاف متداول فاذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها در ارسال جواب مکتوب که از
... بعمل آمده خلاصه مطلب آنکه این نیازمند درگاه اله
بر دو جهت سوای رعایت راه ... محبت اثری دیگر مطمح نظر نبود و توقعی در

و مملکت آنحضرت که الهی تا ابد برآمده و پاینده باد نداشته‌ایم و دولتین زاد افزون بنیاد را در عالم یگانگی از خود
جدا نگذاشته‌ایم که اولاً از راه جنسیت و روابط ترکمانی و ثانیاً باعتبار قرب مراتب همجوار و محبتی که فیما بین هند و توران استقرار
داشته درین صورت مقتضای مقام محبت این بود که از طرف قرین الشرف نیز این دو امر مرعی و مستحکم باشد با وجود این تعهدات خلاف مأمول
بوجوه متنوعه از جانب شریف بظهور پیوسته هر گاه آنجناب پادشاه جمشید جاه فقط بنا بر پاس جانب پروردگار و حقانیت و ترک اغماض نظر ملحوظ
میداشت مقصود و مفهوم چنانکه نظر بسابقه بعضی از کارگذاران آن دولت والا که در مزاج دولت دخل کلی یافته اند گرمی را از خود
دور و ایقاد نایره فتنه و فساد هر دو سر زمین نگاه داشته اند دوستی تراد را درینجا مضایقه نخواهند بلکه در حضرت النصرت
ارزانی و باعلام چگونگی حقایق احوال خاطر دوستی ذخایر را قرین بهجت و شادمانی فرمایند تا آنچه نگاشته کلک دررسلک بوده باشد
بعرصه ظهور درآید **مراسله در خصوص فتح هند بخواندکار روم نوشته** والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع
علیم جواهر زواهر اثنیه طیبه و لآلی متلالی ادعیه قدسیه را که تلألؤ و بهای آن در یکتایی آفتاب و گوهر شب چراغ ماه جهانتاب
برابری و در صفوه صفا با جوهر چرخ فیروزه گون همسری نماید از مخزن درون و گنجینه دل صداقت مقرون هدیه بزم مینو مثال
انجمن مجلس حضور سپهر مثال اعلیحضرت فلک رتبت کیوان رفعت مشتری سعادت کوه وقار بحر جاه جهان عز و تمکین دریای محیط عالم
و بسیط زمین مهر سپهر جهانداری و جهانبانی خورشید عالم افروز اوج خلافت و کامرانی خسرو دین پرور خدیو فلک قدر انجم
حشم سرور گردن فراز مهر افسر دارا و دارای اسکندر در شهریار کشور حزم و قاآن شهسوار مضمار گیر و دار پادشاه ظل الله اسلام
پناه داور دادگر عدل آگاه اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران ناصر الاسلام و المسلمین قامع الکفار و المشرکین خاقان
البحرین و سلطان البرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین سلطان ابن السلطان الغازی محمود خان بن مصطفی خان زین سریر
خلافت العظمی میامن ذاته و نور عیون سلطنة الکبری لوامع انوار صفا ساخته بر لوح محبت مینگارد که قبل ازین کیفیت
تعهدات حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان در باب افاغنه و فرار ایشان از قندهار و بعد از آن خلف وعده و ظاهر ساختن و

بعلاوه آن ایلچی اخیر را که از قندهار رفته بود خلاف آداب و قانون نگاهداشتن و بجواب نامه نپرداختن او را از خارج بعد رسیدن
ایستادگان پیشگاه عز و جاه خاقانی رسید درین اوان که مقدمات مزبوره با توجه این اصدق دوستان بجانب هندوستان
گردید پادشاه والاجاه سابق الذکر تمامی سپاه خود را از نهایات بلاد هند و دکن جمع و آماده تمام و کوکبه لا کلام از شاهجهان
آباد حرکت در چهار فرسخی کرنال در محل موسوم بکرنال حصین حصار و متین ترتیب داده بعزم جنگ توقف و این نیازمند درگاه اله
نیز بعد از ورود بمنزل انباله پانزده فرسخی کرنال متوکلاً علی الله ایلغار و در پانزدهم شهر ذیقعده ملاقات فریقین واقع گشته
بعد از اشتعال نایره گیرودار بعنایت ایزد متعال و یاری کردگار شکست بآنگروه افتاده جمعی از خوانین و امرای با جاه و مهر از
طعمه شمشیر و فوجی زنده دستگیر گشته تمام خزاین و توپخانه و اسباب پادشاهی بتصرف درآمد محمد شاه منهزم و در سنگر خود متحصن
گشته بعد از سه روز که خود را از آب و چاره مغلوب و مسلوب دید با بقیه امرا و سپاه وارد اردوی همیون شده این نیازمند درگاه اله را ملاقات
و تاج و نگین سلطنت را سپرده و با ما از منزل مزبور بجانب شاهجهان آباد حرکت فرمودیم و جمیع صوبه‌داران اطراف و خوانین ارکان
و فرمانروایان آن سپه را و امرای زبردست و راجگان غرور پیشه که در حمایت بعیده و قلاع سدیده ممکن بودند در مقام اطاعت و فرمانبرداری
درآمده بعد از چندگاه که فتح ولایات و نظم مهمات آن سر زمین بوجه اسهل و اکمل بعمل آمد چون این نیازمند درگاه اله ترکمان و پادشاه
معظم الیه نیز دوحه ترکمانیه و سلیل سلسله جلیله گورکانیه بودند در عالم اتحاد و جنسیت پادشاهی هندوستان را با ممالک پادشاه
سابق الذکر تفویض و خطبه و سکه را باز بنام او جاری ساختیم چون صوبه کابل و غزنین که در سمت شمالی و غربی رود اتک واقع
است داراتها ممالک خراسان بود با ولایات سند و قلاع آنطرف اتک از حد تبت و کشمیر که آب رودخانه مزبور بدریای محیط اتصال
میابد بعلاوه صوبه پشاور و بنادر و قلعجات تابعه ضمیمه ممالک محروسه ایران ساخته عطف عنان عزیمت فرمودیم بعد از ورود
بحوالی رود اتک که راس الحد ممالک مختصه این نیازمند درگاه اله است منظور دوستی پرور این بود که ایلچی برای ابلاغ خبر
انصراف رایات نصرت اثر روانه حضور همیون سازد مقارن آن خبر وفات علیمردان خان رسید لهذا عالیجاه مقرب بارگاه خاقانی

حاجی حسینخان جمشکزک جز اسناد پرخچی بارا که از چاکران قدیم این بنده است و از راه و رسم سفارت آگاه بود تعیین و انجام امور را
که بر جوم علیمردانخان مرجوع بود بجایه شایسته موکول ساختیم که باتفاق رفقای علیمردانخان که در آنحدود توقف دارند بمشیت آنها
پردازند و امورشرح که در عقده تعویق مانده بدستیاری مصلحت بینان آن دولت علیه پذیرای صورت حصول سازند و برای خاطر
نامه دوستانه بعضی یادبرسم هدیه و سوغات هندوستان رسل گردید مول آنکه در پیشگاه منظر اقدس و محضر مقدس موقع قبول یابد
در اسناد در خصوص تعزیت نامه نوشته همواره ریاض فیاض سعادت و نجابت و اقبال از فیض تربیت بهاری برای الطاف
ازلی از صرصر حوادث ذبول ببب آفت بر کرانه اعراض و صبا محفوظ و مصون باد بعد از تحریر صحایف دعوات طیبات خلت سمات
و تقریر مراتب اشتیاق خواهشمندی با ادراک حضور کثیر السرور بهجت آیات نقش صحیفه اظهار و اعلام میگرداند که دوات از خامه
حیرت دیده ها و قلم از سیاه دوات های پر از گرد کدورت نسبت بینند که بدستیاری کدام حوصله کیفیت اندوه و ملال که از استماع واقعه
ناگزیر مرحمت و غفران مآب ملجأ الاسلام که بر به‌اء و ستان استیلا یافته معروض ... سحبان وار در سحبان الفصاحت سمع حضار در زیده صرصر
اینجه بدور اثر چنان خاموش و مکمود دیده که با مد پرتو ید تشریح احوال آن نوایر و آثار پرسش ارباب را مصاحبه نسبت دادند که نظر
تاثیر ملال انیواوعیادت اندوه نیافته از خشم بحور و توقع عزاپرسی از آن ظرف دارد که حقیقت بیان این حوادث بنفس الامر نشاه فایز از زنگ در عالم
باید دانسته اند و روبا گرا از گلشن ظلمتکده خاک خبر تغییر منزل و تهیه مکان بیقین که آن دوست سعادت پیوند زد و نوید آمایه و قضیه
نازله رسید و بساط عالم صورت خاطر حقیقت منظر را در شکنجه چنانکه دشمنه آرای انجمن تسلیم و رضا شنیده اند حقا آن آسوده رحمت را
شاید با باده بارحمت و غفران اند قبر مرحوم و مغفور مخدوم ما سعادت و نجابت رواز ریاض جنان رضوان گردانند اگرچه اظهار مصیبت باعث
تجدید ملال و کدورت است اما نظر بضوابط عالم بشریت و مقتضای مراسم خلت و یگانگی و بهجت بر اینجملات راستی گونه تصدیع در ضمن رسالت
باظهار اینمعنی پرداخت و در میانه که همواره آن الصداقت خلیفه دوستان است و ابقای دوستی با دوستان صمیمی را از خود با خود دانسته ... مید الله در امر
منظور و قبول بوده که حاجات و دیعت اتحاد و آیات ملمول و سرور موده باشند در جواب امر نامه نوشته بود شجره

هدایت ثمره سیادت و بزرگواری و بوستان فردوس توأمان طهارت و نقاوت و محبت و مکرمت و دولت مقدار از آثار تربیت آبیاری سحاب مدید فیض
حضرت باری سرسبز و ریان و همیشه صفوتگاه خاطر فیض مظاهر قدسی مآثر سلاله دودمان سیادت و نجابت و هدایت و خلاصه خاندان نقابت و کرامت
دستوده آل طه و یس و زبده اولاد طیبین و طاهرین مطرح اشعه انوار فضل نامتناهی و مظهر آثار فضایل و کمالات صوری و معنوی بوده
فیوضات انوار حقایق اساس فضایل اقتباس بر روزگار ارادت کیشان موالات متواتر باد گلدسته ریاض فضل و کمال یعنی تحفه کلک عنبرین
سواد مشکین خط و خال که هر حرفش اسرار حقایق دوستی و یگانگی را نهانی و هر سطرش شمیم پیرهن خلت و آشنایی را کاروانی و رایحه نسیم موالات
شمیم و روحش مخبر از صحبت قدسی صفات آن عزیز مصر محبت بود در سینه مترصدان را منور و انجمن توددرا معطر گردانید معانقه شوق و
خواهش که بناء عصمتکده باطن پرورش یافته دوش و کنار شوق مواطن الذین آمده در لباس قرب موده الفاظ ربیعیه عبارات مستعمله
چون خیمه صحایف رقعه نشر از در بوزه صحابیت ابنای زمان فراهم آمده بخلوتگاه اظهار و اعلام خبر آگاه اخلاص فطرت را بدنام و دو دستی حیلی از شمن
کام گردانید با آن ظهور آن تمیز ارباب اشراق انوار ضمیر حقایق تدبیر حواله نموده جز اینکه بمقام اظهار در آمده و درد که دودمان صمیمی را در همه
و همه جا در هر دو باطن از خود و با خود دانسته مترصد رجا اند بات را آیات مبشر باشند زیاده اطاله و اطناب عمر گرامی از زیاد باد در جواب
مراسله تو که گلزار هیشه بهار آمال و امانی و مرغزار فرخنده آثار سیادت و نجابت و دقایق شناسی و نکته دانی از فیض قطرات نقاط سحاب مدار مواهب آسمانی
بر دانی نقطه پذیر و طراوت اند و زبوده طراز انجمن صحبت و قربت عادت جزمی و انبساط باشند ابداً زچهره ها عرایس عهود و اطمینان دوستی نفحات و
گشایند شوق و خواهشمندی مثال افزا ادراک حضور کثیر السرور بهجت آیات نگارش صحیفه خلت قرین مودت اقتضای نمیگردد که مرسله
مودت طراز محبت آغاز که نافه مشکین غزال خاطر گوهرین خلیل از رگ و بو یچه پذیرفته مصحوب فضیلت و کمالات دستگاه نتیجه السادات شیخ ابراهیم سعید
سمت آمده و ار سال یافته بود در بسیط عنبرینه جنت بنیاد تقویم سعادت و برگزیده سطر آنجاحرمی و میمنت بود مخفی دوستی وداد و انجمن یگانگی و اتحاد را
نشاط و انبساط عطر آلود و عنبرانداد گردانید شمیم صحبت دوستان دعا نمود که از جور پا آنجه محبت رایحه معلوم و دبو و مشام خلت داران تباطرا
معطر گردانید شوق خدا داد قوی بنیاد شاهد حال است اگرچه بعد مکان نقاب حجاب رخ شاهد صحبت صوری فرو هشته اما

[illegible]

خلوتگاه خاطر دوستان مواطن بخلعهٔ فیض حضور رخ ننموده و نخواهد بود اگرچه سلسلهٔ مجادمو انست ظاهری بموانع ضروری انقطاع یافته علاقهٔ الفت
معنوی و نسبت مودت صمیمی انفصال نیافته و نتواند یافت از انجا که حقیقت یکجهتی و صدق مبادی در صفای مرأت مصفای یگانگی انکشاف تام و ظهور
مالا کلام خواهد یافت همان بهتر که آئینهٔ صدق و مودت را از زنگ پذیر تکلفات رسمیه بکرد و اه خبر نقش بمعنی بر صفحهٔ اظهار نگارد که ریاض
خواهش دل نشان را از قطرات سحاب قلم منشیان عطاردیم باندازهٔ شوق و مقدار آرزو سیراب کامیاب داشته با مفتاح ابواب مکاتبات مراسلات
دوستانه دار جاذبات بهما و مرجوعات بی تکلفانه راه آمد و شد نشاط و انبساط از چهرهٔ تمنا گشوده بار زیاده چه اطناب نماید در جواب امر اسله
نوشته شده همیشه بهاربه رموز ایزدانی چمن آرای حدیقهٔ سعادت و نجابت و دوستگامی و مولا بوده انجمن خیال جلوه گاه شاهد نور و طلعت معانی
و نزهتگاه ضمیر دقایق پذیر مورد آثار خرمی و انبساط و شادمانی باد رشتهٔ شوق و خواهشمندی خاطر از آن سخت تر و علاقهٔ مودت در رابطهٔ
آشنائی از آن محکمتر است که بعد مکانی و مسافت ظاهری انقطاع پذیر تواند شد در بین قادر دوری صوری و او بلحظه از خاطر فراموش نموده بزم آرای
حضور باد و محبت معنوی بی دو بیقه انیقه که کلک دوستی طراز بدیع تحریر کرده بهمت ارسال داشته بود نشاط افزای خاطر محبت ذخایر گردید
فکر گهر سنج که دست بهر تحایف لالی جواهر منظوم و منثور دانشوری بود عجب که بمفتاح قلم قفل گشای گنجینهٔ اسرار گشته عقد از سلک لالی آبدار
بدیع افکار ارسال و بنگارش مصرعی بزم آرای معنوی صحبت نگردید با آنکه حال بهیوستهٔ خاطر دوستان مظاهر رابا و دیگر نکات احوال خیریت اشتمال
متعلق و وابستهٔ ریاض آشنائی را از خامهٔ بیان کردار طراوت پذیر و مهما و مرجوعات توده با بی شایی آریب و ربابطی تحریر در آورده
باشند مراسله که بطبیب شکسته توهمیشه او رنگ با فرهنگ مسیحائی و سریر بی نظیر فلاطونی با شرقات انوار امکن ذات
ستوده صفات و الات درجات وجود و میمنت آیات عیسوی برکات بید کاذ دیشان منبع المکارم عمیم الاحسان موفور السرور والاشفاق والامتنان غنی
الالقاب میرزا ی تعلاد مطاع جالینوس العصر والزمان رفیع المنزله و الشان سمو المرتبه المکان منبع المجد والالان مقرب الحضرة العلیه الخاقانی
دام عزه العالی ارسال فروغ پذیر و افزا بوده مقتضای تمنا عقیدت نشان پیرایه انجمن آرای فرخنده محفل حشمت و جلالت ونا دولت و عزت
دوستکامی و کامرانی باشند بعد از طی قانون دعاگوئی و مجاهد طرازی اظهار مراسم نیاز مندی و تحیت پردازی که رو به خاص دلبستگان سلسله

احیای گلستان دولت و اطناب پیوستن

اشتیاق تحفه فرستادن

فرج فرهنگ علم و دانش و ادب و معرفت

اخلاص منش بر صحیفهٔ محبت عنوان مصادقت و ترجمان مکر و اند که کیفیت شوق باطن ان اخلاص مواطن و درجات آرزومند خاطر عقیدت
ذخایر فیض اندوز زادو ادراک کسب حضور موفور برتو طلعت خامهٔ قاصر بیان شکسته زبان بدرآید تحریر و تقریر نتواند کرد از آنجا که سابقهٔ ضمیر
مهر نویر در کاشف محالصت و چراز مواد مصادقت و دیتما چگونه در جاشوق و اخلاص مند آگاه است لهذا ارتکاب اطناب بتصدیع افزای
خاطر دو ذخایر گردیده مراسله که بعزیزی تو نوشته نامه ارسته جان بود حمد زینت عنوان بود نسخه که دست خرد آرایش
فاتحه از نام خدا بادش چاره گر کار فرو ماندگان باز پس آرنده و ماندگان نشانی در جگرتاک گن لوح دل از نقش دگر پاک کن
موجده ذره که گیرد وجود بر در او نه اندر سجود ابتدا آفرین و زینت حمد و سپاس مالک الملکی است کو بس لمن الملک الیوم الله الواحد القهار
بر قصر بلند آوازه سا و اقتباس مناشیر فتح و ظفر سایس یالایزال است که لوای ملکت السموات والارض در دو دستگاه اخشیجان افراخته
با هر سلطنت و جهانداری با و شاه روی زمین بطغرای عز توتی الملک من تشاء مزین و محلی کرده اند و مهمات جهانبانی خون آشام فرماندهان ذوی الاحترام
بار تعز من تشاء جهانگیر و بکردار آراسته و اعلام فرجام کرد نکهت بزدامصداق اصدق سیاه تذل من تشاء بخاک بد ذلت و خواری منکوس ساخته
تعالی الله از بیمثل و مانند که خوانند بس ذی من خدا خداوند خداوندیکه عالم نام از دیا فلک جنبش زمین آرام از دیا بلندی بخش هر
پست و بد بستی افکن هر خود پسندی بیت المعمور سپاس الهی از آن برتر است که طبع بلند پرواز بپایهٔ رد سلم نظم و نثر صعود مدارج آن
تواند شد و به تیباری کمند لفظ و معنی بر سر غرف آن راه تواند یافت تک و پوی زآغاز عنقا نظر بلند پرواز فکر توبر زین خیال
بکد اخت اوج تو مرغ بال بکد اخت و درود نامحدود و صلوات و سلام متعال الورود تحفه بارگاه و در دره حریم قاب قوسین او ادنی
و دیکه تارسیحان الذی اسری منزل کلام وما ارسلناک الا رحمة للعالمین متکلم مقال کنت نبیا و آدم بین الماء والطین شاهنشاه انبیا بر فرق فلک
مسند فلکنده عنوان صحیفهٔ آب سیر خیل سفید و سیاه الحجل آخرین مفصل خورشید صبح اول آئینهٔ رحمت الهی فیروز نگین مهر
سا و اولاد و امجاد بلند مکان و اصحاب خاصان او که هر یک مهر سپهر ما و درصدف کرامت خصوصا جد رسول مقبل فاتح الوباب انا
مدینة العلم و علی بابها غالب کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب علی بن ابیطالب امیر المومنین و امام المتقین صلوات الله

علیهم اجمعین نبی و علی هر دو چون دو بنان جدا از هم و هم بکار یک قبضه ظاهر دو شمشیر زن دو دست برون در یکی آستین جدا میان شان
زهم اندکست و لیکن دم هر دو باهم یکیست معراج نعت حضرت مصطفوی و منقبت مدیح جناب مرتضوی از آن مستغنی تر است که بقدر براق لفظ
در فرف معنی با قصای آن سدره بسدرة المنتهی آن تواند رسید بعد از حمد و ثنای ملک علام و نعت و درود حضرت سید انام و امام همام عذار
شاهد مدعا از حجله خفا جلوه گر دیده بدینگونه در ضمیر منیر تیزبین اعلیحضرت ارجح کتب فی البیاض نقش پذیر میباشد که نکته سنجان صاحب
هوش و ژرف بینان ضمیر حقیقت نیوش را در دیوار تحیر خانه اندیشه رسیده اند که از بدو آفرینش جهان و آغاز ایجاد پیدایش جان خالق قادر بیچون این عالم را
دار بلا و محل فتور و محن بگردانید که هر فردی از افراد بشر را بحسب قضا و قدر امتحان خیر و شر در پیش داشته تا هنگامی جهت تکمیل عیار طلا دست
افشار وجود قابلند تا در بوته امتحان میگداز دو گاهی بنیطه وا کا آفرید تا با نوا شند گرفتار میسازد چنین آئین بیچرخ پیر
که گه بر زبر دارد گه بزیر یکی را ابرار و بهنگام نیز یکی را گوید بهنگام خیز تغییر آن ایکو تنها آئین روزگار و بقا و تصاریف فلک
کج رفتار که در هر عصری از اعصار سلاطین کامکار و خواقین نامدار روی داده همچنانکه گوش زد شنیدن فلک اقتدار شده است در عصر حضرت
طالب آب نوشته حقتعالی چنین اقبال و ضیای جلال آن نور دیده و لا شرا ازمامعین فیض لا یزال سبز گردانید گلشن خاطر خورشید
نجابت سبزبخش تو ام باد نمیدانکه با بروی کدام لفظ و معنی و سه حرف از افسردگیهای باغ دلگشای یاسمین خاطر عرض نماید قطع نظر از
مباحات شاعرانه و اغراقات مشتاقانه غریب حالی روی داده و صحن باغ بر بر عزت خلد برین نمونه دشت کربلا و بر بیارال آب و رنگ
دجله بغداد داشت هم سبزه در باغچه ساده آسا تنگ چشم ... گر از شور بختی خود مصداق ما لج جا بود در دو آتش یابن گلشن مقام هد بعد فرات
دعاگوی با صاف ضمیر که سجاده بر روی آب میگسترانند ما شاء الله همه بر روی خاک نشسته اند بجز زمزم الوضوء کم بدمن بتیمم نماز میکنند
یاسمین که بر بنفشه انگشت نمائی میر صبح بود ارغوان آمده و سر که تاب قدم انزمین ابر آب جوی برجا افتاده و در دست حنا از حالت نشسته
لب چو پژمرده نرگس تا آب چشم خود دست و روی نشسته بنفشه از سر کبود گشته و کاسه لاله از سوز سینه چاک چاک پیراهن غنچه از خشم بر سر چهره
ترنم نموده سوسن از تاب جان زبان بریده گرده فواره از تشنگی لبی زبان بکام کشیده تاک خشک شده قطره الفوا دتاک در غورگی